

فصلنامه زنان شماره ۲۹ - خرداد ۱۳۹۲
Quarterly journal No.29 - June 2013



زنان

جهان زنجیرهای اسارت را

در هم شکنیم!

فهرست مطالب

هشت مارس	۳	سر سخن: رأی زنان: سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی!
نشریه سازمان زنان	۵	با مبارزه آگاهانه و متشکل خود به خشونت علیه زنان پایان دهیم!
هشت مارس (ایران- افغانستان)	۹	به خاطر بسپار، مقاومت کن، مطیع نباش!
*****	۱۳	ظهور و مرگ مارگارت تاجر، و موضوع زنان!
همکاران این شماره:	۱۸	گزیده ای از خانه دار کردن جهانی زنان!
لیلا پرنیان،	۲۴	نقد کتاب "حجاب و روشنفکران" نوشته نوشین احمدی خراسانی
آلیسه فرد،	۳۲	معرفی کتاب "خیزش زنان ایران در اسفند ۵۷"
فریبا امیرخیزی،	۳۵	آذر درخشان! یک سالی که تو نبودی
فریدا فراز	۳۶	فراخوان دعوت به دومین نشست زنان چپ و کمونیست
	۳۷	کارزار سه روزه ی «ضدانتخاب جمهوری اسلامی»

همکاری شما:

نشریه را پر بارتر خواهد کرد.

برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید.

لطفا نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی

تایپ کنید و مطالب را برایمان بفرستید.

ارسال مطالب برای نشریه: zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده نویسندگان آن است.

رای زنان: سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی!

انتخاب زنان: جهانی بدون ستم و استثمار!

باشند؟ آیا مردم آفریقا انتخاب کرده‌اند که محیط زیستشان اشغال‌دانی زباله‌های هسته‌ای و زباله‌های صنعتی دنیا باشد؟... بنابراین این حق "انتخابی" که به ما فرودستان ارزانی می‌شود برای انتخاب چیست؟ به غیر از نکبت، بدبختی، جنگ، فقر، فلاکت، فرودستی، ستم و استثمار است؟

اما ایران! جایی که ما ۳۴ سال استبداد دینی را با انتخاب بین چهره‌های عبوس یا خندان‌اش تجربه کرده‌ایم، آستن تحولات بزرگی است. هر واقعه‌ای می‌تواند جرقه‌ی رخداد‌های بزرگی شود؛ از جمله واقعه‌ای چون انتخابات کذابی. جایی که مردم فقر و شکاف طبقاتی بی‌سابقه‌ای را تجربه می‌کنند. جایی که به خاطر شرایط پیچیده‌ی داخلی و بین‌المللی در آن تضاد بین مردم و جمهوری اسلامی با تضاد بین جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی و تضاد جمهوری اسلامی و منافع سرمایه‌داری جهانی در هم تنیده شده است. این شرایط پیچیده اما بیشترین فشار خود را به روی طبقات فرودست آورده است و روز به روز ما شاهد فجایع غیرقابل تصور و پیش‌بینی نشده‌ای هستیم. کشوری که اقتصاد بیمار و وابسته به سرمایه‌داری جهانی و متکی به نفت آن در اثر تحریم‌های بین‌المللی دچار بحران جدی شده است. فقر روز به روز سفره‌ی مردم را کوچک‌تر می‌کند و طبقه‌ی میانی آن در حال از بین رفتن است. تغییر نرخ دلار و شوک‌های ارزی، تحریم‌ها و ادامه‌ی بحران جهانی سرمایه‌داری... زندگی روزمره‌ی مردم را کاملاً فلج کرده است. در حالی که در همین شرایط دلالی، مافیای نفتی و تجاری قشر نازکی را پروارتر از گذشته کرده است. فقر، بیکاری و تعطیلی کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، داغان شدن بیش از پیش کشاورزی، بالارفتن هزینه‌های زندگی، بیماری و مرگ و میر، کمبود دارو و امکانات پزشکی و... شرایط اجتماعی حادی را پدید آورده که در آن امید به زندگی مردم بسیار پایین آمده، خودکشی‌های دسته جمعی یا خانوادگی، منع کودکان از تحصیل و اشتغال آن‌ها به کارهای پیش پا افتاده و... به شدت بالا رفته است.

در این میان جمهوری اسلامی بسیار هدفمند دو قشر را به شدت و به شکل عریان سرکوب می‌کند؛ جوانان طبقات تحتانی و زنان. یعنی کسانی که بیشترین خسارت و فشار را در این بحران تحمل می‌کنند و بیشترین پتانسیل را برای شورش و عصیان علیه وضع موجود دارند. جمهوری اسلامی که خوب می‌داند در اثر افزایش روزافزون فقر و شکاف طبقاتی دیگر نه تنها مشروعیتی در بین طبقات تحتانی ندارد بلکه هدف اصلی خشم و انتقام جوانان طبقات فقیر و زحمت‌کش است. کسانی که خود را مستقیماً قربانی سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی می‌بینند و با از دست دادن حداقل‌ها، دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند و پتانسیل مهارنشده‌ی برای شرکت در تغییرات ریشه‌ای در جامعه دارند. از همین رو جمهوری اسلامی در یک طرح سیستماتیک تحت نام مبارزه با «ارازل و اوباش» به طور متوسط هر هشت ساعت یک نفر را اعدام می‌کند،

باز هم برای مشروعیت دادن به رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی و فریب مردم برای کشاندن‌شان پای صندوق‌های رأی مضحکه‌ی «انتخابات» ریاست جمهوری به راه افتاده است، تا مردم راننده‌ی جدیدی برای ماشین سرکوب‌شان انتخاب کنند! همه‌ی جناح‌های جمهوری اسلامی و سردمداران دولت‌های امپریالیستی در یک قرارداد نانوشته و با احتیاط به شرکت مردم در این انتخابات چشم دوخته‌اند، چرا که خوب می‌دانند که آتش خشم مردم، به فوتی گرخواهد گرفت و بساط ستم و استثمارشان را دود خواهد کرد.

باز هم حاکمیت چشم امید به انتخابات‌اش بسته است، هرچند در پی حوادث خیزش مردم بعد از انتخابات سال ۸۸ توهم انتخابات و مشارکت مردم در آن بیش از پیش رنگ باخت، اما کماکان انتخابات در سیستم سرمایه‌داری بهترین ابزار برای گرفتن «مشروعیت مردمی» اجباری است. فرایند انتخابات چه در استبداد مذهبی از نوع ایران و چه دموکراسی‌های بورژوایی در سایر کشورها خصوصاً کشورهای امپریالیستی این است که بتواند خصومت طبقاتی را ببوشاند و به مردم حقه کند که تنها راه دخالت در تعیین سرنوشت‌شان و تنها مجال برای مشارکت سیاسی، شرکت در انتخابات حکومتی است. (حالا چه در پروسه‌ی انتخابات به اصطلاح دموکراتیک و قانونی، چه انتصابی و غیرقانونی). حداکثر حق دخالت‌گری مردم این است که با استفاده از نعمت «جامعه‌ی مدنی» در کنار هم تمرین دموکراسی کنند!

سؤال این است که چرا انتخاب بین بد و بدتر هرگز منافع طبقات فرودست و تحت ستم جهان را برآورده نکرده و نخواهد کرد؟ آیا واقعاً مردم دنیا حق واقعی انتخاب داشته‌اند؟ آیا زنان مصری انتخاب کرده‌اند که پس از جان‌فشانی‌ها در میدان التحریر برای سرنگونی مبارک، به آن‌ها تجاوز شود؟ آیا زنان و مردم مصرانتخاب کردند، مرسی از درون صندوق رأی بیرون بیاید؟ آیا زنان ایرانی، افغانستانی و پاکستانی انتخاب کرده‌اند که به جرم عشق‌ورزی سنگسار شوند؟ آیا کارگران بنگلادشی انتخاب کرده‌اند که ارزان‌ترین کارگران جهان باشند و هزاران نفرشان در آتش و یازیر آوار جان‌شان را از دست بدهند؟ آیا کارگران چینی، تایوانی، مکزیکی و... انتخاب کرده‌اند که در مشقت‌خانه‌های سرمایه‌داری از فرط فشار کار خودکشی کنند؟ آیا زنان هندی انتخاب کرده‌اند که در نوزادی زنده به گور شوند، به بهای ناچیزی فروخته شوند و یا رحم‌شان به اجاره در آید؟ آیا زنان برزیلی و هندی انتخاب کرده‌اند که در اتوبوس‌ها به آن‌ها تجاوز گروهی شود؟ آیا مردم مالی انتخاب کرده‌اند که بمب‌های فرانسوی بر سرشان ریخته شود؟ آیا مردم عراق و افغانستان انتخاب کرده‌اند که با بمب‌های آمریکایی کشته شوند؟ آیا مردم سوریه انتخاب کرده‌اند که با سلاح‌های غربی به وسیله‌ی بنیادگرایان اسلامی تکه‌تکه شوند؟ آیا زنان آمریکایی انتخاب کرده‌اند که به خاطر سقط جنین کشته شوند؟ آیا زنان اروپای شرقی، فلیپینی و... انتخاب کرده‌اند که برده جنسی فاحشه‌خانه‌های اروپا

تا بدین وسیله‌ی جوانان فقیر و عاصی را مرعوب نماید!

تبعات افزایش این شکاف طبقاتی و سیاست سرکوب بیش از پیش و بیش از سایر اقشار بر دوش زنان سنگینی می‌کند. از بیکاری و فقر و بی‌خانمانی گرفته تا افزایش خشونت، تن فروشی، استثمار خانگی، چند همسری، خودکشی و خودسوزی، اسیدپاشی، اعتیاد، فرار از خانه، ازدواج اجباری و... شرایطی است که زنان را قربانیان اصلی این نظام کرده است.

این در حالی است که رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی که در تاریخ ۳۴ ساله‌ی خود همیشه یکی از دیرک‌های اصلی ستم و استثمارش، فرودستی و بی‌حقوقی زنان بوده است، برای حفظ این دیرک متزلزل در همین شرایط حاد بیش از پیش بر سرکوب و تشدید پدرسالاری می‌افزاید. از فشارهای قانونی، نظامی و امنیتی گرفته تا تصویب قوانین جدید بر علیه زنان. جمهوری اسلامی که افتخار این را دارد که اولین نیروی نظامی را برای کنترل بدن زنان در سطح جهان سازماندهی کرده است، باز هم با تشدید فشار بر روی کنترل حجاب و پوشش زنان، با جداسازی جنسیتی در دانشگاه‌ها و رشته‌های تحصیلی، با لوایح قانونی جدید برای کنترل زنان مجرد تا سن ۴۰ سالگی، با تقدیس ازدواج و نهاد خانواده به وسیله‌ی شخص ولی‌فقیه و در نهادهای تبلیغاتی و صدا و سیما، با کارزار آموزش خانه به خانه‌ی نیاز به افزایش مولید، و... خشونت گسترده بر زنان را در دستور کار قرار داده است تا بیش از پیش این نیروی چالشی و پر قدرت اجتماعی را کنترل نموده و از ورود به صحنه‌های مبارزاتی، دور نماید. در عین حال جمهوری اسلامی که به خوبی به عدم مشروعیت خود در بین مردم واقف است از طریق تشدید روابط پدرسالارانه در جامعه می‌خواهد بخشی از قشر سنتی و واپس‌گرا را با خود متحدتر کند.

اما «فعالین» خودخوانده و امتحان پس‌داده‌ی جنبش زنان این بار چراغ خاموش حرکت می‌کنند. می‌دانند که دیگر کمپین‌ها، همگرایی‌ها و فراخوان‌های دیروزشان، که هدفش کانالیزه کردن نیروی رادیکال جنبش زنان بود رنگی برای زنان و جنبش زنان ندارد. همان‌هایی که در دور گذشته‌ی «انتخابات» به بهانه‌ی پیوستن به کنوانسیون‌های بی‌محتوا و بی‌پشتوانه‌ی بین‌المللی یا فرستادن وزیر زن به دولت و... از زنان می‌خواستند که دست به دامن کاندیداها شوند. همان‌هایی که در هنگامه‌ی خیزش ۸۸ که زنان در صف مبارزه، پرشمار، بی‌پروا و رادیکال به صحنه آمده بودند، دختران جوان مبارز را بی‌قانون خطاب می‌کردند و خواستار «مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز» در واقع مسامحه‌ی مسالمت‌آمیز زنان با جمهوری اسلامی بودند. همان‌ها امروز بعد از این تحلیل‌های نخبه‌ای‌شان دیگر از شرکت فعال زنان در انتخابات سخنی نمی‌گویند بلکه مدتی است که مجیزگوی جنبش زنان برای حق رأی شده‌اند و شرکت در انتخابات را یکی از دست‌آوردهای جامعه‌ی مدنی که نباید از آن چشم پوشید، معرفی می‌کنند. باز هم هدفشان این است که با تاریخ‌نویسی وارونه، واقعیت را وارونه بازنمایی کنند. اما ما با بازخوانی واقعی وضعیت زنان در همین تجربه‌ی سی و چند ساله‌ی اخیر و در همین منطقه‌ی خاورمیانه به روشنی می‌بینیم که از ایران تا عراق و افغانستان و مصر و لیبی و... چگونه امپریالیست‌ها با

دخالت مستقیم و غیرمستقیم یا نظامی و غیرنظامی خود در برپایی و تقویت حکومت‌های مذهبی نقش داشته‌اند و ما زنان اولین قربانیان استقرار این دولت‌های اسلامی و ضدزن بوده‌ایم. به همین خاطر برای ما شکی باقی نمانده است که حقوق ما زنان نه از دل مشارکت و تلطیف ساختار حکومت‌های بنیادگرای اسلامی و کانال‌های مدنی آن یعنی «انتخابات» تأمین می‌شود و نه با تکیه به مراهم جنگ‌سالاران امپریالیست و چشم امید به پارلمان‌ها و لویی‌جرگه‌های ارتجایی‌شان. ما با شرکت در هیچ نوع انتخاباتی در این سیستم متکی به روابط پدر-مردسالارانه و واپس‌گرا نمی‌توانیم در تعیین سرنوشت خودمان و در ایجاد یک تغییر جدی و اساسی نقش بازی کنیم. ما در حفظ این نظام پوسیده هیچ نفعی نداریم.

حق ما جامعه‌ای است که در آن انسان‌ها شأن زندگی دارند، حق خوردن، حق کارکردن، حق سلامت جسمی و روانی، حق شاد بودن و... حق ما جامعه‌ای که در آن هیچ کسی گرسنه نمی‌ماند، هیچ کسی برای زنده ماندن اعضا بدنش را نمی‌فروشد، هیچ زنی به‌خاطر فقر تنش را نمی‌فروشد، هیچ زنی جنین دخترش را به خاطر جنسیت‌اش سقط نمی‌کند، هیچ زنی از ترس تجاوز بر خود نمی‌لرزد، هیچ خانواده‌ای برای زنده ماندن دخترش را نمی‌فروشد، هیچ زنی به خاطر عشق‌ورزی سنگسار نمی‌شود، هیچ مذهب و دولت و فردی بدن زن را کنترل نمی‌کند، هیچ زنی بدون خواست و اراده‌اش وادار به ازدواج نمی‌شود، هیچ زنی فرزندش را راهی جنگ به نام غرور ملی نمی‌کند، هیچ زنی به نام ناموس تحقیر و کنترل و کشته نمی‌شود، هیچ زنی خشونت را در بندیدن زندگی روزانه‌اش تجربه نمی‌کند و همه حق مشارکت واقعی در تعیین سرنوشت‌شان را دارند و... ما فقط با تکیه به آگاهی انقلابی و سازمان‌یابی در یک تشکیلات مستقل و انقلابی است که می‌توانیم برای چنین جامعه‌ای مبارزه کنیم. جامعه‌ای که انسان‌ها به‌خاطر داشتن حق رأی زندگی نمی‌کنند، بلکه برای حق تعیین بر سرنوشت خود، مبارزه و زندگی می‌کنند. ما خواهان جامعه‌ای هستیم که شایسته‌ی زیستن همه‌ی انسان‌ها باشد. جامعه‌ای که رهانی زنان در دستور کارش باشد. بله! ما می‌خواهیم از یوغ ستم جنسیتی و فرودستی، از ستم و استثمار رها شویم.

ما خوب می‌دانیم که اولین گام برای ساختن چنین جامعه‌ای، مبارزه‌ی پیگیر و سازش‌ناپذیر برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است. این خواست از درون صندوق رأی بیرون نخواهد آمد. حتی تحریم انتخابات و شرکت نکردن و مبارزه‌ی منفی هم دیگر کفایت نمی‌کند. باید بساط رأی‌گیری و انتخابات این دولت را در هم ریخت! بله ما زنان سرنوشت جمهوری اسلامی را باید با مبارزه برای سرنگونی‌اش در خیابان تعیین کنیم نه پای صندوق‌های رأی!

ما به شورش و طغیان رأی می‌دهیم!

سرنگونی جمهوری اسلامی از صندوق‌های رأی بیرون نمی‌آید!

زنان سرنوشت جمهوری اسلامی را در خیابان تعیین خواهند کرد!

سازمان زنان ۸ مارس (ایران-افغانستان)

۳۰ می ۲۰۱۳ (خرداد ۱۳۹۲) ■

با مبارزه آگاهانه و متشکل خود به خشونت علیه زنان پایان دهیم!

لیلا پرنیان

خشونت علیه زنان یک پدیده جهانی است. هیچ نوشته ای نمی تواند تأثیرات روانی زنی که مورد تجاوز قرار گرفته را به رشته تحریر در آورد. هیچ سخنرانی نمی تواند موقعیت زنی که از جانب همسر و یا مردان خانواده مورد ضرب و شتم قرار گرفته است را بیان کند. هیچ کلامی نمی تواند در هم ریختن شان انسانی زنانی که با زور و فریب و یا در نتیجه فقر خرید و فروش می شوند، را بازگو کند.

امان نیستند. در واقعیت امر، بدن زنان از آنان جدا شده و به تصرف مردان در آمده است. به قول آندریا دورکین "زنان در همه کشورها اعم از پیشرفته و یا عقب مانده در جامعه پلیسی زندگی می کنند و هر مردی نماینده آن است." (۲)

آمارها به هیچ عنوان موقعیت زنانی که مورد خشونت قرار می گیرند را نشان نمی دهد. چرا که بسیاری از زنان به دلایل گوناگون از قبیل ترس، خجالت، افسردگی، تحقیر، توهین و ... به ارگان های دولتی مراجعه نمی کنند. اما با نگاهی اجمالی به آمارها و مروری کوتاه در تاریخ بخصوص از دوران سرمایه داری به روشنی می توان دید که خشونت علیه زنان ملیت، مذهب و نژاد نمی شناسد. و این واقعیت را هر چه بیشتر عریان می سازد که خشونت علیه زنان یکی از مولفه های فرودستی زنان است که به وسعت کل جهان بر آنان اعمال می شود. جهان حاکم به حفظ رابطه برتر مرد نسبت به زن نیاز دارد، چرا که تصور جهان سرمایه داری که پروسه ای است پایان ناپذیر برای انباشت سرمایه بدون مردسالاری امکان پذیر نیست.

اگر کل انسانها در اجتماع تحت یک حکومت نظامی غیر علنی بسر می برند، زنان علاوه بر آن در خانه هایشان تحت حکومت نظامی قرار دارند. اگر دولت و ارتش در اجتماع مامور اجرای این حکومت نظامی اند، در خانه ها این مردان خانواده هستند که نقش دولت و نیروی نظامی را بر عهده دارند.

هزار زن بنگلادشی برده سکس در پاکستان هستند. در هند سالانه بیش از پنج هزار عروس بخاطر جهیزیه به قتل می رسند. در انگلستان حداقل سالیانه به هشتاد هزار زن تجاوز می شود. هر ساله بین پنج تا شش هزار دختر بچه و زن نپالی برای تجارت سکس به هند برده می شوند. نیم میلیون زن تکزاسی مورد خشونت خانگی قرار می گیرند. نود و هشت درصد از مردان بنگلادشی معتقدند که برای مرد بودن باید با زنان خشن برخورد کرد. بیش از هشتاد درصد از زنان ایرانی مورد خشونت خانگی قرار می گیرند. هر ساله سی صد هزار زن در انگلستان مورد آزار جنسی قرار می گیرند. هر ساله بیش از شش هزار زن در آمریکا در خانه خودشان نه بوسیله غریبه بلکه بوسیله مردی که "عاشق" اوست کشته می شوند. حداقل یک بیلیون زن در سطح جهان دستخوش خشونت خانگی اند و (۱)

هیچ جایی در جهان برای زنان امن نیست. برای هیچ زنی از روستاهای کشورهای جهان سوم گرفته تا شهرهای کشورهای امپریالیستی امنیت وجود ندارد. از دهلی تا کنگو، از نیویورک تا اسلام آباد، از تهران تا پکن، از مسکو تا قاهره، از کابل تا برلین، از بصره تا لیما و سایر نقاط جهان زنان و دختران جوان از خطر خرید و فروش بدن ایشان، ضرب و شتم، پورنوگرافی، تجاوز، زندانی شدن در خانه، به قتل رسیدن، اسید پاشی به سر و صورت شان، آزار جنسی و روانی در

خشونت علیه زنان پدیده جدیدی نیست، اما گسترش بی سابقه و ابعاد آن در جهان مردسالار سرمایه داری به پدیده ای هولناک بدل شده است. از تجارت دختران خردسال و زنان جوان به کشورهای غربی و سایر کشورها برای تن فروشی اجباری و پورنوگرافی تا تجاوز و ضرب و شتم، توهین و تحقیر زنان در خانه توسط مردان خانواده، زنجیر بهم پیوسته ای است از ستم دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان. این سیستم مردسالار سرمایه داری است که چنین خشونت بی رحمانه و خشنی را بر زنان اعمال می کند. این سیستم بدون فرودستی زنان، بدون دفاع عملی و ایدئولوژیکی برتری مرد از زن و سازماندهی وسیع ترین شکل خشونت در عرصه های گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و خانگی قادر به ادامه حیات نمی باشد.

ما در جهانی زندگی می کنیم که کنگو به عنوان پایتخت تجاوز به زنان در سطح جهان شناخته می شود. هر ساله ده هزار زن در روسیه توسط همسران فعلی و یا سابق ایشان به قتل می رسند. در آمریکا هر پانزده ثانیه زنی توسط همسر فعلی و یا سابق و یا دوست پسرش مورد ضرب و شتم قرار می گیرد. بیش از نود درصد زنان در پاکستان مورد خشونت خانگی قرار می گیرند. در زامبیا هر هفته پنج زن توسط همسر و یا اعضای مذکر خانواده به قتل می رسند. در آفریقای جنوبی روزانه صد و چهل و هفت زن مورد تجاوز قرار می گیرند. دویست

خشونت خانگی

سه بلیون زن در جهان از خشونت، به ویژه در خانه های شان در امان نیستند. اما به راستی چرا ضرب و شتم زنان در ابعاد چنين وحشتناک دیده نمی شود؟ با تمام تلاش و کوشش فمینیست های رادیکال و انقلابی برای عریان کردن خشونت که بر زنان در عرصه خانه توسط همسران و یا مردان خانواده اعمال می شود، کماکان در اکثر کشورهای جهان، این خشونت امری "خصوصی" ارزیابی می شود.

در بسیاری از کشورهای خاورمیانه به طور قانونی از جانب دولت های زن ستیز اسلامی از خشونت علیه زنان در خانواده حمایت می شود. میلیون ها زن در این کشورها مورد تجاوز همسران خود قرار می گیرند و طبق قوانین اسلامی تمکین زن از مرد اجباری است. فرهنگ و سنتی که توسط دولت های اسلامی در این کشورها تبلیغ و مورد حمایت آشکار قرار می گیرد این است که هر مردی به هر دلیلی همسرش را تا سر حد مرگ مورد ضرب و شتم قرار دهد، اوج غیرت و مردانگی است.

زمانی که مشت ها و لگد های مردان به سر و صورت زنان می خورد و آنان را به وحشیانه ترین شکل صدمه می زنند، زمانی که مردان در زندگی زناشویی به خود حق می دهند که به همسران اشان تجاوز کنند چرا که خود را صاحب آنان می دانند، زمانی که زنان در اثر ناموس پرستی سنگسار می شوند، زمانی که زنان به خاطر "عشق" به قتل می رسند، زمانی که زنان به خاطر فقر به تن فروشی مجبور می شوند و ... همه این ها نشانه های خشونت وحشیانه علیه زنان است. نشانه نظامی است که به مردان برای کنترل زنان امتیاز می دهد. نشانه این است که نظام سرمایه داری زنان را برده برده گان کرده است. (۳) وقتی در مورد ضرب و شتم، تجاوز، تحقیر و توهین به زنان در خانه هایشان توسط همسر فعلی و یا سابق و یا مردان خانواده حرف می زنیم، بدان معنی نیست که این خشونت ها صرفا بر برخی از زنان اعمال می شود.

اکثریت زنان در جهان مورد خشونت خانگی قرار دارند. پایه اساسی خشونت خانگی به رابطه قدرت بین زن و مرد بر می گردد. سیستم پدر سالار سرمایه داری به گونه ای سازماندهی شده است که در فرهنگ، سنت، هنر، در قوانین نوشته و نا نوشته اش، در مناسبات اش، مرد را برتر از زن معرفی می کند. به همین دلیل است که وقتی زنی مورد ضرب و شتم همسرش قرار می گیرد، اغلب به او گفته می شود که "بین چه کار بدی کرده ای که او را عصبانی کرده است. حتما کارهای خانه را درست انجام ندادی و یا اهمیت لازم را به فشارهای زیادی که بر همسرت در خارج از خانه وارد می شود، نداده ای." (۴) اما اگر دو مرد با هم زد و خورد کنند هیچ کس چنین دیدگاهی را پیش نمی گذارد. در زندگی زناشویی میلیون ها زن توسط همسران خود مورد تجاوز قرار می گیرند. برای بسیاری از رژیم های حاکم در جهان خصوصا کشورهای اسلامی هر مردی حق دارد با زور و در بسیاری موارد با کتک هر زمان که بخواهد با همسرش رابطه جنسی برقرار کند. این فرهنگ تهوع آور در همه جا تبلیغ می شود که استفاده مرد از زور برای نشان دادن احساسات قوی و علاقه زیاد او است و تلاش می شود از زاویه ایدئولوژیک این عمل وحشیانه را رمانتیک جلوه دهند. گفته می شود که تو زن او هستی، یعنی ملک مرد هستی و او هر کاری که بخواهد می تواند با تو انجام دهد.

این فرهنگ پدر-مردسالار استانداردهای مختلفی را برای دوست داشتن پیش می گذارد. وقتی مردان با زور و عمل وحشیانه رابطه جنسی برقرار می کنند، نشان دهنده "عشق" آنان است و عشق و علاقه زنان نسبت به مردان، این است که چقدر آماده پذیرش صدمه خوردن هستند. چقدر می توانند تحمل کنند و صدای اشان در نیاید. چقدر شانه های اشان می تواند این سنگینی را تحمل کند. ضرب و شتم زنان توسط همسر و یا مردان خانواده فقط لب خونین و چشم و بدن کبود نیست. بلکه درب و داغان شدن یک انسان است. توهین و تحقیر کردن زن است. نهادینه کردن این تفکر در زن است

که او ملک مرد است و این مالک حق دارد که هر جور که می خواهد با او رفتار کند و این گونه است که زنان می آموزند که موقعیت فرو دست خود را بپذیرند و این طریقی شود که مردان بتوانند بیشتر و بیشتر زنان را تحت کنترل خود در آورند.

زنانی که توسط همسران، شریک زندگی و یا مردان خانواده مورد خشونت قرار می گیرند، همانند زندانی سیاسی اند که تحت آزار و اذیت و شکنجه و تجاوز قرار دارند. اگر در زندان این شکنجه گراست که زندانی سیاسی را شکنجه می کند، در خانه، زن توسط همسرش شکنجه می شود. زندانی سیاسی نمی داند کی و چه موقع مورد بازجویی و شکنجه قرار می گیرد. همین نگرانی در مورد میلیون ها زن در سراسر جهان وجود دارد که نمی دانند کی و چگونه مورد ضرب و شتم و تحقیر و توهین و همسر و یا مردان خانواده قرار می گیرند. (۵)

بسیاری از فمینیست های جهان خصوصا در کشورهای پیشرفته برای مقابله کردن با مردان ضرب و شتم گر، خانه های امن برای حفاظت از زنانی که مورد خشونت قرار گرفته و از خانه های اشان فرار می کنند، سازماندهی کرده اند. این اقدامی است قابل دفاع، چرا که حتا اگر جان یک زن نجات یابد، قابل تقدیر است. اما وجود این خانه های امن نمی تواند پاسخی صحیح به حل ریشه ای رفع خشونت علیه زنان باشد. باید ریشه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، سنت و عرف جامعه را که مرد را مالک زن معرفی می کند از بین برد تا جامعه ای ساخته شود که هیچ زنی در هیچ نقطه ای از جهان مورد خشونت قرار نگیرد.

خشونت اجتماعی

ایدئولوژی، فرهنگ و سنتی که از جانب سیستم حاکم سرمایه داری در جامعه پیش گذاشته می شود، این است که مردان؛ صاحبان زنان هستند. بر پایه همین فرهنگ غالب است که زنان در خیابان، محل کار، مدرسه و دانشگاه مورد تعرض و آزار جنسی قرار می گیرند. بدن زنان

در پورنوگرافی به عنوان تفریح و سرگرمی مردان معرفی می شود و به مردان آموزش می دهند که شما مالک بدن زنان هستید و هر طور که می خواهید می توانید با آن رفتار کنید.

در بسیاری از فیلم های سینمایی، موزیک، تلویزیون، تبلیغات بر در و دیوار خیابان ها و این فرهنگ ارتجاعی را که بدن زنان تنها برای سرویس دهی جنسی مردان به درد می خورد و این مردان هستند که در رابطه جنسی نقش تعیین کننده را دارند، تبلیغ و ترویج می کنند. در راستای این نوع نگرش در جامعه است که هر مردی به خود حق می دهد در هر زمان و در هر مکانی که می خواهد زنان را از آن خود بداند و به آن ها تعرض کند. این فرهنگ و سنت عقب مانده و پوسیده و زن ستیز است که سالانه زیر بنای ناقص سازی جنسی دو میلیون دختر بچه در کشورهای آفریقائی و آسیائی می شود. (۶) فرهنگ خشونت و تنفر از زنان است که هر ساله نزدیک به چهار میلیون زن در جهان به منظور تن فروشی اجباری و دیگر اشکال استثمار، تجارت می شوند، تا میلیون ها مرد بتوانند از کالائی که برای شان قابلیت مصرف دارد، استفاده کنند. و این گونه دومین "صنعت" سود آور را برای نظام انگلی اشان سازماندهی کنند. رشد پورنوگرافی، "صنعت" سکس در تورسم و استثمار بدن زن بخش قابل توجهی از اقتصاد کشورهای پیشرفته را تشکیل می دهد. قاچاق زنان و دختران خردسال در یک مقیاس جهانی سالانه سی و دو میلیارد دلار تولید می کند. (۷) در ایدئولوژی و فرهنگ سیستم حاکم همواره زنانی که قربانی این نظام برده گی هستند، مورد سرزنش قرار می گیرند. این نگرش در اقصی نقاط جهان به عنوان فرهنگی قبول شده تبلیغ می شود. کافی است در این مورد به نمونه هایی از دادگاههای کشورهای به اصطلاح پیشرفته در مورد زنی که توسط مرد غریبه ای مورد تجاوز قرار گرفته و به خود جرئت داده و تجاوز را گزارش داده است، مراجعه کنیم. دادستان بجای محکوم کردن متجاوز، زنی که مورد تجاوز قرار گرفته است را

محاکمه می کند و از او باز خواست می کند و به او می گوید: "این تجاوز به درجاتی تقصیر تو است، اگر مشروب نمی خوردی، اگر تنها در خیابان راه نمی رفتی، اگر کفش پاشنه کوتاه یا شلوار می پوشیدی، این اتفاق نمی افتاد....." (۸) مطبوعات اشان این تفکر را در جامعه تقویت می کنند این زنان هستند که محرک اصلی تجاوز می باشند و اگر در رفتار و طرز لباس پوشیدن خود دقت کنند، کمتر مورد تجاوز قرار می گیرند. روزنامه تلگراف در مورد تجاوز می نویسد "زنائی که مشروب می خورند؛ دامن کوتاه می پوشند و بیرون می روند، بیشتر مورد خطر تجاوز هستند." (۹) به خاطر همین نگرش است که اکثر زنانی که در اجتماع مورد تجاوز قرار می گیرند به هیچ مرجع قانونی مراجعه نمی کنند. چرا که نه تنها به آنان کمک واقعی نمی شود، بلکه توسط دادگاه، رسانه ها، پلیس و... با سوال و پیچ کردن اشان، چندین بار دیگر از زاویه روانی مورد تجاوز قرار می گیرند و تعدادی از آنان به خاطر فشار بیش از حد این دادگاه ها دست به خود کشی می زنند. روزنامه تایمز لندن در این باره گزارش می دهد که: "زنی که مورد آزار جنسی قرار گرفته بود پس از مواخذه های سخت دادگاه از وی، خودکشی کرد." (۱۰) این نشان دهنده این است که چگونه سیستم حاکم از زاویه ایدئولوژیکی و فرهنگی تنفر از زنان را در جامعه عمق و گسترش می دهد.

جهانی شدن سرمایه و خشونت علیه زنان

یکی از "دستاورد" های جهانی شدن سرمایه، تجارت زنان در ابعادی هولناک است. این تجارت با فشار بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای جلب تورسم و جاذبه های توریستی، پایه اقتصاد برخی کشورها قرار داده شده است. این جاذبه های توریستی یعنی برده گی زنان در "صنعت" سکس. اقتصاد این کشورها از شرکت های هواپیمایی، کلوب های شبانه، کاباره ها و هتل ها همه و همه حول این جاذبه های توریستی یعنی ارائه زنان جوان می چرخد. بیش از بیست در صد از

اقتصاد کشورهای چون تایلند و مالزی و بر حول تن فروشی شکل گرفته است. جنبه دیگری از این اقتصاد صادر کردن دختران خردسال و زنان جوان است که یا ربوده شده و یا با زور و فریب و نیرنگ به تن فروشی در کشورهای آمریکا و اروپا و اسرائیل و استرالیا و وادار می شوند تا میلیارد ها دلار را نصیب اقتصاد جهانی کنند.

جنبه مهم دیگری از جهانی شدن سرمایه این است که بتواند با وارد کردن هر چه بیشتر زنان خصوصاً در کشورهای جهان سوم به عرصه تولید با حقوقی بسیار نازل و بیگاری به انباشت سرمایه در سطح جهانی تحرک بخشد. زنان در تقسیم کار جنسیتی، به نیروی مرکزی انباشت سرمایه در سطح جهان درآمده اند، اما ادغام اشان بطور آگاهانه ای وسیعاً بصورت پنهان صورت می گیرد و کار زنان بعنوان فعالیت برای کمک به مردان "نان آور" معرفی می شود.

این داستان کوچک دختران خردسال هفت و هشت ساله در جهان سوم است که بسیاری از محصولات کشاورزی را می چینند و در برابر این کار، مزدی دریافت نمی کنند و بیگاری آنان را در چارچوب کار خانواده ارزیابی می کنند. این سطح از مافوق استثمار آشکارا خشونتی است که به زنان و دختران خردسال در عرصه اقتصادی وارد می شود و انباشت عظیم سرمایه را برای شرکت های مختلف امپریالیستی ایجاد می کند. امپریالیست ها زنان را در کشورهای جهان سوم در تولیدات کشاورزی به خدمت گرفته و از کار طاقت فرسای آنان مافوق سود استخراج می کنند، اما نه تنها این زنان به عنوان زنان کارگر "آزاد مزدی" به رسمیت شناخته نمیشوند، بلکه از آنان به عنوان زنان "خانه دار" یاد می کنند. (۱۱) چرا که با پنهان کردن این حقیقت، آنان را قادر می سازد که نیروی کار این خیل عظیم زنان را به ارزان ترین قیمت در اختیار بگیرند. میلیون ها زن محروم در کشورهای جهان سوم نه تنها چرخ کارخانه های بزرگ امپریالیستی را به حرکت در می آورند، بلکه در صنعت

بچه ای که نمی
داند مادر جوانش
زیر آوار دخمه
هائی به نام
کارگاه نساجی در
بنگلادش، جانش را
از دست داده در
حال شیر خوردن
است.



کشاورزی نیز این نیروی زنان است که عمدتاً انبوه صادرات محصولات به کشورهای پیشرفته را امکان پذیر ساخته است. سوپر مارکت های کشورهای پیشرفته که مملو از محصولات رنگارنگ می باشد، در نتیجه مافوق استثمار در کشورهای جهان سوم خصوصاً زنان بدست آمده است.

انباشت سرمایه برای سرمایه داران کشورهای پیشرفته در

نتیجه اعمال خشن ترین روابط بر زنان و مردم این کشور ها حاصل می شود. ساعات کار به قدری طولانی است که بسیاری از کارگران از شدت فشار کار و کمی استراحت و حقوق ناچیز دست به خودکشی می زنند. به عنوان مثال در چین کارخانه فاکس کان که تولیدات اپل هم توسط آن انجام می شود، در تعهد نامه ای که برای استخدام در مقابل کارگران قرار می دهد این است که اقدام به خودکشی نکنند و اگر دست به این کار زدند، خانواده آنان حق شکایت از کارخانه را ندارند. (۱۲) این کارگران از هیچ امنیت شغلی برخوردار نیستند. سرمایه داران می توانند امروز شرکت اپل را در چین برقرار کنند و فردا بخاطر ارزان تر بودن نیروی کار و مواد اولیه به بنگلادش منتقل کنند.

چهار میلیون کارگر بنگلادشی در مشقت خانه هائی به اسم صنایع نساجی که برای شرکت های غربی تولید می کنند به کار مشغول اند که از این تعداد هشتاد درصد آن را زنان تشکیل می دهند. این کارگران شش روز در هفته با ساعات کار طولانی، حقوقی معادل با یک دلار در روز دریافت می کنند و قرار است با این حقوق، خود و خانواده اشان را تامین کنند! (۱۳) بنگلادش دومین صادر کننده نساجی در جهان است. فروشگاه های پر فروش مثل پرایمارک در انگلستان؛ بنه تون در ایتالیا؛ وال مارت در آمریکا؛ کار فور در فرانسه؛ لایب بو در کانادا؛ من گو در اسپانیا و ... با مافوق استثمار زنان در بنگلادش و سایر کشورهای جهان سوم انباشت سرمایه می کنند. در جنوب آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بیش از ۷۰ در

صد از نیروی کار، زنان هستند. در نتیجه جهانی شدن سرمایه دو سوم تولیدات جهان بوسیله زنان انجام می شود. در صورتی که فقط یک درصد از دارائی ها را در اختیار دارند. در نتیجه این خشونت وحشیانه بر زنان است که فقر در جهان زنانه شده است.

برچیدن خشونت

زنان باید کارکرد نظام مردسالار- پدرسالار سرمایه داری را با تار و پود درک کنند. هر زنی که تجربه خشونت در هر شکلی را دارد باید از خود پرسد که چرا این اتفاق برایش افتاده است؟ ربط آن به نظام سرمایه داری چیست و چرا نظام سرمایه داری یکی از ارکان اصلی ستم و استثمار حفظ فرودستی زنان است؟ چرا به سیستمی که نیمی از جامعه را اسیر و برده نیم دیگر کرده است باید نقطه پایانی داد؟ چرا حتی اگر یک زن در جهان مورد خشونت قرار گیرد حکم باطل بودن این نظام را نشان می دهد؟ و چرا نگرشی که می خواهد خشونت علیه زنان را کم و یا تعدیل کند، ذینفع در حفظ این نظام است؟

سیستم حاکم برای انباشت عظیم سرمایه، پافشاری در حفظ استثمار زنان در بیگاری کار خانگی، تضمین وجود نیروی کار در هر زمان، برای این که بتواند با امتیاز دادن به نیمی از جامعه، کل جامعه را کنترل کند، فرودستی زنان را به عنوان یکی از پایه های حیاتی بقای سیستم اش پاسداری می کند. مردان در سراسر جهان نیز از امتیازی که این سیستم در اختیارشان گذاشته است بیشترین استفاده را کرده و خود را مالک زنان می دانند و بر پایه آن وحشیانه ترین خشونت ها را بر زنان اعمال می کنند.

زنان باید انتخاب کنند: یا فرودستی خود را بپذیرند و هر روز در رنج و عذاب و خشونت بسر برند و یا مبارزه آگاهانه ای را سازماندهی کنند. تشکلات مستقل خود را بوجود آورند و وسیع ترین و عمیق ترین مبارزه را در جامعه دامن زنند و از سختی و شکلات راه نهراسند و کل نظام پدر- مرد سالار سرمایه داری و فرهنگ و سنت تهوع آور آن را از طریق انقلاب سرنگون کنند و جامعه ای را بنیان نهند که آغازی برای پایان دادن به مالکیت مرد بر زن، استثمار وحشیانه و به خشونت باشد که به قدمت تاریخ بر آنان تحمیل شده است، راه دیگری نیست.

زیر نویس:

- ۱- بخشی از آمارهای ارائه شده از فراخوان زنان کمونیست در آمریکا "پورنوگرافی و پدرسالاری تحقیر و بردگی زنان است، آن را پایان دهید!" و هم چنین از کتاب "جنش نوین فمینیستی" و روزنامه گاردین به تاریخ ۱۹ اکتبر ۲۰۱۲ می باشد.
- ۲- آندریا دورکین کتاب "قلب شکسته"
- ۳- روزنامه گاردین ۴ مارس ۲۰۱۳- زنی در تایلند توسط همسرش سنگسار شد
- ۴- "جنش نوین فمینیستی" کارترین دفرون و کریستین آیون
- ۵- آندریا دورکین "نامه هائی از منطقه جنگ"
- ۶- سازمان جهانی بهداشت
- ۷- سرویس خبری جهانی برای فتح ۱۱ مارس ۲۰۱۳
- ۸- "زنان، خشونت و سنت" تنظیم شده توسط تامسین برادلی
- ۹- روزنامه تلگراف ۹ ژانویه ۲۰۱۰
- ۱۰- روز نامه تلایمز ۹ فوریه ۲۰۱۳
- ۱۱- برای درک عمیق تر در این مورد به کتاب ماریا میز "مردسالاری و انباشت در مقیاس جهانی" مراجعه کنید.
- ۱۲- مجله اکونومیست ۲۷ می ۲۰۱۰
- ۱۳- گاردین ۲۶ آوریل ۲۰۱۳ ■

به خاطر بسیار، مقاومت کن، مطیع نباش!

نویسنده: آندریا دورکین

برگردان: دیبا دلارا



سازمان دهی شده اند تا این سکوت را زنان حفظ کنند و این چیز است که نشان از آن دارد که ما بدون تغییر در روند سازمان دهی جامعه موجود قادر به شکستن این سکوت عمیق نخواهیم بود.

ما آغاز به در هم شکستن این سکوت عمیق کرده ایم. ما آن جبر و تحمیلات وارده بر زنان را به زبان آورده ایم، هرچند که آنها سابقا چیز دیگری به جای جبر قلمداد می شدند. برای مثال، اشاره ای می کنم به تحمیلی که سابقا در ازدواج به نفع مردان وجود داشت. این که مردان می توانستند زنان را به هم خوابی وادار کنند و این را تحمیل یا تجاوز زنی خوانند؛ بلکه عشق و علاقه نامیده می شد. ما موفق شده ایم که ایندولوژی کهنه جنسیتی که در آن، زنان هدف و مردان قهرمانان موفقی بودند را به چالش بکشیم. ما بیان کردیم که این مدل، وحشیانه است و آنانی که این چنین خشونت را تحمیل می کنند نیز وحشی هستند و نه عاشق. ما این را گفته ایم. ما تجاوز را شناسایی کرده ایم؛ ما ضرب و شتم را شناسایی کرده ایم؛ ما تن فروشی را شناسایی کرده ایم؛ ما پورنوگرافی را شناسایی کرده ایم.

به عنوان جنایت علیه زنان، به عنوان ابزار استثمار کننده زنان، به عنوان راه های آسیب زا بر علیه زنان، راه هایی که سیستماتیک هستند و با همین اصول جوامعی که ما در آن زندگی می کنیم حمایت می شوند. ما استثمار زنان را به عنوان سو استفاده بررسی کرده ایم. ما کالایی شدن و فروش زنان را به عنوان کالا، یک عمل غیر انسانی، عمیقاً غیر انسانی شناسایی کرده ایم. ما کالایی شدن و استثمار جنسیتی زنان را به عنوان مکانیسم هائی برای خلق

من می خواهم که همه ما فکر کنیم در باره این که از لحاظ سیاسی تا چه حد پیش رفته ایم. من می گویم ما با حسن نیت تا آنجا پیش رفته ایم که "شکستن سکوت" نامیده می شود. ما شروع به صحبت درباره وقایع، تجربیات، واقعیات، حقایق به شکلی متفاوت از گذشته کرده ایم؛ به خصوص درباره تجربیاتی که برای زنان اتفاق افتاده ولی تا کنون پنهان مانده بود. تجربیاتی که توسط جامعه تعریف نشده است، سیاست مدارانی که آن را به رسمیت نشناختند، تجربیاتی که برای کسانی که صدمه دیده اند، قانونی وجود نداشت. اما گاهی اوقات زمانی که ما درباره "شکستن سکوت" صحبت می کنیم، مردم فکر می کنند منظور از "سکوت" معنای صوری آن است. مثل زمانی که یک سخنرانی در جریان است و آن سکوتی که به رعایت ادب مربوط میشود. زنان در واقع آموزش داده شده اند تا دیده شوند ولی شنیده نشوند. اما من دارم درباره یک سکوت عمیق صحبت می کنم: سکوتی که به قلب و طبیعت حکومت استبدادی بر می گردد. یک حکومت استبدادی که نه تنها تصمیم می گیرد چه کسی چه چیزی می تواند بگوید بلکه به طور خاص زنان چه می توانند بگویند. حکومت استبدادی که مشخص می کند چه کسی نمی تواند چه چیزی را بگوید، حکومت استبدادی که در آن مردم را از بیان چیزهای مهم درباره چگونگی زندگی شان منع می کند. این همان حکومت استبدادی است که من از آن حرف می زنم..

نظام سیاسی که ما در آن زندگی می کنیم بر پایه همین سکوت عمیق است. بر پایه ناگفته هایمان است. به طور خاص، بر پایه آن چیزی است که زنان از هر گروه نژادی و طبقاتی - حتی دربرگیرنده آن دسته از زنانی که بیشترین امتیاز را دارند- از گفتن باز داشته شده اند.

مفروضات اساسی نظام سیاسی مان هم بر پایه ناگفته های زنان است. نظرات زنان درباره دموکراسی، برابری، (نقطه نظرات مردان بوده، بیان نظرات مردان بوده و این که آنان درباره دموکراسی و برابری چه فکر می کنند.) تجربیات، و واقعیات های زندگی اشان غایب بوده است. قواعد و اصول ناچیزی از آزادی که می شنویم دستورده همین سکوت عمیق ما است: این اصول بدون مشارکت ما بنا شده است. ما همگی قرار است که در پایه ریزی ایده های اجتماعی و مدنی مرسوم نقش داشته باشیم؛ این در حالیست که چنین ایده های پیش پا افتاده بر پایه سکوت ما بنا می شود. چیزی که به عنوان جریان معمول زندگی می گذرد نیز بر پایه همین سکوت است. جنسیت به خودی خود نیز - مرد بودن، زن بودن- بر پایه همین سکوت اجباری زنان است؛ و باورها درباره جامعه، این که جامعه چیست و چطور باید باشد، بر پایه همین سکوت است. جوامع طوری

و می‌گفتیم، "شما مالک آن‌ها هستید. در آنها زندگی کنید، هر کاری که می‌خواهید با آنها بکنید". ما با دانشگاه‌ها هم همین کار را می‌کردیم.

دیگر چه چیزی می‌ماند که باید انجام داد؟ فکر کمک در باره قربانیان تجاوز یک چیز است؛ فکر پایان بخشیدن به تجاوز چیز دیگریست. ما نیاز داریم که به تجاوز پایان دهیم. ما نیاز داریم که زنا با محارم را پایان دهیم. ما باید ضرب و شتم را پایان بدهیم. ما باید تن فروشی و پورنوگرافی را پایان دهیم. این بدین معنی است که ما باید رد کنیم قبول این که، این چیزها پدیده‌های طبیعی هستند و اینها اتفاق می‌افتد برای این که برخی از مردان روز بدی را سپری کرده‌اند.

در هر جامعه ای برتری و تسلط مردان به صورت متفاوتی سازمان دهی شده است. در برخی کشورها، زنان باید با (ختنه شدن) ناقص سازی جنسی سر و کله بزنند. در برخی کشورها، سقط جنین اجباریست، بنابراین هر جنینی با جنسیت دختر بودن مداوما سقط میشود. در چین، سقط جنین اجباری، یک رکن دولتی است. در هند، بازار آزاد اقتصاد توده‌های زن را وادار به سقط جنین‌های دختر می‌کند و سر باز زدن از آن منجر به کشتن نوزاد دختر می‌شود. فکر کنید درباره این که سیاست‌های این جنینی در باره سقط جنین چه معنی به زندگی یک زن بالغ میدهد، چه معنی درموقعیت ایشان دارد. در نظر بگیرید مفاهیم انتخاب در کشورهای غربی (مهم برای ما) در برگیرنده زنان در چین و هند نیست. هر بار که ما می‌خواهیم به وضعیت زنان در کشوری نگاه بیندازیم، باید روشی را که برتری مردان در آن کشور سازماندهی شده را مد نظر قرار دهیم. برای مثال، در آمریکا، ما با رشد جمعیتی از قاتلان زنجیره‌ای روبرو هستیم. آنها یک خرده فرهنگ در کشورمان محسوب می‌شوند. آنها تنها جز منحرفین منفرد نیستند. منابع اجرای قانون، که همیشه محافظه کارانه عمل میکنند، ارزیابی کرده اند که هر روز نزدیک به ۴۰۰ قاتل زنجیره‌ای در آمریکا فعال هستند. به نظر من، ما باید تمرکزمان را بر روی جنایاتی که علیه زنان اتفاق می‌افتد، بگذاریم به جای این که بارها و بارها از خودمان بپرسیم که چرا این اتفاق برای آن زن افتاد؟ مشکل این زن چیست؟ چرا آن مرد این زن را انتخاب کرد؟ چرا آن مرد باید کسی را صدمه یا ضربه بزند؟ مشکل آن مرد چیست؟ این مرد است که مورد سوال است. اوست که مشکل است. این خشونت از سوی مرد است که ما زنان در حال فرار یا قایم شدن و رنج بردن از آن هستیم.

جنبش زنان باید تصمیم بگیرد تا اسم این مجرمین و ستم گران را نام گذاری کند. جنبش زنان باید تبعید زنانی را که با خود بوی تعفن و علامت ننگ تجاوز جنسی را دارند، رد کند. ما نیاز داریم که تبعید زنانی را که برای بارها صدمه دیده اند، رد کنیم: بارها مورد تجاوز قرار گرفتن، بارها کتک خوردن، دیده نشدن، مورد احترام نبودن، سرپناه خوبی نداشتن. جنبش زنان بدون مد نظر قرار دادن زنانی که صدمه دیده‌اند و کسانی که کمترین‌ها را دارند، وجود ندارد. جنبش زنان باید با نظام خانوادگی موجود در کشورمان مبارزه کند، نظامی که کودکان در آن شکنجه و مورد تجاوز قرار می‌گیرند. جنبش زنان باید مسئولیت زنان کتک خورده ای را که فرار نکرده اند به عهده

فروستی واقعی مورد بررسی قرار داده ایم: نه در قالب یک مفهوم انتزاعی بلکه در قالب کسی که بعنوان یک فروست در این جامعه مدنی زندگی کرده است. ما اشکال گوناگون خشونت علیه زنان را که توسط افراد نزدیک انجام می‌شود را شناسایی کردیم. ما حالا می‌دانیم که بیشترین تجاوزها نه بوسیله غریبه‌های خطرناک و وحشی بلکه بوسیله دوست پسر، عاشق، دوست، همسر، همسایه، مردانی که ما با آن‌ها نزدیک هستیم، نه آنان که از ما دورند، انجام می‌شود.

ما هم چنین از مردان غریبه شناخت بیشتری پیدا کرده ایم. ما راه‌هایی که این مردان غریبه ما را مورد هدف و شکار قرار میدهند را بیشتر یاد گرفته ایم. ما پیش فرضی که این جامعه در مورد این که قربانی را مقصر آزار جنسی خود می‌داند را رد کردیم. ما رد کردیم که زن عامل تحریک بوده است، این که او خودش می‌خواسته و دوست داشته که چنین شود. این‌ها پایه‌های دگم پورنوگرافی هستند که ما مردود شمردیم. در رد پورنوگرافی ما هم چنین بنیان برتری مردان را رد کرده ایم، چیزی که براحتی و بدون شرم زنان را مخلوقاتی پائین تر از انسان تعریف میکند، که او خود می‌خواهد صدمه ببیند، مجروح شود و مورد تجاوز قرار بگیرد.

ما قوانین را تغییر داده ایم، به طور مثال، درحال حاضر تجاوز بدون نیاز به اثبات، مورد پیگرد قانونی قرار می‌گیرد. دیگر نیاز به شهادی نیست که تجاوز را دیده باشد تا زن بتواند متجاوز را متهم کند. این در حالی است که سابقا وجود یک شاهد الزامی بود. دیگر امروزه لازم نیست که زنان تا سر حد مرگ بجنگند برای این که نشان بدهند که در برابر متجاوز مقاومت کرده اند. سابقا این گونه بود که اگر زن بدون مدرکی که نشانگر جراحت وی باشد: مثل کبودی بدن، بنفش و سیاه شدن اش، کتک خوردن با لوله آهنی یا هرچیز دیگری، فرض بر این می‌گذاشتند که او خود نیز موافق بوده است. ما طریقه پی بردن و جمع آوری مدارک برای تجاوز را استاندارد کرده ایم تا پیگرد قانونی آن، دیگر وابسته به هوس یا کفایت بازرسان نباشد. ما هیچ کدام از این‌ها را برای زنانی که مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند انجام نداده ایم، هرچند که تلاش کرده ایم تا پناهی، سرپناهی و یک راه فراری برای شان پیدا کنیم. هیچ کدام از کارهایی که ما برای زنانی که مورد تجاوز یا ضرب و شتم قرار گرفته اند تا کنون کمک حال زنانی که تن فروش اند، نبوده است

ما شناخت اجتماعی و قانونی را از مجرمین تغییر داده ایم. ما اینکار را کرده ایم. ما آنچه را که تسلط و برتری مردانه است را از طریق بی ثبات کردن آن، از طریق نپذیرفتن آن به عنوان یک واقعیت، به چالش کشیده ایم. ما گفته ایم نه. نه این واقعیت ما نیست. و با وجود آن که ما خدماتی را برای قربانیان تجاوز و زنان ضرب و شتم دیده فراهم کرده ایم ولی ما هیچ گاه قادر به تدارک این خدمات به مقدار کافی نبوده ایم. من این را با شما در میان می‌گذارم که اگر هر جامعه ای معنای آن که نصف جمعیت اش مورد تجاوز و ضرب و شتم قرار می‌گیرد را جدی بگیرد، مثل اتفاقی که برای زنان در آمریکا و کانادا می‌افتد، آن گاه ساختمان‌های دولتی را به سرپناه برای زنان تبدیل می‌کردیم. در کلیساها را برای زنان باز می‌کردیم



بگیرد و باید از خودمان بیرسیم که چرا: نه این که چرا فرار نکرده اند، بلکه چرا ما به این واقعیت که آن زنان هم چنان اسیر و زندانی هستند، بسنده می کنیم.

ما باید تن فروشی را یک معضل بدانیم. نه یک موضوع بحث بر انگیز بلکه یک معضل مربوط به مرگ و زندگی. بیشتر زنان تن فروش در غرب قربانیان زنا با محارم هستند که از خانه فرار کرده اند، کسانی که به آنها تجاوز شده است، آنانی که در کودکی برای تن فروشی معامله شده اند، کودکانی که مورد تجاوز قرار گرفتند، فقیر، بی خانمان و طرد شده اند. ما باید در برابر فقر عکس العمل نشان دهیم: نه در قالب احساسات لیبرالی و ابراز همدردی بلکه در شکل مشخص آن، در یک دنیای واقعی. ما باید معنای ایستادن و مبارزه کردن برای زنانی که هیچ چیزی ندارند، زیرا وقتی از بی چیزی زنان می گوئیم به معنای بی چیزی واقعی است: بی خانمان، بی سرپناه، اغلب بدون توانایی خواندن. ما باید جلوی ناچیز شمردن صدمات و توهین های وارده به زنان را که در نظام سیاسی مان اتفاق می افتد، بگیریم.

به عنوان کسی که ضرب و شتم را تجربه کرده ام و از آن زمان تا کنون به عنوان یک زن سیاسی متعهد، می خواهم به شما بگویم که تفاوت است بین شکنجه شدن برای یک ایده سیاسی یا تعهد و شکنجه شدن بخاطر نژاد یا جنسیت ات، تفاوت است بین داشتن درجه ای از شان و نداشتن هیچ شانی.

ما نمیتوانیم مشکلات موجود در فمینیسم را تغییر دهیم اگر که مسئله تن فروشی زنان را بپذیریم یا با آن کنار بیاوریم. تن فروشی یک تجاوز مداوم است: تجاوزگران عوض می شوند، اما زن مورد تجاوز گرفته همان است. پول دست مردان را می شوید. در برخی کشورها، زنان بعنوان برده گان سکس به فروش می رسند، اغلب در دوران کودکی شان. در کشورهای دیگر مثل کانادا و آمریکا، تن فروشان در جریان تجاوزهایی که در دوران کودکی به آنها شده، به خصوص زنا با محارم، فقر و بی خانمانی، خلق می شوند. در اقتصاد بازار آزاد، تا زمانی که برای تن فروشان مشتری هست آن را تولید می کند؛ برای تولید تن فروشان در مقیاس لازم (خواسته شده) نیاز به کودکان مورد تجاوز قرار گرفته، فقیر و بی خانمان هست. ما نمی توانیم با تن فروشی کنار بیاوریم. ما نمی توانیم تن فروشی را بپذیریم.

ما باید قادر شویم که تجاوز در زناشویی را به طور موفقیت آمیزی تحت پیگرد قانونی قرار دهیم، تا مجرمین را بگیریم. موفقیت در پیگرد قانونی تجاوز زناشویی و از بین بردن تن فروشی، در واقع دو سر یک رشته تضاد را در بر می گیرد. آیا مردان مالک زنان هستند یا نه؟ اگر مردان می توانند زنان را در یک گوشه خیابان خرید و فروش کنند، بله، البته که آنان مالک هستند. اگر مردان حق دارند که همسران خود را مورد تجاوز قرار دهند (و حتی این یک حق مسلم است، زیرا مجریان قضایی آن را جرم نمی دانند) بله، در این صورت مردان مالک زنان هستند. ما کسانی هستیم که باید در سخنان امان، در عمل، در سیاست اجتماعی، در قانون بگوئیم نه، مردان مالک زنان نیستند. برای انجام چنین کاری ما به

یک انضباط سیاسی نیازمندیم. ما نیاز داریم توجه جدی به آزار جنسی و این که چه بر سر مان آورده است، بکنیم. ما باید بفهمیم که آزار جنسی با ما چه کرده است. چرا ما این همه در سازماندهی سردرگم هستیم؟ ما باید متوجه این موضوع بشویم که آزار جنسی ما را به یک میلیون تکه مبدل کرده و ما آن تکه ها را در درون خود نهاده می کنیم: سنگها در درون مان شکسته شده، هرج و مرج، ترس و عدم اطمینان از این که چه موقع سرد و بی حس نیستیم. ما در استقامت قهرمان هستیم؛ اما در مقاومت خیلی ترسو.

یک قاچاق جهانی زنان وجود دارد؛ تا زمانی که زنان در تجارت برده گی خرید و فروش می شوند، ما آزاد نیستیم. در آمریکا بحران پورنوگرافی وجود دارد. در آمریکا زنان با جامعه ای روبرو هستند که اشباع شده از وحشیگری جنسی، استثمار در زناشویی که می گویند: به زن تجاوز کن، او را کتک بزن، به او صدمه بزن، او خوش خواهد آمد، برایش سرگرمی است. ما باید زنان را در راس قرار دهیم. مسلماً آزادی زنان برای ما باید مهم تر از آزادی دلالتان تن فروشی باشد. ما باید هر کاری را در برابر استعمار بدن زنان انجام دهیم. ما باید حقوق داده شده را رد کنیم. ما باید از خودمان بیرسیم که زنان به چه حقوق سیاسی نیاز دارند. تصور نکنید که رجال سیاسی قرن هجده به این سوال ها جواب داده اند و نپندارید که وقتی منشور شما در قرن بیستم باز نویسی شده به این سوال پاسخ داده شده است. این سوال هنوز جواب داده نشده است. ما به چه قوانینی نیازمندیم؟ آزادی برای ما چیست؟ چه اصولی برای تندرستی ما ضروریست؟ در جامعه ای که مدعی است بر پایه آزادی و عدالت بنا شده است، چرا زنان در گوشه خیابان فروخته می شوند و در خانه هایشان شکنجه می شوند؟ چه اعمالی باید انجام شود؟ چه هزینه هایی برای ما در بر خواهد داشت و چرا ما از پرداخت این هزینه ها می هراسیم؟ چرا زنانی که دست آورد ناچیزی از جنبش زنان داشته اند می هراسند از این که مقاومت، شورش یا حتی

می خواهم که جنایتکاران و همین طور قربانیان را به خاطر بسپارید، نه فقط برای امشب بلکه فردا و روزهای بعد. من از شما می خواهم که یک راهی پیدا کنید تا آنان را (هم جنایتکاران و هم قربانیان) را در هر عملی که انجام می دهید به حساب بیاورید، در چگونگی فکرتان، اعمال اتان، دغدغه های تان و در این که زندگی برایتان به چه معناست.

در حال حاضر، من میدانم که برخی از شما در این اتاق، شامل همان دسته زنانی می شوید که من درباره شان صحبت کرده ام. من این را می دانم. کسان دیگری که اطرافتان هستند ممکن است ندانند. از شما می خواهم به خاطر بسپارید هر چه را که بر سرتان آمده، چگونه، کجا، توسط چه کسی، چه وقت و اگر میدانید، چرا، تا شروع به پارگی تسلط و برتری مردان کنید، تا آنها بدرید، ویران کنید، پایه هایش را بلرزانید، آشفته اش کنید، تا از راه خودش وارد شوید، تا دمار از روزگارش در بیاورید. من باید از شما بخواهم که مقاومت کنید، مطیع نباشید، تا سلطه مرد بر زن را از بین ببرید، حاضر به قبول آن نشوید، از آن منزجر باشید و هر کاری را که ضروریست علی رغم هزینه هایش انجام دهید تا آنها تغییر دهید. ■

پژوهش های سیاسی به قیمت هزینه دادن آن مقدار ناچیزی را که تابحال بهشان رسیده، تمام شود؟ چرا ما هم چنان در حال معامله فردی با مردان هستیم به جای این که بطور دست جمعی خواسته ها و نیازهای امان را پیش بگذاریم؟ من از شما می خواهم به خاطر بسپارید تا زمانی که زنان در هر جای دنیا خرید و فروش می شوند، شما نه آزاد هستید و نه امن. شما هم یک شماره دارید؛ یک روزی نوبت شما هم میرسد. من از شما می خواهم که تن فروشی را به خاطر بسپارید، بی خانمانی را، ضرب و شتم دیده را، تجاوز شده را، شکنجه شده را، به قتل رسیده را، آن را که تجاوز شده و بعد به قتل رسیده، آن که به قتل رسیده بعد تجاوز شده را؛ و باز از شما می خواهم که به خاطر بسپارید زنانی که عکس اشان گرفته شده است، آنهایی که هر یک و یا همه موارد ذکر شده در بالا برایش اشان اتفاق افتاده و از این ها عکس گرفته شده و حالا هم آن عکس ها در کشورهای آزادمان به فروش گذاشته شده است. من از شما می خواهم که فکر کنید در باره آنانی که به خاطر سرگرمی و دست گرمی ضربه خورده اند، برای به اصطلاح صدای دیگران بودن (مترجم: به گوش رساندن صدای دیگران)؛ آنهایی که به خاطر منفعت و به خاطر سود مالی دلالان و کار فرمایان، صدمه دیده اند. من از شما

از شاعری فنلاندی به نام الینا

ترجمه: عاطفه کشمیری

"زن"

دردها و مشکلات را سنگین سنگین به دوش می کشی
و می خواهی مرحم دردهای دیگران باشی
دیگرانی از جنس تو
از جنس او
و همه آنها که ما را در بر می گیرند!

می دانم که زن زیستن؛ سخت سنگین است؛
اگر که نخواهی به بندهایت عادت کنی!

شجاعانه به پیش می روی
راه دشوار است و
بار گران!

من هم زنم!
هم آواره تو در بیتوته های چرکین دنیای کوری که با ما بیگانه است!

دستم را بگیر تا دوشادوش؛ افق های نو را
با هم
بگشاییم!

دستت را می گیرم!
آنوقت خواهی دید که چطور یکی شدن تو
با زنانگی ات؛ تجربه بی بدیل رهایی خواهد بود!

ظهور و مرگ مارگارت تاچر، و موضوع زنان

نسیم سعادت

بعنوان وزیر در کابینه خود جا دهد، توگویی با به قدرت رسیدن کسی که چند زن را در کابینه اش جا دهد زنان جامعه به رهایی نزدیک تر می شوند! و یا این که زنانی که در برنامه های آلترناتیوسازی امپریالیست ها برای حکومت آینده ایران شرکت داشته و با آنها همکاری می کنند خواسته "سهیم ۵۰ درصدی زنان ... در عرصه سیاسی و مراکز تصمیم گیری" را به پیش گذارده اند. آمال و نهایت رهایی زنان و بدست آوردن حقوق زنان برای این گرایش و بسیاری از همفکرانشان در محافل امپریالیستی همان تاچر است حتی اگر رسماً و علناً به این مسئله اشاره ای نکنند.

به هر حال تا جایی که به رابطه تاچر با فمینیسم مربوط می شود حتی کسانی که کوچکترین آشنایی با فمینیسم رادیکال و حقوق واقعی زنان دارند اعلام داشته اند که اگر بتوان رابطه ای بین فمینیسم و تاچر تعیین کرد، ضدیت او با فمینیسم است. در این رابطه زنان فمینیست رادیکال اعلام کرده اند که تاچر نماینده هرکسی باشد، اما نماینده زنان نبوده است. این مسئله خیلی پیچیده ای نیست چرا که خود تاچر خیلی روشن رابطه خود با فمینیسم و مسئله زنان را تعریف کرده است. این جمله او بسیار معروف است که گفته بود "فمینیستها از من متنفرند، مگر نه؟ البته من به آنها حق می دهم، چرا که منم از فمینیسم متنفرم. فمینیسم یک زهر است"

او هم چنین در یک سخنرانی در سال ۱۹۸۲ گفته بود که "نبرد برای حقوق زنان اساساً برآورده شده است. روزهایی که این خواسته ها با صداهاى تند و خشن طلب می شدند برای همیشه به سر آمده است. من از آن صداهاى تند و خشن که از برخی زنان لیبرال می شنوم، متنفرم" با چنین جهت گیری می توان رابطه تاچر

امپریالیسم برای موقعیت جهانی بریتانیا ایجاد کرد و هم چنین به خاطر اینکه او یک زن بود که برای اولین بار به مقام نخست وزیری بریتانیا یکی از قدرتمندترین کشورهای امپریالیستی می رسید بسیار مورد بحث و جدل قرار گرفته و بحث های بسیاری را برانگیخته است. برخی مطرح کرده اند که مستقل از این که کسی از سیاست های تاچر حمایت کند یا خیر واقعیت اینست که این یک موفقیت برای زنان است و زنان باید آن را به فال نیک بگیرند و برخی تا آنجا پیش رفته اند تا او را به مثابه یکی از سمبل های فمینیسم معرفی کنند. اما این مسئله به نوبه خود خشم کنشگران زن و فمینیست های رادیکال در بریتانیا و در بقیه نقاط جهان را برانگیخته است. اهمیت این بحث اینست که برخی بصورت خودبخودی ممکن است از رسیدن زنان به مقام نخست وزیری و یا رئیس جمهوری و یا دیگر موقعیت های دولتی استقبال کنند و مسئله هنگامی حادتر می شود که راستگرایانی از جنبش زنان با تبلیغات مسموم خود چنین حادثه ای را معادل یک پیروزی و یا راهگشایی برای پیشرفت زنان در جامعه ارزیابی کنند. این شیوه تفکر به جامعه خاصی بستگی ندارد و ما در ایران نیز با این شیوه تفکر نیز برخورد داشته ایم. آن عده از رفرمیست ها و اصلاح طلبان زنی که پیوسته چشم به بالا دارند، تلاش داشته اند که شرکت زنان در حکومت و قدرت حاکمه را معادل رهایی زنان و یا یکی از معیارهای کسب حقوق زنان ارزیابی کنند و در نتیجه جنبش زنان را به مبلغین شرکت در ارگان های دولتی و دفاع از جناحهای قدرت حاکمه بکشانند.

بطور مثال یکی از تلاشهای "همگرایی جنبش زنان" در "انتخابات" قبلی ریاست جمهوری اسلامی ایران این بود که به رئیس جمهوری رای دهد که پنج زن را

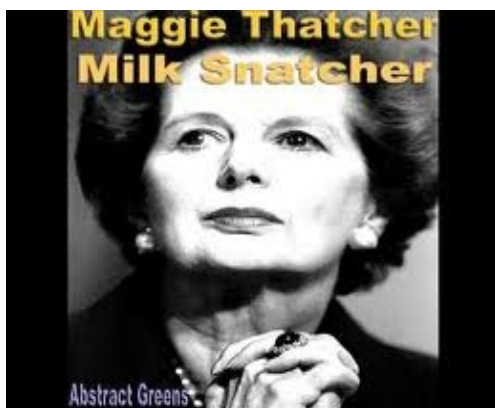
مارگارت تاچر رهبر سابق حزب محافظه کار انگلستان که از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ سه دوره متوالی نخست وزیر انگلستان بود در آوریل ۲۰۱۳ در سن ۸۷ سالگی درگذشت. درگذشت او یک بار دیگر یادآور کارزارهای وحشیانه ای شد که او برای تغییر ساختار سیاسی-اقتصادی بریتانیا براه انداخت. دوران نخست وزیری مارگارت تاچر هم چنین یادآور یکی از حادثترین دوران های حداثت تضادهای مردم با حاکمین در قدرت در بریتانیا و جنایاتی بود که او علیه مردم بخصوص در ایرلند شمالی، علیه کارگران و خانواده هایشان، علیه بیکاران، علیه مادران تنها و بطور کلی علیه مردمان تهدیدست براه انداخت و در مقابل از جانبیان و دیکتاتورهای معروفی چون پنبوشه و هم چنین از سیستم آپارتاید در آفریقای جنوبی رسماً و علناً دفاع کرد.

به همان اندازه که اکثریت طبقات پایین جامعه از او تنفر داشته و دارند، حاکمین امپریالیست در بریتانیا و هم چنین هم کیشانانشان در سراسر جهان از تاچر بعد از مرگش به مثابه یک "رهبر کبیر" یاد کردند و هم چنین کسانی بودند که تلاش کردند او را به مثابه یک چهره و نمونه فمینیسم معرفی کنند چرا که به زعم آنها او بخصوص با ویژگی هایش به مثابه زن آهنگین نشان داد "زنان نیز می توانند به بالاترین مقام قدرت در جامعه برسند و جامعه را با توانایی در چنین شرایطی رهبری کنند و همین امر بخودی خود در خدمت منافع زنان و موقعیت زنان در جامعه بود!"

تاچر و فمینیسم:

شکی نیست که مارگارت تاچر و جمع بندی از دوره نخست وزیری او به خاطر همین دو مسئله یعنی تغییر و تحولات مهمی که در ساختار سیاسی و اقتصادی

فرایند تغییرات ساختاری اقتصادی
امپریالیستی نقش ایفا کند.



آنچه بر لزوم این تغییر ساختاری می
افزود و آن را؛ هم ممکن و هم فوری می
کرد تغییر و تحولاتی بود که جهان در
عرصه سیاسی به موازات فرو رفتن
سرمایه در فاز نوینی از بحران اقتصادی
از سر می گذراند.

یکی از این تحولات مهم از دست رفتن
چین به مثابه یک کشور سوسیالیستی بود
که با فاصله دو دهه بعد از دست رفتن
سوسیالیسم در شوروی اتفاق می افتاد، به
همراه از دست رفتن قدرت سیاسی
سوسیالیستی در چین و شوروی، مبارزات
و اوضاع انقلابی که در دهه ۶۰ دنیا را از
غرب تا شرق فرا گرفته بود در حال افت
بود. این ویژگی و امتیاز مهمی برای
جهان امپریالیستی بود. از طرف دیگر
تضادهای بین بلوک شرق و غرب در
رقابت بر سر چنگ انداختن به جهان نیز
وارد مرحله جدیدی شده بود و جنگ سرد
نام گرفت و می رفت که به نقطه اوج خود
برسد، نقطه اوجی که جهان را تا لبه یک
جنگ جهانی به پیش برد.

برنامه های اقتصادی تاجر و پایان برنامه اقتصادی کینزی:

تاجر و همفکرانش در شرایط نوین و
برای باز سازی ساختار سرمایه که از
اجبارات سرمایه بین المللی در آن اوضاع
بود لازم می دید که با سیاست سوسیال
دموکراسی، حداقل در شکلی که بعد از
جنگ جهانی دوم اتخاذ شده بود برای
همیشه وداع گوید و وارد سیاست های
خصوصی سازی و ریاضت کشی
نئولیبرالیسم شود. سیاست سوسیال

عنوان وزیر آموزش و پرورش به کار
مشغول شد. برخی از سیاست های او
مبنی بر قطع شیر مجانی در مدارس از
اولین اقدامات بحث برانگیز او شد که به
همین علت به او لقب "دزد شیر بچه ها"
داده شد. حزب محافظه کار انتخابات را
در دور بعد به حزب کارگر هارالد ویلسون
باخت، و تاجر فرصت یافت که برای
رهبری حزب محافظه کار خود را آماده
کند و با کنار زدن ادوارد هیز رهبری
حزب محافظه کار را از آن خود سازد و
در انتخابات سال ۱۹۷۹ با شکست حزب
کارگر به مقام نخست وزیری بریتانیا
برسد.

به قدرت رسیدن تاجر مصادف با چندین
واقعه مهم و سرنوشت ساز در عرصه
داخلی و جهانی بود. از لحاظ اقتصادی
جهان امپریالیستی وارد یکی از بزرگترین
بحران های اقتصادی خود پس از جنگ
جهانی دوم شده بود، این مسئله بخصوص
در مورد امپریالیسم انگلیس حاد و بشدت
خودنمایی می کرد. امپریالیسم انگلیس
علیرغم پیروزی در جنگ جهانی دوم اما
بخاطر از دست دادن موقعیتش به مثابه
سرکرده دنیا و از دست دادن بسیاری از
مستعمرات و کشورهای تحت نفوذش به
آمریکا که در سالهای ۶۰ با مبارزات
استقلال طلبانه در کشورهای آفریقایی
ادامه داشت، با سرعت بیشتری به بحران
افتاد و موقعیت خود در جهان و در مقایسه
با بقیه امپریالیست ها را بیشتر در خطر
می دید. بحران اقتصادی که بعد از بحران
نفتی ۱۹۷۳ نمایان شد، در طول دهه ۷۰
با امپریالیست ها همراه بود و انگلستان با
بحران کسری بودجه در موقعیت شکننده
تری نسبت به بقیه قرار داشت.

فرو رفتن اقتصاد این کشورها در یک
بحران جهانی سرمایه داری نظم و ساختار
نوینی که بعد از جنگ جهانی بوجود آمده
بود را به زیر سوال برده بود و فریاد یک
تحول ساختاری نوین دیگری برای
سودآور کردن سرمایه در سطحی نوین را
فریاد می زد. دیگر شرایط آن فرا رسیده
بود که امپریالیسم انگلیس با سیاست های
اقتصادی کینزی که بعد از جنگ جهانی
دوم اتخاذ کرده بود، خداحافظی کند و در

با فمینیسم و در مفهوم وسیع تری حقوق
زنان را دریافت. اما لازم است که برای
درک بهتر از موقعیت او در رهبری
امپریالیسم انگلیس و سیاست ها و
بخصوص بررسی این مسئله که رهبری
تاجر در موقعیت زنان در جامعه چه
معنایی داشته و چه نتایجی در بر داشته
است، به یک بررسی بیشتری از سیاست
ها و هم چنین زمینه های ظهور او
بپردازیم.

ظهور تاجر به مثابه نماینده زنان و یا نماینده هار امپریالیسم

شکی نیست که تاجر یک پدیده در دنیای
سیاست انگلیس و جهان بود. پدیده ای که
روال قبلی حرکت امپریالیست های
انگلیسی را از ریل خارج کرد و به ریلی
دیگر انداخت. این تغییر بافت و خیز ها
و تلاطمات و حتی ریسک های بسیاری
همراه بود. اما او مصمم بود این تغییرات
را انجام دهد. همین مسایل از او چهره
مشخصی ساخت که حاکی از آگاهی
کاملش بر منافع امپریالیست ها بود. در
مورد سیاست های تاجر و تاثیرات این
سیاست ها بر زندگی بخش فقیر جامعه و
افزایش فشار بر بخش های شکننده جامعه
مثل زنان، خانواده ها با سرپرستی،
مادران تنها، سالمندان، بخش های بزرگی
از مهاجرین، بیکاران، ... حمایت به نفع
بخش متمول جامعه بحث زیادی شده است.
اما مهم است که به عوامل و شرایطی که
تاجر را به یک پدیده در دنیای سیاست
انگلستان و امپریالیسم جهانی تبدیل کرد،
بیشتر بپردازیم و هم چنین ماهیت سیاست
هایی که منجر به تغییرات مهم ساختاری و
تغییرات مهم در مناسبات طبقاتی
امپریالیسم انگلیس شد را بیشتر درک کنیم.

تاجر دختر یک مغازه دار بود که بعد از
تحصیلات دانشگاهی ابتدا به عنوان محقق
شیمی و سپس بعنوان وکیل حقوقی به کار
مشغول شد، اما بارها تلاش کرد تا از
طریق انتخابات مجلس وارد دنیای سیاست
شود که بعد از دو بار شکست بالاخره
بعنوان نماینده حزب محافظه کار از منطقه
فینچلی در شمال لندن به مجلس راه یافت.
و در کابینه ادوارد هیز در سال ۱۹۷۱ به



دورانی از رونق بالا و بی سابقه را ایجاد کرده بود. این شرایط به آنان امکان می داد که بخشی از سود سرشاری را که در نتیجه سرمایه گذاری در کل جهان و بخصوص فوق استثمار در

دمکراسی که سیاستمداران انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم اتخاذ کردند منطبق بر تئوری جان مینارد کینز اقتصاد دان انگلیسی بود. کینز تئوری خود برای مقابله با بحران را در دوران بحران بزرگ قبل از جنگ جهانی دوم در کتابی به نام "تئوری اشتغال، بهره و پول" در سال ۱۹۳۶ منتشر کرد. عناصر مهم این تئوری عبارت بودند از شرکت فعال دولت در سرمایه گذاری و کنترل بخش های کلیدی جامعه مثل آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، انرژی، حمل و نقل مثل راه آهن و شرکت هوایی، ارتباطات و همچنین سوبسید دادن و ایجاد رفاه اجتماعی و امنیت اجتماعی، برای بخش های شکننده جامعه و هم چنین تلاش برای تامین شغل و بیمه اجتماعی و خانه و سرپناه، تامین بازنشستگان و لزوم دخالت دولت در هنگام دوره های رکود و غیره. این سیاست ها توسط دولت حزب کارگر به رهبری کلمنت آتلی که در سال ۱۹۴۵ وینستون چرچیل را شکست داده بود، اتخاذ شد. اما این سیاست در واقع یک اجماع از طرف کل طبقه حاکمه انگلیس بود که اتخاذ می شد و به همین دلیل به "اجماع نظری بعد از جنگ" معروف شد. چرا که دولت های محافظه کار که از سال های ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۴ بر سرکار بودند به این سیاست ها وفادار ماندند و آن را به اجرا گذاشتند. در همین دوران بود که بهداشت و بیمه اجتماعی مجانی برای همه شهروندان، حق بیکاری، حق داشتن خانه و غیره وضع شد. بیکاری به حداقل رسید و بخش آریستوکراسی کارگری بزرگتری و در عین حال با موقعیت بهتری نسبت به هر زمان دیگری پدیدار گشت. شکی نیست که این سیاست برای امپریالیسم انگلیس نیز گران تمام شد. اما سیاست برای این دوران از حاکمیت امپریالیسم هم ممکن و هم ضروری به نظر می رسید. در حقیقت اتخاذ و اجرای چنین سیاستی بدون پیروزی در جنگ برای امپریالیسم انگلیس و هم چنین سایر امپریالیست های غربی که این سیاست را نیز کم و بیش اتخاذ کرده بودند، ممکن نبود. موقعیت و نظم تازه بعد از جنگ جهانی برای امپریالیست ها یک

و شرق دیگر آن سیاست ها برای امپریالیست ها نه ممکن و نه به آن اندازه ضروری می نمود. علاوه بر آن بحران و رکود امپریالیستی ساختار نوینی برای سرمایه در بعد جهانی را ضروری ساخته بود. تاجر بر این مسئله واقف بود و گسستی رادیکال از سیاست های سوسیال دمکراسی کینزی را اولین قدم خود می دانست و با شتاب هر چه بیشتر به چنین سمتی تاخت.

در چنین فرایندی بود که تاجر و کابینه او در سه دوره متوالی که حکومت را در اختیار داشت، با اقدامات بی شماری فشارهای خود بر زندگی مردم و بخصوص اقشار پایینی جامعه را بیشتر و بیشتر کرد. و عرصه را به طور روزافزونی بر آنها تنگ تر نمود. کاهش مالیات بر درآمد یکی از مهم ترین بندهای تبلیغاتی تاجر در هنگام انتخابات بود. این سیاست برای بسیاری از شاغلین که در حدود ۴۰٪ از درآمد خود را مالیات می دادند جذاب به نظر می رسید. اما واقعیت این سیاست چیز دیگری بود. و آن کم کردن مالیات برای افراد بسیار پر درآمد جامعه بود. خانم تاجر مالیات برای پردرآمدترین افراد جامعه را از ۸۳٪ به ۴۰٪ رساند، اما حداقل مالیات بر درآمد ۲۵٪ شد که شامل تغییر چندانی نمی شد. اما از طرف دیگر مالیات بر مصرف را که در واقع ضربه ای بر اقشار وسیعتری از جامعه بود از ۸٪ به ۱۵٪ (سپس به ۱۷٫۵٪ و توسط دولت کامرون به ۲۰٪) افزایش داد و مردم نسبت به گذشته مالیات بیشتری پرداخت می کردند. اما اشتباهی تاجر برای گرفتن مالیات از مردم تحتانی جامعه تازه باز شده بود و بعد از

کشورهای تحت سلطه بدست می آورند را به رفاه اجتماعی در کشور خود اختصاص دهند. این مسئله از دو نظر حائز اهمیت بود. یکم از لحاظ استراتژیک و ایجاد حفظ و تقویت پایه وسیع تر اجتماعی که برای ثبات در کشور خودی و هم چنین برای خریدن حمایت بخش وسیعی و یا حداقل قابل ملاحظه ای از آن ها در برابر جنگ ها و رقابت های امپریالیستی، مهم بود. دوم این که این مسئله با توجه به بی اعتبار شدن سیستم سرمایه داری و بحران بزرگ آن در قبل از جنگ جهانی دوم که بار عمده آن بر دوش اقشار پایینی جامعه بود و هم چنین به علت وجود یک کمپ سوسیالیستی و جذابیت روز افزون ایدئولوژی کمونیستی در میان اقشار و افراد وسیع تری از مردم و جوانان این حرکت را ضروری می نمود. امپریالیسم انگلیس علیرغم این که در جنگ جهانی دوم موقعیت برتر خود را به آمریکا واگذار کرد و بسیاری از مناطق تحت سلطه خود را بصورت قبل تحت کنترل نداشت اما بازسازی نوین و امکان انتقال سرمایه های امپریالیستی با سرعت و انعطاف بیشتر آن را بصورت مطلق از قبل توانا تر کرده بود. از طرف دیگر و شاید مهم تر از آن وارد شدن در یک مناسبات ویژه با امپریالیسم آمریکا که معنای مهمش دادن امتیازات معین اقتصادی آمریکا که به یک ابر قدرت امپریالیستی تبدیل شده بود، به انگلستان بود. اما به هر حال دهه ۷۰ و بحران آن نشانه بسر رسیدن آن دوران برای امپریالیسم انگلیس بود. و با از بین رفتن کمپ سوسیالیستی در جهان و در عین حال حاد شدن تضاد میان دو بلوک غرب

مدت ها تلاش و برنامه ریزی کوشش کرد که با ارائه طرح پل تکس (مالیات بر محل زندگی) هر چه بیشتر این اقشار را تحت فشار قرار دهد. او با ارائه این طرح مالکین را از مالیات بر اماکن مسکونی معاف کرد و در عوض مالیات را به تعداد افرادی که ساکن و یا مستاجر آن اماکن بودند، بست. این قانون علنا و قویا علیه توده های فقیر، باعث برانگیختن خشم مردم شد و به مبارزات توده ای علیه تاجر و دولت دامن زد که ضربه ای کاری به موقعیت سیاسی تاجر بود و بالاخره این طرح بعد از دوره ای از مبارزات توسط نوع دیگری از مالیات بر محل مسکونی بنام کانسل تکس، جایگزین شد.

یکی دیگر از اقدامات تاجر خصوصی کردن بسیاری از سرمایه های بخش دولتی هم چون، شرکت های تلفن، گاز و برق و شرکت هواپیمایی بود. در حقیقت تاجر هر گونه محدودیت در سرمایه گذاری را برای سرمایه های بزرگ از بین برد. این روند خصوصی سازی بعد از تاجر نیز ادامه یافت و بریتش ریل (شرکت راه آهن بریتانیا) در زمان جان میجر خصوصی شد. علاوه بر این شرکت های مهم نامبرده صدها شرکت های صنعتی و غیر صنعتی که در مالکیت دولت بودند، خصوصی شدند و با این تغییرات بیش از یک میلیون شغل به بخش خصوصی انتقال یافت.

بخشی از این خصوصی شدن ها شامل فروش خانه های دولتی بود. در دوران او بیش از یک میلیون خانه دولتی که هرگز جایگزین نشدند به مستاجران آن به زیر قیمت بازار به فروش رسید. این اقدام باعث ایجاد یک فاجعه در موقعیت مسکن و افزایش سریع قیمت خانه ها در سال های بعد و باعث افزایش بی خانمانی بسیاری از افراد نسل جوان بی کار شد.

جنبه دیگر سیاست های اقتصادی تاجر بستن و در مواردی خصوصی کردن بخش های تولیدی که سود آور نبودند و انتقال بخش تولید به کشورهای آسیایی بود. بستن بسیاری از معادن زغال سنگ در شمال انگلستان و اسکاتلند که با اعتصابات و اعتراضات شدید کارگری و خانواده هایشان همراه شد، نه تنها به معنی بیکارسازی دهها هزار کارگر معدن و هم

چنین دیگر صنایع و رشته های سرمایه گذاری بود، بلکه به معنی تخریب شهرها و مناطقی بود که به آن صنایع وابسته بودند و یا این که حول این صنایع شکل گرفته و نسل های متوالی از این طریق زندگی می کردند. اعتصاب کارگران معدن یک سال به طول انجامید اما تاجر مصمم بود تا کارگران را از کار اخراج کند و برنامه هایش را به اجرا گذارد. چرا که بقول خودش ارزانتر بود که انرژی را از جای دیگری بخرد، این یکی از منطق های ننولیرالیسم بود که در انطباق با منافع سرمایه های عظیم جهانی قرار داشت. هر چند که اجرای این سیاست فرای انرژی ارزان بود و در نهایت تقسیم کار بین المللی در ابعادی بسیار فراتر از گذشته و هم چنین جابجا کردن بخش تولید به کشورهای آسیایی و دیگر کشورهای جهان سوم بود.

در ادامه همان سیاست، بسیاری صنایع از جمله کشتی سازی، فولاد و غیره بکلی محو شدند و بسیاری دیگر از صنایع در رشته های دیگر دچار همین سرنوشت شدند، و دیگر هرگز بازسازی نشدند و به نقاط دیگری در دنیا انتقال یافتند. در واقع این سیاستی بود که صنایع تولیدی توسط سرمایه های امپریالیستی به کشورهای چین و کشورهای آسیایی و برخی کشورهای تحت سلطه انتقال یافت، تا بدین وسیله از مزایای تولید ارزان و یا بهتر است گفته شود از مزایای تولید در شرایط بردگی برخوردار شوند. و بدین وسیله آن ها را قادر سازد که با سرمایه گذاری در این کشورها با فوق استثمار و یا شدیدتر از آن، حداکثر سود را استخراج کنند. در واقع این مسیری بود که شرایط و مارپیچ نوین سرمایه بخاطر رهایی هر چند موقتی از بحران و افزایش نرخ سود، در ابعاد جهانی خود را بازسازی می کرد. هم چنین این نیز بیانی از میل شدیدتر سرمایه امپریالیستی بسوی اشکال سرمایه های مالی بود که بتواند با انعطاف و قابلیت تحرک هر چه سریع تر بسمت مناطق و رشته های سودآورتر انتقال یابد و شبکه جهانی سرمایه را هر چه بیشتر درهم ببافد و از قبل استثمار هر چه شدیدتر در ابعاد جهانی خود را تغذیه کند. تغییرات

اقتصادی تاجر که در روند خود باعث تغییرات ساختاری در انگلستان شد هم زمان توسط ریگان و امپریالیسم آمریکا در شکلی کم و بیش مشابه و با توجه به ویژگیهای آنجا نیز به پیش برده می شد و به نوعی در بقیه کشورهای اروپایی دنبال شد و زمینه های مهمی برای شکل گیری گلوبالیزاسیون شد. این خود تاییدی است بر این که این تغییرات جدا از یک پروسه جهانی برای بازسازی ساختار سرمایه جهانی نبود. گلوبالیزاسیون به نوبه خود تغییراتی را در رابطه با ساختار سرمایه و مناسبات طبقاتی در کشورهای امپریالیستی و هم چنین در برخی کشورهای جهان سوم و مناسبات میان آنها ایجاد کرد که فراتر از تغییرات تاجر بود. در واقع تاجریسم با حرکتی عجیب و تعریف می شود که سرمایه امپریالیستی و مناسبات طبقاتی در کشورهای امپریالیستی را در فرایند پر تلاطمی از بحران جهانی، بازسازی می کرد.

اهمیت خط سیاسی که تاجر در انگلستان به پیش گذارد جایگزینی برای "اجماع نظری بعد از جنگ" بود. و به همین علت است که بسیاری از صاحب نظران و رسانه ها بعد از مرگ تاجر اعلام کردند که اگر چه تاجر مرد اما تاجریسم هم چنان ادامه دارد. جانشینان تاجر از جان میجر گرفته تا تونی بلر و گردون براون و کامرون همه همان سیاست را با اندکی تغییرات غیر مهم ادامه و حتی تعمیق بخشیدند. این نشان می دهد این سیاست ها بیش از آن که سیاست های شخصی تاجر باشند، سیاست های امپریالیست ها برای بازسازی سرمایه در ابعاد وسیع تر آن بوده است.

بعبارت دیگر اگر چه تحت فشار قرار دادن توده ها بخصوص بخش های تحتانی و شکننده آن و ایجاد شکاف عمیق طبقاتی و قطبی تر کردن جامعه یعنی غنی تر کردن ثروتمندان و فقیرتر کردن هر چه بیشتر فقرا بخش جدایی ناپذیر و واقعیت عینی نتایج برنامه های او بود، اما این جوهر و عصاره برنامه های او نبود. در حقیقت بازسازی ساختار اقتصادی سرمایه امپریالیستی که در شرایط قبلی دیگر بازدهی و سودآوری خود را بشدت از

دست داده بود در مرکز برنامه های او قرار داشت. فرایندی که بعد از سقوط بلوک شرق آغاز شد، به طرز وحشیانه تری ادامه یافت و بخشی از بازسازی ساختار اقتصادی سرمایه در ابعاد جهانی تحت رهبری امپریالیسم آمریکا بود که به گلوبالیزاسیون منتهی شد.

برنامه های تاجر و نتایج آن برای موقعیت زنان:

اگر بخواهیم به موضوع تاجر و موقعیت زنان برگردیم، می توانیم بسرعت نتیجه گیری کنیم که هم تاجر و هم برنامه هایش نه تنها باعث بهتر شدن موقعیت زنان در جامعه نشدند بلکه بروشنی بر موقعیت زنان به مثابه یک گروه اجتماعی ضربات هولناکی را وارد آوردند.

در واقع هم و غم تاجر بیش از هر چیز استحکام و بازسازی سیستمی بود که پاتریارکی بخش جدایی ناپذیر آن است و ستم بر زنان در آن تنیده شده و فروستی زنان و خشونت بر زنان را پیوسته و در اشکال نوین تولید و بازتولید می کند. شکی نیست که برنامه های تاجر بر دوش بخش فروست و فقیری که زنان بخش مهمی از آن را تشکیل می دادند به پیش رفت. برنامه کاهش هزینه های رفاهی، افزایش مالیات بر درآمد، و ایجاد مالیات خانه، زنان و بخصوص مادران سرپرست خانه را بیش از پیش در تنگنا قرار داد. برنامه های تاجر بیش از ۳ میلیون بیکار در اواسط دهه ۸۰ تولید کرد که رکوردی بی سابقه بود. نه تنها بخش بزرگی از این بیکاران را زنان تشکیل می دادند؛ بلکه این زنان بودند که بار اصلی خانواده های کارگران مرد بیکار شده را به دوش بر عهده داشتند و بسیاری از آنان هم چنان این بار را می کشند و با کار بیشتر در خانه کمبود حقوق و دستمزد کاهش یافته و یا قطع شده خانواده را جبران می کنند. از طرف دیگر با مواظبت از بچه ها و بقیه اعضای خانواده در هنگام بیماری و یا توجه به درس و مشق بچه هایشان؛ کاهش هزینه های دولتی در آموزش و بیمه درمانی را جبران می کنند. بعبارت دیگر با کار بی مزد خود نسل جدید را پرورش می دهند. از طرف دیگر مناطقی که دیگر

دارای صنعت تولیدی نبودند تنها می توانستند شغل های خدماتی پاره وقت و با مزد بسیار ارزان را ارائه کنند، که اغلب نصیب زنان می شد، شغل هایی که با بیکاری تفاوت چندانی نداشته و ندارند و زنانی که به این کارها مشغولند اغلب همان زنانی هستند که در خانه مجبورند بارکمبدها را هم به دوش کشند.

هرچند که این تاثیرات بر موقعیت زنان در هم خوانی با اعتقادات تاجر نیز قرار داشت که به گفته پرفسور توی از دانشگاه اکستر، که در سایت بی بی سی فارسی نقل شده است، تاجر اعتقاد داشت که پیشرفت جامعه در گروی احترام به ارزش های خانوادگی عصر ملکه ویکتوریا (دو ثلث پایانی قرن نوزدهم) و تلاش افراد برای بهبود وضعیتشان است. و هم چنین نظر تاجر در مورد حفظ سنت های خانواده و خانواده سنتی که در مرکز آن حفظ ستم بر زنان قرار دارد در جنگ تاجر با هم جنسگرایان نمود می یابد.

اما سیاستهای نئولیبرالیستی تاجر که در خدمت به گلوبالیزاسیون بود، ابعاد نوینی از ستم بر زنان در جهان را نیز تحمیل کرد. یکی از آنها زنانه کردن نیروی کار به خاطر ارزانتر بودن آن است. کارگرانی که در کشورهای جهان سوم بخصوص آسیا با دستمزد فوق العاده پایین و در شرایط سخت و غیر ایمنی به کار مشغولند، زنان هستند. نمونه ای از آن در جریان آتش سوزی ساختمان چند طبقه ای در بنگلادش که منجر به کشته شدن ۱۲۰۰ نفر شد، می باشد.

اما بعد وحشتناک دیگر آن تجارت زنان در ابعاد بین المللی است. این سیاست های نئولیبرالیستی تاجر و هم کیشانان بود که تجارت زنان و تن فروشی زنان را به یک تجارت جهانی و یا همان گونه که امپریالیست ها آن را می نامند یک "صنعت" جهانی در ابعاد بسیار بسیار فراتر و هولناک تر از گذشته تبدیل کرده است و سالیانه میلیاردها دلار به اقتصادشان واریز می کند، اما در مقابلش سالانه زندگی صدها هزار دختران خردسال، نو جوان و جوان و خانواده هایشان را فنا می کند.

مطابق همین سیاست نئولیبرالیستی تاجر و دیگر همکیشان امپریالیستی اش است که با گلوبالیزاسیون برخی کشورها توسط نهادهای مالی امپریالیستی تشویق (بخوانید مجبور) می شوند تا به گسترش صنعت توریسم و ایجاد جاذبه های توریستی بپردازند که در اکثر قریب به اتفاق آنها این جاذبه های توریستی همان دختران جوانی هستند که کل "صنعت" توریسم و یا بعبارت دیگر اقتصاد این کشورها حول آن شکل داده است. کشورهایی که در تقسیم کار بین المللی موظفند، صنعت پر درآمد سکس و پورنوگرافی اقتصاد جهانی امپریالیستی را تامین کنند. نمی توان این تغییرات در موقعیت زنان را نیز جزو خدمات تاجر و همکیشان و همفکران امپریالیستی اش به موقعیت زنان محسوب نکرد.

علاوه بر این ها تن فروشی در شمال انگلستان و اسکاتلند و مناطقی که اقتصاد آنها شدیداً ضربه خورده است حتی در میان دختران دانشجو که برای تامین مخارج و هزینه های درسی خود راه و چاره ای جز تن فروشی و یافتن کار در کلوپ های شبانه ندارند بالا رفته است.

این است کارنامه تاجر زن آهنین برای زنان در بریتانیا و جهان. این نشان می دهد که رسیدن یک زن و یا تعدادی از زنان به قدرت نه می تواند به معنی بهبود موقعیت زنان در جامعه باشد و نه می تواند در موقعیت زنان در جامعه بهبود بخشد. بلکه شرکت زنان در یک قدرت ارتجاعی تنها می تواند در خدمت یک حکومت مردسالار قرار گیرد و در نهایت آن قدرت را تقویت و تحکیم کند و موقعیت فروست زنان در جامعه را بیش از پیش تحکیم کند، همان گونه که تاجر به نحوی افراطی و فنتازیک انجام داد.

ستم بر زنان بخشی از کارکرد سیستم حکومتی مردسالارانه است. متقاعد کردن چنین سیستمی با بخدمت گرفتن تعداد بیشتری از زنان نمی تواند تغییری در موقعیت زنان به مثابه یک گروه اجتماعی و فراتر از آنان به مثابه نیمی از جمعیت ایجاد کند. ■

خانه دار کردن جهانی زنان: زنان و تقسیم کار نوین جهانی سرمایه بین المللی زنان جهان سوم را باز می یابد!

نویسنده: ماریا میز

برگردان: مهسا روزان

توسعه اقتصاد جهانی سرمایه داری نه تنها بر اساس تقسیم کار خاص جهانی بود که از طریق آن کشورهای مستعمره تحت کنترل و استثمار درآمدند، بلکه بر اساس تحمیل تقسیم کار جنسیتی خاصی هم، شکل گرفت. منطقی که بر هر دوی این تقسیم کارها حاکم است، مناسبات متناقض بین پیشروی یک قطب و پسروی قطب دیگر است. از قرن شانزدهم به بعد جهان به مناطق و نواحی ای تقسیم شده اند که در آن ها اشکال کار یا مناسبات تولیدی متفاوت اما مرتبط به هم، برای انواع گوناگون تولید معرفی شده اند. هر چند، انباشت سرمایه تنها در دست دولت های اصلی و مرکزی اروپایی و بعد ها آمریکا قرار گرفت. از مفهوم تقسیم کار جهانی (IDL) به منظور توضیح تقسیم ساختاری و مناسبات سلسله مراتب عمودی بین قدرت های مستعمراتی و مستعمره های وابسته به آنها در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا استفاده شده است. تقسیم کار جهانی گذشته در دوران استعمارگری شروع شد و تقریباً تا دهه هفتاد قرن بیستم ادامه یافت.

که بر مبنای استثمار مستعمرات و کارگران اشان بود، سهیم بودند. در عین این که کار کارگران در کشورهای مستعمره، منجر به رشد روز افزون فقر و عقب ماندگی شد.

هر چند در دهه ۱۹۷۰، مدیران شرکت های ملی و چند ملیتی در اروپا، آمریکا و ژاپن متوجه شدند که دوران شکوفایی اقتصادی که به دنبال پایان جنگ جهانی دوم رشد نموده بود تمام شده و آن رشد ممتد اقتصادی که به شکل یک ایده سرسختانه به خورد مردم داده شده بود و از طریق آن توانستند بهترین سوء استفاده ها را بکنند، دیگر به پایان رسیده است. آن ها بیم داشتند که اگر فاش شود که این رکود نه تنها یک بحران موقتی نیست، بلکه شاید به معنای پایان کلی یک دوران اقتصاد جهانی سرمایه داری است، آن گاه این امکان وجود خواهد داشت که موجب خیزش های اجتماعی شود. در نتیجه، نیاز به تغییر سیستم اقتصاد جهانی- یا همان تقسیم کار نوین جهانی- به صورتی که باعث رشد ممتد به کشورهای سرمایه داری گردد، در بالاترین درجه اهمیت قرار گرفت. این مدل نوین که توسط سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD)، سازمان فراملیتی کشورهای صنعتی غرب، تدوین شد، به این معنی بود که پروسه های تولیدی کاربر که متمرکز بر نیروی کار بالا است- و از این رو تمرکز بر هزینه کار- بایستی در کشورهای مستعمره که دیگر آن را در حال توسعه یا جهان سوم و ... می نامند انجام گیرد و تمام کارخانه های صنعتی بایستی به این کشورها منتقل شود و این کارگران جهان سوم، به دلیل سطح پایین حقوقی اشان، بایستی به کار تولید کالاها و مصرفی ماشین برای مردم کشورهای غربی بپردازند. در عین حال، کشاورزی در کشورهای در حال توسعه بایستی از طریق عوامل تولیدی فناوری شده، مدرنیزه شود تا در نتیجه، این هم خود بتواند محصولات را به منظور صادر شدن به کشورهای ثروتمند تولید کند. (Frobel و دیگران، ۱۹۸۰)

تقسیم کار بین المللی گذشته بدین معنا بود که مواد خام در کشورهای مستعمره و یا سابقاً مستعمره تولید می شدند و به کشورهای صنعتی در اروپا و آمریکا و بعدها به ژاپن منتقل می شدند و در آنجا به محصولات صنعتی تبدیل می گشتند و بعد هم یا وارد بازار خود کشورهای صنعتی می شدند و یا صادر می شدند. در فازهای اولیه این تقسیم کار بین المللی، این کالاهای ساخت ماشین، از همه مهم تر منسوجات ساخت ماشین، نیز به زور به بازارهای مستعمرات صادر می شدند. در بیشتر این کشورها، این به معنای نابودی صنعت نساجی بومی بود. از آنجا که کالاهای ساخت ماشین ارزان تر تمام می شدند، نابودی صنعت نساجی هند بوسیله لباس های ساخت کارخانه های انگلیس معروف ترین مثال از این پروسه است (Dutt، ۱۹۷۰).

تقسیم کار بین المللی گذشته هم چنین به این معنا بود که کار ارزش یکسانی در کشورهای مستعمره و متروپل نداشت. در کشورهای مستعمره، هزینه های کار بخشاً توسط زور (مثلاً در کشت و کار)، توسط یک سیستم کار بردگی، و با دیگر اشکال کنترل کار (مثلاً، قرار دادی) در سطح پایین نگه داشته می شد و از ظهور کارگر مزدی آزاد، که الگوی اولیه کارگر صنعتی در غرب است، جلوگیری می گردید. از این رو، تقسیم کار بین المللی گذشته به معنای واردات مواد خام ارزان از کشورهای مستعمره و سابقاً مستعمره که توسط کارگر ارزان تولید می شد، و تولید کالاهای ساخت ماشین در کشورهای متروپل بود که توسط کارگر، گران تولید می شد که قدرت خرید این کالاها را هم داشت. قدرت خرید کارگران در کشورهای مستعمره به دلیل حقوق کم اشان پایین باقی ماند. این مناسبات، همان طور که می دانیم، منجر به افزایش روز افزون ثروت و رشد در کشورهای صنعتی شد که کارگران را به درخواست حقوق بیشتر کشاند. کارگرانی که خود در رشد این ثروتی

فزاینده ای وادار به تولید اجناس تجملی برای کشورهای ثروتمند (مثل گل، صنایع دستی، میوه ها و غذاهای تجملاتی، ابزارهای سرگرمی و ...) و یا قطعات مربوط به تجهیزات نظامی و دیگر تکنولوژی های رده بالا می شوند.

۵. از آنجایی که این کالاها در کشورهایی با سطح حقوق بسیار پایین تولید می شوند، می توانند در کشورهای غنی با قیمت هایی نسبتاً پایین به فروش برسند. اجناسی که قبلاً به طور کامل جزو اقلام تجملی و تشریفاتی برای قشر نازکی بودند (مثلاً ارکیده)، اکنون توسط کارگران معمولی نیز با قیمتی پایین، همیشه و هر زمان می توانند خریداری شوند. این بدان معنی است که علیرغم افزایش بیکاری و کاهش دستمزد واقعی، تقسیم کار نوین جهانی یک سطح مصرف انبوه را در کشورهای غنی تضمین می کند که بتواند به جلوگیری از وقوع ناآرامی های اجتماعی کمک کند. هرچند، این مسئله فقط تا زمانی که این کشورها قادر به برقراری یک سطح مشخص از قدرت خرید انبوه هستند امکان پذیر است. تا به حال، دولت های سرمایه داری غربی قادر به حفظ این سطح مشخص بوده اند.

استراتژی تقسیم کار نوین جهانی تنها زمانی عملی است که ۲ شرط ذیل عملی گردد:

۱. صنایع انتقال یافته، موسسات کشت و صنعت و دیگر موسسات اقتصادی صادراتی، باید قادر به یافتن ارزان ترین، مطیع ترین و کنترل شونده ترین کارگران موجود در کشورهای توسعه نیافته باشند تا بدین وسیله بتواند هزینه های تولید را تا حد امکان پایین آورد.

۲. این موسسات باید بتوانند مصرف کننده های کشورهای غنی را بسیج کنند تا تمام اجناس تولید شده در کشورهای جهان سوم را بخرند. در هر دو استراتژی، بسیج کردن زنان نقش مهمی ایفا می کند.

ادغام کار زنان جهان سوم در اقتصاد بازار جهانی در ۴ بخش مهم صورت می گیرد:

۱. در صنایع کارخانه ای بزرگ، که اغلب متعلق به موسسات فرامیلتی در مناطق آزاد تولیدی یا کارخانه های بازار جهانی هستند. این صنایع بیشتر شامل الکترونیک، نساجی و پوشاک و اسباب بازی هستند. جدا از این واحدهای مرکزی تولید، معمولاً واحدهای کمکی و فرعی با مقیاس کوچک ولی زیاد که یا به شکل کارگاه هایی در سطح کوچک و یا کارگاه خانگی که فرایندهای تولیدی معینی با آنها قراردادهای فرعی می بندند، وجود دارند.

۲. در ساخت انواع کالاهای مصرفی در مقیاس کم، می توان از صنایع دستی، فرآورده های غذایی، از ساخت پوشاک تا ساخت اشیاء هنری نام برد. این بخش، که معمولاً به "بخش غیر رسمی" مشهور گشته، هم در زاغه ها و محلات فقیرنشین شهری و هم در مناطق روستایی یافت می شود. سازمان یابی کار در این بخش از سیستم کارگاه خانگی دنباله روی می کند؛ زنان گاهی شرکت های تعاونی ای به منظور جلوگیری از بهره کشی واسطه های مرد، که معمولاً بازار محصولات را در دست دارند، تشکیل داده اند. این وجه مشخصه این بخش است که برخی از محصولاتی که توسط

صنعتی سازی قسمی کشورهای جهان سوم به این معنا نیست که کنترل بیشتری روی صنایعی که در نواحی آزاد تجاری یا تولیدی یا کارخانه های بازار جهانی تاسیس شده اند دارند. کارخانه ها به فیلیپین، مالزی، کره جنوبی، سنگاپور، مکزیک، سریلانکا، و تایلند تغییر مکان دادند که بخش اعظم آنها متعلق به شرکت های چند ملیتی آمریکایی، آلمانی و ژاپنی بودند. به طور مشخص، این صنایع به گونه ای انتقال داده شدند که در آن ها روند تولید همچنان به شکل فشرده کاربر بود و هنوز تا حد زیادی از رشد منطقی باز مانده بودند. این ها به طور مشخص شامل صنایع نساجی و پوشاک، صنایع الکترونیک و صنعت اسباب بازی بودند. جابجایی صنایع از کشورهای توسعه یافته به کشورهای توسعه نیافته به معنی صنعتی شدن واقعی این کشورها نیست. به این معنی است که کارخانه های خاصی در آلمان فدرال، هلند یا آمریکا، بسته شده و در جنوب شرقی آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا مجدداً باز شده اند.

پس، شلوارهای بازار آلمان دیگر در مونشن گلاباخ تولید نمی شوند بلکه در شرکت تابعه تایوانی همان شرکت آلمانی تولید می شوند... پمپ انژکتور که قبلاً توسط شرکت آلمانی در اشتوتگارت برای بازارهای آلمان تولید می شد حالا دیگر بخشاً توسط همان شرکت ولی در هند تولید می شود. دستگاه های تلویزیون هم بر همین اساس توسط شرکتی دیگر در تایوان تولید می شود؛ تجهیزات رادیویی ماشین در مالزی... ساعت در هنگ کنگ، اجزاء الکترونیکی در سنگاپور و مالزی که همه این ها بر همین اساس هستند (Frobel و دیگران، ۱۸۹۰-۱۰-۹)

به اصطلاح انقلاب سوم تکنولوژیک، "انقلاب" کامپیوتر، که بر اساس پیشرفت در زمینه فلزات نیمه هادی و ریز پردازنده ها بود، توسط جابجایی اکثر تجارت خانه های آمریکایی و ژاپنی به جنوب شرقی آسیا، و هم چنین توسط فوق استثمار کردن زنان آسیایی که شامل ۸۰ درصد نیروی کار این صنایع الکترونیک بودند، ممکن شد. (Frobel و Gorssman ۱۹۷۹، و دیگران، ۱۹۸۰)

برخی پیامدهای این تقسیم کار نوین جهانی از قرار زیرند:

۱. بیکاری رو به رشد کارگران در کشورهای صنعتی. از آنجایی که کارخانه های انتقال یافته، مثل نساجی و صنایع الکترونیک، اکثر زنان را استخدام کرده بودند، این بیکاری روی زنان بیشتر از مردان تاثیر داشت.

۲. کشورهای در حال توسعه به طور روز افزونی به مناطق تولید کالاهای مصرفی برای کشورهای ثروتمند تبدیل می شوند، در حالی که کشورهای ثروتمند به طور روز افزونی به مناطق فقط مصرفی تبدیل می شوند. تولید و مصرف اکنون توسط بازار جهانی به یک میزان بی سابقه ای از هم تفکیک شده اند.

۳. محصولات صادراتی از کشورهای در حال توسعه؛ به نیروی کار زیاد، مواد خام، مهارت ها، و پیشرفت های تکنیکی برای تقاضای بازار در کشورهای ثروتمند جهت داده می شوند نه به سمت نیازهای مردم در کشورهای توسعه نیافته.

۴. از آنجا که بازار کشورهای صنعتی به طور فزاینده ای از کالاهای مصرفی لازم اشباع شده اند، کارگران جهان سوم به طور

جهان سوم، توسط سرمایه جهانی مجدداً مورد توجه قرار گرفته اند؟ (قبلاً و در دوران مراحل اولیه استعمار به وجود زنان پی برده شده بود). اگر کسی بخواهد اظهارات رسمی بسیاری را که به ضرورت "ادغام زنان در توسعه" که در دهه ۱۹۷۰ بیان می شد باور کند، بخصوص بعد از کنفرانس جهانی زنان در مکزیک در سال ۱۹۷۵، دیگری هم ممکن است فکر کند که یک تکان واقعی در قلب مردسالاری سرمایه دار ایجاد شده است. ولی اگر ما آن نگاه و تفکری که از قرن ۱۶ به بعد به زنان می شد را مد نظر داشته باشیم، در نتیجه بایستی دلایل ریشه ای تری برای این توجهی که امروزه به زنان مستعمرات داده می شود را جویا باشیم.

چرا زنان؟

من موارد زیر را جهت کمک به تحقیقات و تلاش های مان در پاسخ گوئی به سوال بالا را پیشنهاد می کنم:

۱. بر خلاف آن چه که به طور عادی پذیرفته شده، زنان، و نه مردان، مطلوب ترین نیروی کار در فرایند انباشت سرمایه داری و (سوسیالیستی) در مقیاس جهانی اند. با این که همیشه این گونه بوده، در این فاز از توسعه اقتصاد جهانی، این واقعیت به راحتی در استراتژی های اقتصادی طراحان ملی و بین المللی ترکیب شده است.
۲. زنان مطلوب ترین نیروی کارند، زیرا امروزه در سطح جهانی به عنوان "خانه دار" شناخته شده اند، و نه کارگر؛ این یعنی کارشان، چه در تولید کالایی و چه در ارزش مصرف، پنهان شده است و به عنوان "کارمزدی آزاد" به حساب نمی آید، و یک "فعالیت درآمد زا" معرفی شده است، و از این رو می تواند با قیمتی به مراتب ارزان تر نسبت به کار مرد خریداری شود.
۳. علاوه بر این، با تعریف جهانی، زنان به عنوان خانه دار، نه تنها ارزان کردن نیروی کارشان را امکان پذیر می سازد، بلکه کنترل ایدئولوژیک سیاسی بر آن ها را نیز ممکن ساخته است. زنان خانه دار منفرد و ایزوله شده اند، سازماندهی کارشان، آگاهی از منافع عمومی کل فرایند تولید را دشوار می کند. افق شان توسط خانواده محدود باقی می ماند. اتحادیه های کارگری هرگز توجهی به زنان به مثابه خانه دار نشان نداده اند.
۴. به علت این توجهی که به زنان شده، بخصوص به زنان در مستعمرات به مثابه مطلوب ترین نیروی کار، ما هیچ گرایشی به سمت تعمیم پروتاریای "آزاد" به عنوان مشخصه کارگر را مشاهده نمی کنیم، بلکه به حاشیه رانده شدگان، به زنان خانه دار شده، و کارگران غیر آزادی که اکثرشان زن هستند را مشاهده می کنیم.
۵. این گرایش بر مبنای یک هم گرایی در حال افزایش تقسیم کار جنسیتی و بین المللی است، تقسیمی بین مردان و زنان - که در آن مردان کارگران مزدی "آزاد" و زنان، خانه داران غیر آزاد تعریف شده اند- و تقسیمی بین تولید کنندگان (بیشتر در مستعمرات و خصوصاً در دهات) و مصرف کنندگان. (بیشتر در کشورهای غنی و یا در شهرها) در میان این تقسیم بندی، تقسیم بندی دیگری نیز وجود دارد که در آن زنان بیشتر به عنوان تولید کننده- در کشورهای مستعمره- و مصرف کننده - در غرب، می باشند.
۶. فراوانی بسیار کالاها در سوپر مارکت های غربی نتیجه

زنان تولید می شود اجناسی بودند که به طور سنتی برای مصرف جامعه تولید می شدند، و از این رو، این اجناس هیچ ارزش مبادله ای نداشتند و فقط ارزش مصرف داشتند. با ادغام این اجناس در سیستم بازار بیرونی، این ها به کالا مبدل شدند و تولید کنندگان به تولید کنندگان کالایی تبدیل گشتند، حتی اگر با همان شکل قبلی، تولید خانگی کماکان صورت می گرفت. در سال های اخیر، تلاش های معینی صورت گرفته- این تلاش ها که به استراتژی افزایش فعالیت های درآمدزا در میان زنان فقیر جهان سوم معروف است- که بتواند این بخش از کار زنان را به بازار جهانی پیوند دهد.

۳. بخش سومی که در آن کار زنان با بازار جهانی ادغام شده، کشاورزی است. این شامل:

الف. تولید محصولات در سطح وسیع جهت فروش به شکل صادرات (مثل توت فرنگی، گل، سبزیجات)؛

ب. کار زنان در کشت و کار (چای، قهوه)؛

پ. کار پرداخت نشده زنان به عنوان "کار خانوادگی" در واحدهای کوچک دهقانی که به صورت مستقل و یا به شکل قراردادی برای شرکت های کشت و صنعت کار و تولید می کنند.

ت. کار زنان در میان شرکت های تعاونی که به منظور صادرات تولید می کنند که به شکل "کارخانودگی" پرداخت نشده است.

س. کار زنان به شکل کارگر، گاه به گاه در کشاورزی تجاری (برنج، شکر)؛

تغییرات در تقسیم کار جنسیتی، که تحت تاثیر این استراتژی نوین، تمام کشورها و مناطق جهان سوم در سیستم بازار جهانی ادغام می گردد، به گونه ای است که این امکان را بوجود می آورد که مردان به پول، مهارت های جدید، تکنولوژی، کار مزدی، و املاک تولیدی دست پیدا کنند. از سوی دیگر، زنان، بیشتر و بیشتر به عنوان "نان خور و وابسته" تعریف می شوند، مثل زنان خانه دار، علیرغم این حقیقت که در بسیاری موارد- مثلاً در آفریقا- زنان هنوز حیاتی ترین نقش را در تولید معاش ایفا می کنند.

۴. کار زنان در بخش چهارم اهمیت رو به رشدی را در سال های اخیر داشته است: زنانی که به مردان اروپایی، آمریکایی و ژاپنی در صنایع سکس و توریزم سرویس ارائه می دهند که اکثراً از کشورهای آسیایی و آفریقایی اند.

هر چند مطالعه سیستماتیک از تقابلات بین تقسیم کار نوین جهانی و کنترل استثمارگرانه تقسیم کار جنسیتی در هر یک از بخش های ذکر شده در بالا و در سطح جهانی جالب به نظر می رسد، اما من فکر می کنم برای آن چه که این مطالعه نیاز دارد، تحلیل برخی نمودهای مشخص کفایت کند. به لطف کارهایی که در سال های اخیر بر روی اثرات "توسعه" بر زنان جهان سوم، انجام شده است، امروزه ما صاحب شواهد تجربی کافی که بتوان بوسیله آن ها روند اصلی کار را شناسایی کرد، هستیم. ولی قبل از این که بخواهم به این نمونه های عینی تر بپردازم، ممکن است پرسش این سوال به ما کمک کند که چرا از همه جا و یک دفعه، زنان، آن هم زنان فقیر



"بارآوری" کار و کارگران در کشورهای صنعتی نیست- چیزی که عموماً فرض می‌شود- بلکه این "بارآوری" خود نتیجه استثمار و فوق استثمار مستعمرات بویژه زنان این مناطق است.

این مورد آخر کاملاً درست است اگر بپرسیم که امروزه چه کسی نیروی کار در کشورهای جهان سوم را تشکیل داده است. هر چند ما آماری که در بر گیرنده ابعاد وسیع کار زنان باشد را نداریم (مثلاً در "بخش غیر رسمی")، ولی هنوز شواهد کافی از این واقعیت که امروزه دو سوم کار جهان توسط زنان انجام می‌شود را در اختیار داریم (کنفرانس زنان سازمان ملل، کپنهاگ ۱۹۸۰). در مناطق آزاد تولیدی جنوب شرقی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، بیش از ۷۰ درصد نیروی کار را زنان تشکیل می‌دهند. همان طور که فرابل و همکارانش دریافتند، اکثریت این زنان جوان اند (بین ۱۴ تا ۲۴ سال). آنها در خود فرآیندهای تولیدی موجود در خط تولید کار می‌کنند، در حالی که از تعداد اندک مردانی که در این صنایع هستند اکثرشان نقش سرپرستی را عهده دارند (فرابل و دیگران، ۱۹۷۷: ۳۰-۵۲۹).

اگر ما این عده از زنان جوان در مناطق آزاد تولیدی را به تمام زنانی که در زمینه کشت و کار صادراتی، در بخش غیر رسمی، در خانه و در کارگاه‌های خانگی کار می‌کنند را اضافه کنیم، متوجه می‌شویم که بخش عظیمی از کار زنان در کشورهای جهان سوم درگیر تولید غذا برای بازار کشورهای غنی می‌باشند. هم چنین بایستی صدها میلیون زنی را که بیشتر کار کمر شکن کشاورزی را در آفریقا و آسیا به جهت امرار معاش انجام می‌دهند و هم چنین اغلب در تولیداتی که به منظور فروش و در مزارع کار می‌کنند را باید را به این رقم اضافه کنیم. اما چه عاملی باعث گشته که زنان جهان سوم در دید سرمایه جهانی به عنوان کارگر مورد توجه

بیشتری نسبت به مردان قرار گیرند؟ ریچل گراسمن و دیگران (۱۹۷۹) به این رسیدند که زنان جنوب و جنوب شرقی آسیا، مطیع ترین و قابل کنترل ترین نیروی کار در نظر گرفته شده و در عین حال میزان بسیار بالایی از قابلیت تولیدی کار را از خود نشان می‌دهند. بیشتر دولت‌هایی که می‌خواهند نظر سرمایه‌گذاران خارجی را جلب کنند، زنان "جذاب چابک دست" با حقوق پایین شان را تبلیغ می‌کنند. در زیر نمونه ای از تبلیغ دولت مالزی آورده شده است: چابکی دست زن شرقی شهرت جهانی دارد. دستان کوچک اما سریع که با دقت بسیار بالایی کار می‌کند. در نتیجه، چه کسی می‌تواند بهتر از دختر شرقی با شایستگی‌های طبیعی و موروثی باشد و بتواند به بازدهی خط تولید خدمت کند؟ (گراسمن، ۱۹۷۹: ۸).

رئیس پرسنل شرکت اینتل (INTEL)، که یک موسسه فلزات هادی آمریکایی در مالزی است، گفت: "ما دختران را استخدام می‌کنیم چون انرژی کمتری دارند، منظم ترند و راحت تر کنترل می‌شوند" (گراسمن، ۲: ۱۹۷۲). دفتر سرمایه‌گذاری جهان سوم در هائیتی، که سعی در جذب سرمایه‌گذاران آلمانی دارد، تبلیغی را منتشر کرد که در آن یک زن زیبا روی هائیتی را نشان می‌داد. این جمله هم در این تبلیغ به چشم می‌خورد: "اکنون شما در ازای هر مارک آلمان کار بیشتری را خواهید خرید. کار بیشتری را فقط با ۱ دلار آمریکا، او (آن زن) با خوشحالی به مدت ۸ ساعت برایتان کار می‌کند، و بسیاری از دوستانش هم همین کار را انجام خواهند داد" (فرابل و دیگران، ۵۲۸: ۱۹۷۷؛ ترجمه م.م.).

جای پای تبعیض جنسی در چنان تبلیغی کاملاً واضح است. این طور تصور می‌شود که این دولت‌ها، به مثابه یک جاکش، زنان جوان شان را به سرمایه‌های خارجی عرضه می‌کنند. در حقیقت، فحشا نه تنها بخشی از صنعت توریستی است بلکه از طرح‌های

تولید صادراتی یا بازاری در می آورد. زنان فقیر جهان سوم احتیاجات خودشان را تولید نمی کنند، بلکه چیزی را که دیگران می توانند بخرند را تولید می کنند.

وجه مشخصه دیگر این استراتژی این است که زنان جهان سوم را به عنوان کارگر تعریف نمی کنند، بلکه به عنوان زنان خانه دار می شناسانند. چیزی که زنان در کشورهای جهان سوم انجام می دهند به عنوان کار تعریف نشده، بلکه یک "فعالیت" معرفی شده است. با جهانی کردن ایدئولوژی زن خانه دار و مدل هسته خانواده به عنوان نشانه پیشرفت و نسبت دادن تمام کارهایی که زنان چه در بخش رسمی و چه غیر رسمی انجام می دهند را- به کار کمکی، و درآمدش را به کمک خرجی به شوهر که به اصطلاح "نان آور" اصلی است، ارزیابی می گردد.

منطق اقتصادی این خانه دار کردن زنان کاهش چشم گیر هزینه های کار است. این یکی از دلایلی است که چرا سرمایه جهانی و سخنگویانش امروزه به زنان علاقمند شده اند.

این استراتژی، همان طور که دیدیم، ابتدا در قرن نوزدهم و بیستم در اروپا و آمریکا به کار گرفته شد. خانه دارکردن زنان مکمل ضروری برای ایجاد پروتاریای "آزاد" در آنجا بود. ولی از آنجایی که در آمریکا و اروپا بسیاری از کارگران توانایی مالی در خرجی دادن به زن خانه دار "بیکار"شان را دارند (که خود نتیجه استثمار مستعمرات است)، توده عظیمی از مردان جهان سوم هرگز توان مالی داشتن یک زن خانه دار "بیکار" در خانه را ندارند. در نتیجه، استراتژی ایجاد درآمد برای زنان بر اساس تصویری از زنان، که هیچ پایه تجربی میان اکثریت زنان جهان سوم ندارد بنا شده است. در کارائیب، بیش از یک سوم تمام خانوارها، توسط نان آور مرد، سرپرستی نمی شوند (مقایسه شود با رداک، ۱۹۸۴). تحقیقات جدید نشان داده است که تعداد خانوارهایی که توسط زنان سرپرستی شده و حمایت اقتصادی می شوند در حال افزایش هستند، بویژه در مناطق روستایی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین (یوسف/ هتزر، ۱۹۸۴). دلایل آن از این قرارند:

چرخش به سمت تولید نقدینه ساز جهت صادرات، مکانیزه شدن کشاورزی، و تغییراتی که در سیستم مالکیت زمین در جهت افزایش سلب مالکیت از زمین در میان فقرا شده است. مردان یا به شهرها مهاجرت کرده اند تا کار مزدی پیدا کنند و یا به بخش های پر درآمد تری مثل تولید نقدینه ساز رفته اند ولی همسر و خانواده در روستا مانده اند. تا به امروز کاملاً معلوم است مردانی که به شهرها و یا کشورهای دیگر مهاجرت کرده اند نه تنها گاهی تا مدت ۲۰ سال از خانواده دور هستند (اوبو، ۱۹۸۰)، بلکه گاهی بخشی و یا تمام مسئولیتی را که به عنوان "نان آور" در قبال خانواده دارند را هم ول می کنند. بخصوص در آفریقا، زنان روستایی که به دلیل مهاجرت همسران شان در روستا باقی مانده اند، اگر نگوییم تنها سرپرست، به سرپرست اصلی خانوارهای روستایی مبدل شده اند (مالی، غنا، برزیل، توگو، لیبیریا، نیجریه، سوازیلند و بخشی از اوگاندا). ناتوانی در تکیه بر درآمد شوهر، این زنان را به سوی انجام داد و ستد یا نقدینه سازی محصول می کشاند تا بتوانند هزینه های کار کشاورزی و مالیات زمین را بپردازند (هنرورکر، ۱۹۷۴؛ کار، ۱۹۸۰؛ اوبو،

مؤسسات تجاری در کشورهای جهان سوم است. غیر ممکن است که "مفهوم فحشا" را که در خلال آن تقسیم کار نوین انجام می گیرد را متوجه نشد، ولی اگر بخواهیم بفهمیم که آیا این توجه جدید به زنان جهان سوم بر اساس یک استراتژی سیستماتیک است یا نه، دقت بیشتر در پروژه ها و برنامه های گوناگون که اکثراً توسط سازمان های جهانی برنامه ریزی شده، که به طور مختصر تحت عنوان "ادغام زنان در توسعه" قرار داده شده اند، مفید خواهد بود.

تقریباً در همین زمانی که این تقسیم کار نوین جهانی در حال بررسی و اجرا بود، جهان از ضرورت "ادغام زنان در توسعه" با خبر شد. پیش از این در سال های ۱۹۷۰، استر باسراپ به این رسیده بود که زنان از هرگونه توسعه ای که در کشورهای جهان سوم صورت گرفته بود، سودی نبردند. تحقیقات او بوسیله گزارشات بسیاری مبنی بر وضعیت زنان که توسط دولت ها و برای کنفرانس زنان سازمان ملل که در سال ۱۹۷۵ در مکزیک برگزار شد، مورد تأیید قرار گرفت و مشخص شد که وضعیت زنان در بیشتر کشورهای جهان سوم و در تمام حوزه ها وخیم تر شده است: در سیاست، اشتغال، تحصیل، بهداشت و سلامت، حقوق. در پی آن، تدابیر عملی جهانی که توسط این کنفرانس ارائه شد خواهان این بود که دولت ها تلاش های قابل توجهی را به منظور علاج این وضعیت و ادغام زنان در توسعه انجام دهند. پس از این، مؤسسات سازمان ملل، بانک جهانی، ان جی او ها، همه شروع به صحبت از زنان کردند و سر فصلی را در رابطه با زنان و توسعه در برنامه های شان وارد کردند. آیا ما می توانیم این را یک تکان واقعی قلبی از سوی طراحان توسعه مرد به حساب آوریم؟ آیا آنها واقعا علاقمند به آزادی زنان بعد از تمامی سالهایی که فراموششان کرده بودند، شده اند؟ و منظورشان از "ادغام زنان در توسعه" چه بوده و چیست؟

در آغاز، بهتر است یک مساله را به خاطر بسپاریم: زنان در استراتژی کهنه توسعه هم ادغام شده بودند. کار ارزان و یا پرداخت نشده آنان به عنوان کارگران مزارع، کارگران کارخانه، زنان خانه دار، اساس و پایه چیزی بود که مدرنیزه کردن کشورهای در حال توسعه نام گرفته است. ولی این کار پنهان باقی ماند؛ و پایه های معیشتی بسیاری را که بر روی آن، کارمزدی مردانه توانست بوجود آید را فراهم ساخت و به درآمد مردان کمک کرد. (دیری، ۱۹۷۶) ولی حالا منظور چیز دیگری است. "ادغام زنان در توسعه" یعنی، در بیشتر موارد، به کارگماشتن زنان در برخی به اصطلاح فعالیت های درآمد زاء، که آنهم یعنی وارد بازار تولید شوند.

این هم بدان معنی نیست که زنان بایستی تولید معیشتی شان را توسعه دهند، یا سعی کنند کنترل بیشتری بر زمین بدست آورند و برای مصرف خودشان تولید بیشتری کنند، غذای بیشتر، لباس بیشتر غیره برای خودشان بدست آورند. درآمد، در این استراتژی یعنی درآمد پولی. و درآمد پولی فقط زمانی بوجود می آید که زنان چیزی را تولید کنند که قابل فروش در بازار باشد. از آنجایی که قدرت خرید میان زنان فقیر جهان سوم پایین است، مجبورند چیزی را برای مردمی که این قدرت خرید را دارند تولید کنند. و این مردم یا در شهر های کشورهای خودشان زندگی می کنند و یا در کشورهای غربی اند. این یعنی، استراتژی ادغام کار زنان در توسعه، سر از

۱۹۸۰؛ احمد و لطفی، ۱۹۸۱).

زنان منطقه یوروباشاکی اند که پولی که از خارج دریافت می کنند (رمیتانس) کافی نیست. در لسوتو، فقط ۵۰ درصد از همه زنانی که سرپرست خانوارند به این پول حواله ای دسترسی دارند (یوسف/هتلر؛ ۴۵-۴۴: ۱۹۸۴).

این تحقیقات نشان می دهد که زنان در کشورهای جهان سوم، بویژه در مناطق روستایی که تحت تأثیرات فرآیندهای مدرنیزاسیون هستند، در عمل به طور روز افزونی تبدیل به نان آوران و سرپرستان خانوار می شوند. ولی این واقعیت، تعریفی را که از آنها به عنوان زنان خانه دار وابسته، چه از لحاظ قانونی و چه در افکار عمومی، و از شوهران شان به عنوان نان آور و سرپرست خانوار، شده را تغییر نداده است. بر عکس، هر چه پایه مادی برای ظهور زوج کلاسیک سرمایه داری-مزد بگیر "آزاد" یا صاحب ابزار تولید "آزاد" و زن خانه دار وابسته به او- در کشورهای جهان سوم بیشتر تحلیل می رود، این واقعیت با گسترش و جهانی کردن این مدل پیچیده تر می گردد. به واقع، این امر، هسته ساختاری و ایدئولوژیکی است که به حول آن طرح ها و برنامه های توسعه در دست اجرا هستند. تقسیم کار جنسیتی سرمایه داری، که در این زوج معروف متمرکز شده، اساس و اصل استراتژیکی است که در برابر این واقعیت که زنان در فعالیت های مختلف درآمد زاء، که در آنجا برای بازار، کالا تولید می کنند، به عنوان کارگران مزدی تعریف و بدان ها حقوق پرداخت نمی شود، و این که، از سوی دیگر، در قوانین اصلاح زمین هیچ استقلال و مالکیت قانونی بر زمین به آنها داده نمی شود، و این که آن ها نمی توانند دسترسی به دیگر املاک تولیدی را داشته باشند، این که در شرکت های تعاونی کاملاً یک زانده از اعضای مرد بوده و خودشان نمی توانند جزو اعضای مستقل تعاونی شوند (و. ورلهوف، ۱۹۸۳). این پیچیدگی که در واقع زنان، خانه دار هستند، نتیجه جانی و تصادفی تقسیم کار نوین جهانی نیست، بلکه یک پیش شرط ضروری برای کارکرد ملایم آن است: بخش بزرگی از کاری را که برای بازار جهانی، استثمار و فوق استثمار می شود را مخفی و نامرئی می کند؛ حقوق پایین را توجیه می کند؛ مانع سازمان یابی زنان می شود؛ آنها را منزوی و پراکنده می کند؛ توجه شان را به یک تصویر مردسالارانه و تبعیض گرایانه از زن معطوف می کند، یعنی زن خانه دار "واقعی"، که توسط مردی مورد حمایت است، این نه تنها برای اکثریت زنان قابل تشخیص نیست، بلکه از نقطه نظر آزادی زنان مخرب هم هست.

هر چه شانس این که بیشتر زنان جهان سوم خانه دار "واقعی" شوند کمتر شود، هجوم ایدئولوژیکی امروزه توسط تمام رسانه ها بیشتر و گسترده تر می شود، تا بتواند این تصویر زن "مدرن، متریقی" و زن "خوب" را جهانی سازد. ■

منتشر شد: نقد نظرات زنان لیبرال و اصلاح طلب

مقدمه:

آن چه در پیش رو دارید منتخبی است از نوشته های فعالین سازمان زنان هشت مارس در برخورد به نظریه پردازان و پروژه های زنان لیبرال و اصلاح طلب، خصوصاً از زمان

شکل گیری کمپین یک میلیون امضا، همگرایی جنبش زنان و ...

پروژه هانی همچون کمپین یک میلیون امضا؛ همگرایی جنبش زنان و... انتلاف های سیاسی- طبقاتی از فمینیست های اسلامی- حکومتی و غیر حکومتی و برخی زنان سکولار است که معتقد اند در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی می توان به وضعیت زنان کمک کرد و با این روش و حربه می خواهند جنبش زنان را که کل رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی را نشانه رفته، مهار کنند.

انتشار این مجموعه برای زنان و دختران جوان نسل سوم که حضوری جسورانه در صحنه سیاسی بخصوص در خیزش توده ای پس از "انتخابات" ۸۸ داشتند از اهمیت برخوردار است. چرا که این نسل در مبارزه اش برای مطالبات پایه ای خود به دنبال وصله پینه کردن یک رژیم تنوکراتیک مذهبی که بر پایه فرودستی زنان شکل گرفته است، نیست. این نسل پیام زناتی که در راهپیمایی با شکوه و بیاد ماندنی در ۸ مارس ۱۳۵۷ علیه حجاب اجباری را پیش گذاشتند در دست گرفته و تن به حجاب اجباری نداده است و در عمل در مقابل زنان لیبرال و فمینیست های اسلامی- حکومتی که تلاش دارند مبارزه برای لغو حجاب اجباری را بی اهمیت جلوه دهند، ایستاده اند. این نسل به صحنه آمده و حاضر نیست نه به زانده رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی تبدیل شود و نه به زانده امپریالیست های مردسالار که در به اسارت در آوردن زنان در کل خاورمیانه نقش مهمی بازی کردند، تبدیل شود. این نسل نقش مهمی در پیشروی جنبش زنان نه تنها در صحنه پراشوب ایران بلکه در کل منطقه خاورمیانه دارد. آوریل ۲۰۱۳

جهت تهیه این کتاب با ایمیل زیر با ما تماس بگیرید.

zan_dem_iran@hotmail.com

نقد کتاب "حجاب و روشنفکران"

نوشته نوشین احمدی خراسانی

اخگر فرزانه

این کتاب که در زمستان ۹۰ منتشر شده، شامل پیشگفتار و ۵ فصل می باشد. نویسنده کتاب با آوردن آمار و ارقام و به استناد متون فراوانی که به آنها رجوع کرده است، به مسئله حجاب از زمان رضا شاه تا کنون پرداخته است. او هم چنین در تمام فصول کتاب که به ترتیب تقدم تاریخی دوران مورد بررسی، دسته بندی شده، رویکرد و برخورد روشنفکران به مسئله حجاب را از نگاه خود بیان کرده است.

متن حاضر تلاش دارد که با نقد و بررسی بخشی از مطالب در هر فصل از کتاب، جهت گیری کلی و نقش و هدف نویسنده را در تحریف تاریخ تا حدودی روشن کند.

پیشگفتار:

نوشین احمدی از همان پیشگفتار با مسلم انگاشتن رهایی زنان در زمان شاه، تلاش می کند عملکرد این نیروی بغایت ضد زن، دیکتاتور، وابسته و مرتجع را، عملکردی مردمی و در راستای نیازهای زنان معرفی کند. در صفحه ۱۵ کتاب می نویسد: "... اما باید صادقانه بگوییم که در زمان شاه، مادران ما با اینکه حقوق قابل ملاحظه ای به دست آورده بودند، هیچ گاه از وظایف انسانی و اخلاقی خود شانه خالی نکردند، نه ترک خانه گفتند و نه فرزندان خود را نادیده گرفتند و نه از محبت و فداکاری شان سرسوزنی کاسته شد."

در این جا نوشین احمدی خراسانی از یک طرف با طرح "حقوق قابل ملاحظه" خواست زنان را یک بار دیگر به پائین ترین و حقیر ترین سطح پائین می آورد و رژیم شاه را برآورده کننده خواست زنان معرفی می کند، از طرف دیگر تلاش دارد همان نقشی را که جوامع گوناگون (مثل بچه داری و همسر داری و...) از جمله ایران در قوانین نوشته و نانوشته، در فرهنگ و سنت جامعه برای زنان قائل هستند، به رسمیت بشناسد و آن را به عنوان "وظایف انسانی و اخلاقی" زنان پیش گذارد!

نویسنده در صفحه ۱۸، مصرانه تلاش می کند که مساله حجاب زنان را صرفا از زاویه اجباری بودن آن مورد نقد قرار دهد و به فلسفه و محتوای حجاب کاری ندارد. در حالی که برخورد به ماهیت حجاب به مثابه یک امر کلی چه در شکل اجباری آن و چه در شکل "انتخابی" آن از اهمیت زیادی برخوردار است و بدون انگشت گذاشتن بر ماهیت حجاب و کارکرد آن در نظام های زن ستیز در طول تاریخ قادر نخواهیم بود سطح آگاهی زنان را ارتقا داده و برای پایان بخشیدن به کالائی دیدن بدن زن تلاش نمائیم.

پرداختن به مساله فلسفه حجاب یک عرصه ضروری و پایه ای از مبارزه است که می تواند به عرصه دیگر مبارزه، یعنی مبارزه با اجباری بودن آن خدمت کند. حجاب یعنی تحکیم و تثبیت زن به عنوان کالای قابل تملک مرد. در نتیجه حجاب، زن به موجودی فاقد اراده بدل می شود. حجاب و پورنوگرافی دو روی یک سکه اند که استفاده از بدن زن در مرکز آن قرار دارد. در هر دو، فرهنگ و ایدئولوژی پدرسالار و مردسالار غالب است: مردان حق دارند بدن زنان را از آن خود بدانند و به هر شکلی که می خواهند با آنان رفتار کنند. در حجاب بدن زن باید در یک زندان از طرف قانون و سنت و کل مردان جامعه حفاظت شود، چرا که "ناموس و شرف" کل جامعه بدان وابسته است. پورنوگرافی بدن زن را به نمایش می گذارد و به هر خشونت دست می زند و این بدن را متعلق به همه مردان معرفی می کند. در حجاب و پورنوگرافی بدن زن مورد تحقیر و توهین و تحت انقیاد مرد قرار دارد.

نوشین احمدی پس از سالیان دراز سکوت و بی اهمیت جلوه دادن حجاب اجباری زنان که ریشه در مذهب اسلام دارد، امروزه تلاش دارد که نوعی از "مخالفت" با حجاب اجباری را پیش گذارد. وی در این کتاب به کرات دلیل "مخالفت" اش با حجاب اجباری را عدم مشروعیت دخالت گری دولت در حوزه خصوصی افراد ذکر کرده است. ولی چه کسی می تواند مرز بین حوزه خصوصی و عمومی را مشخص کند؟ کدام امر خصوصی است که به حوزه عمومی ربط نداشته باشد؟ از طرف دیگر این نوع نگرش دست دولت را در اعمال یورش به حوزه عمومی باز می گذارد. بعنوان مثال آیا دولت می تواند موضوع تفکیک جنسیتی در دانشگاه ها، وسایل نقلیه و... را به عنوان حوزه عمومی پیش ببرد و چون حوزه عمومی است

محق است؟ آن چه که نوشین احمدی از جدائی حوزه خصوصی و عمومی طلب می کند این است که این بار زنان را به چانه زنی با دولت حاکم بر سر این موضوع بکشاند و در این چارچوب به عنوان موضوعی که ربط به پایه های دموکراسی مورد علاقه وی دارد محصور کند. تو گوئی دموکراسی برای مردم در چارچوب یک حکومت ارتجاعی و زن ستیز تنوکراتیک مذهبی حاکم بر ایران قابل

فصل اول:

در فصل اول کتاب نویسنده در بررسی مسئله کشف حجاب توسط رضا شاه، ضمن انتقاد از کسانی که تنها به نقش دولت در این رابطه می پردازند، فرهنگ سیاسی غالب در درون کشور را به عنوان عامل تعیین کننده معرفی میکند. نقدی که به این نوع نگاه وارد است این است که نویسنده کتاب، در بررسی مسئله کشف حجاب، به تعیین کننده ترین عامل یعنی امپریالیسم و سیاستهای اقتصاد جهانی در آن دوره و نیاز روبه گسترش بازار کار به حضور زنان، اشاره ای نمیکند و عامدانه آن را نادیده می گیرد. از طرف دیگر به این ترتیب سر سپردگی رژیم وابسته رضا شاه به امپریالیسم جهانی را پنهان کرده و عامل اجرای این طرح را فشار از پایین قلمداد می کند!

ظاهراً برای نوشین کاملاً تصادفی جلوه می کند که هم زمان در کشور های تحت سلطه منطقه، سیاستهای مشابهی در رابطه با زنان به اجرا گذاشته می شود و هم انجمن ها و گروه های زنان عملکردهای مشابهی را بروز می دهند (در این رابطه به مثال خود نویسنده در صفحه ۳۰ کتاب مراجعه کنید که تشابه نقش هدا شعراوی در مصر و صدیقه دولت آبادی در ایران را نشان می دهد). سیاست های مشابه در منطقه، بدلیل نیاز عمومی سرمایه جهانی به تغییراتی در ساختار کشور های تحت سلطه است که با دیکته به سران این کشور ها به اجرا در آمده است. بررسی نقش زنان در رابطه با مسئله حجاب بدون در نظر گرفتن جایگاه طبقاتی و جایگاه اجتماعی هر یک از آنان شیوه ای است که در جای جای کتاب بشدت تبلیغ می شود و زنانی مثل مهر انگیز دولتشاهی (اولین سفیر زن از ایران)، فرخ رو پارسا (اولین زن وزیر در ایران)، مهناز افخمی (دومین زن وزیر در ایران)، که همه گی

تصور است. آیا این خاک پاشیدن به چشم میلیون ها زن در ایران نیست؟ اولین شرط دموکراسی در ایران جدائی دین از دولت است، موضوعی که نوشین احمدی نه تنها سخنی در باره آن در این کتاب نگفته است بلکه در طی سالیان متمادی با پیوند با زنان چادر بسر حکومتی و بطور مشخص در کمپین یک میلیون امضا، دین اسلام را مغایر با حقوق زنان نمی داند!

داخلی قدم بر می داشته و اهداف مردمی را دنبال می کرده و نه در پاسخ به فرامین دیکته شده توسط اربابان جهانی اش. همان طور که در بالا نیز اشاره شد، موضوع کشف حجاب در دوران رضا شاه را باید در چارچوب سیاست های آن دوره بنابر نیاز کشورهای امپریالیستی مورد بررسی قرار داد و نه در چارچوب مخالفت روشنفکران جامعه. اگر امروزه جهانی شدن سرمایه را بررسی کنیم، می بینیم که خیل عظیم زنان در سراسر جهان خصوصاً زنان در کشورهای جهان سوم وارد بازار کار شده اند و در نتیجه این وارد شدن برخی از سنت ها ی فئودالی نیز تغییراتی کرده است. با منطق نوشین احمدی باید بگوئیم که امپریالیستها بانی تغییرات به نفع مردم و مشخصاً زنان شده اند و آنان را از قید این سنت ها "رها" کرده اند. اما کیست که نداند این انباشت سرمایه و نیازهای سرمایه داری است که در هر جا که وارد می شود، بنا بر نیاز "تغییراتی" را دریافت این کشورها ایجاد می کند. اما از آنجا که این تغییرات، ریشه ای نیست و از طریق یک دگرگونی انقلابی بدست نیامده است، نمی تواند زنان را بطور واقعی از بند سنت، عرف و فرهنگ فئودالی و عقب مانده رها کند. بطور مثال سنت ارتجاعی و پس مانده هزاران ساله ناقص سازی جنسی دختران خردسال به قوت خود باقی است.

موضوع دیگر این است که نوشین احمدی اصرار داشته و دارد که همواره نقش پل بین مردم و دولت را بر عهده گیرد. در این راستا است که هر "مخالفتی" از طرف روشنفکران و یا خادمین دولت های حاکم چه در دوران رضا شاه و چه در دوران جمهوری اسلامی را به عنوان خواست های مردمی جا می زند و تمام سعی و کوشش اش را می کند که این "خدمات" را به خورد

از زنان حکومتی در زمان شاه بوده اند را به عنوان نمایندگان زنان ایران و پیشروان جنبش زنان معرفی می کند. این که نویسنده برای اعتبار بخشیدن به نظراتش در دوران اخیر هم دست به دامان زنان مجلس جمهوری اسلامی، برخی روحانیون و زنان حکومتی امثال زهرا رهنورد می شود، دنباله همین نگرش و همین سیاست است. چطور می توان انتظار داشت که زنان حکومتی که بخشی از بدنه رژیم های ضد مردمی و ضد زن، مثل رژیم شاه و جمهوری اسلامی هستند، (یعنی بخشی از بدنه همان رژیم هایی که خود عامل به زنجیر کشیدن زنان اند) بتوانند نقش شوالیه های ناجی زنان را بازی کنند؟ مساله این است که نوشین احمدی نه تنها امروز و در این کتاب، بلکه سالیان متمادی است که زد و بند با زنان حکومتی و غیر حکومتی اصلاح طلب را اساس فعالیت خود قرار داده است. وی با اتکا به این زنان می خواهد با تغییر برخی از قوانین، آن را برای زنان قابل تحمل تر کند، همان کاری که مهرانگیز دولتشاهی و مثالهم در زمان شاه کردند، و این را فشار از پایین معرفی کند.

در صفحه ۴۱ کتاب در رابطه با چگونگی پیاده شدن طرح کشف حجاب می خوانیم: "... مردان روشنفکر و تجددخواه که عمدتاً در خارج از کشور تحصیل کرده و به کشور های همسایه (از جمله ترکیه) رفت و آمد داشتند، توانستند از طریق قدرت رضا شاه و همراه کردن او، این رویکرد تازه را در جامعه پیاده کنند." (تاکیدات از من است) و باز در صفحه ۴۶ می خوانیم: "... کشف حجاب رضا شاه در مجموع، برآیند خواسته روشنفکران و تجددگرایان آن زمان بود." جملات بالا مستقیماً این معنا را در ذهن خواننده ایجاد می کند که، رضا شاه تحت تاثیر نیروهای روشنفکر و تجددخواه

زنان و مردم جامعه بدهد.

فرهنگی را رقم می زند."

اما تلاش نویسنده برای مخوش کردن مرز بین حکومت ضد مردمی با آحاد جامعه به همین جا محدود نمی شود و بر پایه همین نگرش است که نویسنده، در صفحات ۶۶-۶۷ کتاب، دلسوزانه جمهوری اسلامی را به کسب تجربه از شیوه برخورد رضا شاه به مسئله حجاب دعوت می کند و می نویسد: "... همان طور که امروز نیز عدم انعطاف پذیری حاکمیت در برابر "سبک زندگی زنان" و نوع پوشش شان (حتی در غالب مقررات مربوط به قانون فعلی حجاب) و سرکوب "بد حجابی"، (و نه لزوماً بی حجابی)، می تواند به واکنش غیرمنطقی دیگری بیانجامد." جمهوری اسلامی سی و چهار سال است که با استفاده از این واژه ها (بدحجاب و بی حجاب) تلاش کرده است که از یک طرف بین زنان تفرقه بیندازد و از طرف دیگر دختران شورش گری که هر روز با نیروهای نظامی جمهوری اسلامی در مصاف هستند را کنترل کند. این چه فعال جنبش زنانی است که از بد حجابی و بی حجابی حرف می زند. استفاده و صحنه گذاشتن بر روی این واژه ها صحنه گذاشتن بر روی سیاست های این رژیم در مورد حجاب است.

با این نگرش است که نوشین احمدی به جمهوری اسلامی توصیه می کند که کمی انعطاف داشته باشد و حداقل مثلاً سرکوب کردن را نه متوجه بد حجابان بلکه بی حجابان نماید تا با واکنش غیر منطقی (بخوانید شورش عمومی زنان برای تغییرات بنیادی) در آینده مواجه نشود. از مباحث دیگری که در این فصل قابل بررسی است نگرش نویسنده به مسئله حقانیت و دموکراسی است. در صفحات ۷۲ و ۷۳ می خوانیم: "...

در پروسه جستجو برای کشف راه های گذار به دموکراسی و مدرنیته، اتفاقاً موضوع بر سر حقانیت خواسته ها نیست، بلکه در پروسه گذار جامعه به سوی تحقق سامانی دموکراتیک، "چگونگی" و روش تحقق خواسته های متنوع اقشار و گروه های اجتماعی است که روند دموکراتیک در یک جامعه چند

یکی از نقاط برجسته اختلاف توده زنان ایران با نوشین احمدی در همین جاست. اتفاقاً موضوع دقیقاً بر سر حقانیت خواسته هاست. همانطور که قبلاً هم گفتیم این روشن است که خواسته ها و مطالبات نظامی مثل جمهوری اسلامی و زنان وابسته به این نظام در جهت سرکوب و به زنجیر کشیدن زنان ایران خواهد بود و هیچ قربانی با مطالبات زنان ایران نداشته و نمی توان این تضاد خصمانه را با واژه های ملایمی چون "خواسته های متنوع" تلطیف کرد.

بنابر این تعریفی که این کتاب از دموکراسی می دهد چیزی نیست به جز حفظ و تحکیم پایه های نظام موجود. سئوالی که مطرح است این است که، این دموکراسی و مدرنیته که نوشین احمدی در زوررقی از کلمات زیبا می پیچد اصولاً قرار است چه خدمتی به جامعه بکند. اگر قرار باشد خواسته های متنوع اقشار و گروه های مختلف اجتماعی (بخوانید آحاد جامعه و سرکوبگران آنان) مسالمت آمیز متحقق شود، از آنجا که خواسته قشر حاکم، سرکوب مطالبات سایر اقشار است، و تحقق این دو هم زمان با هم غیر ممکن است، قطعاً آن قشری توان تحقق خواسته هایش را خواهد داشت که در قدرت است. در اینجا چیزی برای اقشار تحت ستم نمی ماند بجز پیکر هولناک زوررق پیچیده شده سیستمی که مانع تحقق ابتدایی ترین خواسته هایش می شود. این پیکر هولناک همان چیزی است که نوشین احمدی آن را با نام دموکراسی تعریف می کند.

آنچه زنان ایران و توده مردم به آن نیاز دارند تحقق مطالبات بر حقشان است و بنابر این حقانیت مطالبات قبل از هر چیز، تعیین کننده برخورد ما با آن است. کنترل زنان به وسیله حجاب و قوانین ضد زن جمهوری اسلامی از مطالبات قشر زنان و مردان وابسته به حکومت است.

فصل دوم:

این فصل از کتاب شرایط جامعه و زنان را بعد از خروج رضا شاه از کشور (۱۳۲۰) تا قبل از سال ۱۳۴۲ بررسی

میکند و مدعی معرفی جنبش زنان در فاصله این سالهاست. جامعه موعود و مدل دموکراسی انتخابی نویسنده، مدل کشور های سرمایه داری و امپریالیستی است. نروژ و آمریکا را به عنوان کشور هایی که دموکراسی در آنها نهادینه شده است مثال می زند و البته کلامی از عملکرد این کشور ها در کشور های تحت سلطه نمی آورد. نوشین احمدی از مافوق سودی که با جهانی شدن سرمایه، از طریق صدور سرمایه مالی و صنعتی به کشور های توسعه نیافته، به قیمت فلاکت و بردگی هزاران زن و مرد و کودک در سراسر جهان، نصیب امپریالیسم میشود سخنی نمی گوید. او توضیح نمی دهد که حضور نظامی آمریکا در افغانستان و عراق در کجای این دموکراسی می گنجد. از این سخن نمی گوید که اگر سطحی از رفاه و آزادی در کشور های امپریالیستی برای خاموش نگاه داشتن ساکنانش مهیاست، این تنها به قیمت عدم امنیت و فقر و فلاکت در کشورهای تحت سلطه می باشد. سوختن صدها کارگر در کارگاه های تنگ و تاریک و فاقد حداقل استاندارد های ایمنی در بنگلادش و پاکستان و مرگ در زیر آوار دخمه هایی که به آن نام کارگاه تولیدی داده بودند، برای چند هزاران زن که در بدترین و نا امن ترین شرایط، با نازل ترین دستمزد ها برای سود های کلان سرمایه های امپریالیستی کار می کردند، گوشه هایی از عملکرد این "دموکراسی" در جهان است.

نویسنده این کتاب در تعریف خود از دموکراسی موجود در کشور های سلطه گر، از عملکرد نظامی و اقتصادی این "حکومت های دموکرات"، در کشور های تحت سلطه، سخنی به میان نمی آورد که مبادا بزرگ از چهره زیبای دموکراتیک آنان پاک شده و هیولا پدیدار گردد. در صفحات بعدی به چگونگی رفع قانون بی حجابی اجباری از دیدگاه نویسنده بر می خوریم. که یکبار دیگر بر روشنفکرانه بودن عملکرد رضاشاه تاکید می گذارد. مطابق نظر نویسنده به دلیل فشارهای روحانیت که رویکرد روشنفکرانه و مدرنیته رضاشاه را تاب نمی آوردند، محمد رضا شاه ناگزیر به عقب نشینی شد

و مسئله کشف حجاب پس گرفته شد.

در این بخش از کتاب نویسنده به طور مفصل به تاریخچه و نقش انجمن ها و گروه های زنان پرداخته ولی از آنجا که بازعامدانه همه را در یک توبره ریخته، از خواندن آن هیچ تصویر دقیقی از توازن قوای سرکوبگر و سرکوب شده، نصیب خواننده نمی شود. وی با تجرید وقایع تاریخی از محیط پیرامونشان، آن طور که برای تائید گفته هایش نیاز دارد به تاریخ سمت و سو می دهد و آن را به شیوه کتابهای درسی در این حکومت ها تحریف می کند.

در صفحه ۱۰۶ کتاب، نویسنده، برخورد صدیقه دولت آبادی را در برابر نادیده گرفتن حق رأی زنان توسط دکتر مصدق با برخورد تشکیلات زنان حزب توده مقایسه می کند و رویکرد صدیقه دولت آبادی را که انتخاب سکوت و صبر بود را نقد می کند ولی آن چه در مقابل، تأیید میکند این است که تشکیلات زنان حزب توده از طریق رجوع به مجامع بین المللی علنا به اقدام دکتر مصدق اعتراض می کنند. اولاً در تحلیل این برخورد زنان حزب توده، نوشین احمدی دخواها و سیاست های جاری آن زمان را ندیده می گیرد و توضیح نمی دهد که این رویکرد در واقع دنباله روی از سیاست کلی حزب توده بود که ملی شدن نفت را محکوم می کرد، به این دلیل که ملی شدن نفت باعث کنترل نفت شمال که در آن زمان دست شوروی بود، می شد و در انتخاب این رویکرد حمایت از حقوق زنان نقشی بازی نمی کرد. دوما این حرکت و هم چنین ارزیابی مثبت نوشین احمدی از آن، خریدن وجهه برای مجامع بین المللی است. همان مجامعی که هر جا منافع امپریالیستها را در خطر دیدند چشم بروی هر جنایتی بستند. برای مثال کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ با سکوت همین مجامع بین المللی برگزار شد. ولی همچنان نویسنده در قبال این مجامع بین المللی همان سیاستی را در زمان جمهوری اسلامی دنبال و تایید میکند که حزب توده در زمان شاه میکرد. در صفحات ۱۱۲ و ۱۱۳ شاهدیم که نویسنده با تأسف از این یاد می کند که بعد

از سال ۱۳۴۲ جنبش زنان گفتمان مستقل و تأثیر گذار خود را از دست می دهد و اصل و اساس جنبش زنان به عنوان پایگاهی برای حفظ منافع مشترک زن ایرانی از بین می رود. این که در آن سال ها، زنان به دلایل عقب افتادگی جامعه، فرهنگ و سنت و غیره مبارزه را ادامه ندادند، جای تأسف است.

اما نوشین احمدی خراسانی مدعی فعال جنبش زنان، خود در خیزش ۸۸ اصرار می ورزید که زنان نباید با طرح خواسته های خود در مبارزه حضور یابند. وی در آن دوران تمام تلاش خود را بر این گذاشت که بتواند زنان را قانع کند که چرا باید به دنبال "رأی من کو" باشند و چرا این یکی از اصلی ترین و مهم ترین حق شهروندی است. این کوشش ها در راستای این بود که به این وسیله بتواند جنبش زنان را منحرف کرده و آن را به زیر پرچم جناحی از حاکمیت زن سیتز اسلامی بکشانند.

طی گزارشاتی که نویسنده در رابطه با فعالیت انجمن های مختلف زنان وابسته به دربار، ارائه می دهد، می بینیم که چطور این گروه های زنان بشدت با هم رقابت می کردند که بتوانند اشرف پهلوی یعنی خواهر شاه و رئیس مافیای مواد مخدر ایران را به پذیرفتن مقام ریاست انجمن، حزب و یا گروهشان راضی کنند و مثلاً در صفحه ۱۲۲ می خوانیم که چطور نویسنده اعمال این گروه ها را تطهیر می کند و "منتقدانه" ترین سخنان این است که ضرورت نداشته که این همه تلاش، همت و از خودگذشتگی را به خاندان سلطنت منتصب کنند. نوشین احمدی می نویسد: "بی شک چنین تلاش هایی (یعنی همراه کردن بخش هایی از هیئت حاکمه از سوی کنشگران جنبش زنان برای پیش برد حقوق و منافع زن ایرانی) همواره در جنبش های زنان در سراسر جهان امری پذیرفته شده و اتفاقاً ضروری بوده است اما به نظر می رسد آنچه واقعاً ضرورت نداشت انتصاب این همه تلاش و همت و از خود گذشتگی فعالان جنبش زنان و (دستاوردهایشان) به خاندان سلطنت بود." نوشین احمدی از لابلای صفحات تاریخ جهان، کسانی را جستجو می کند که

به اسم جنبش زنان با دولت هایشان و یا بخش هایی از آن همراهی کردند و از این همراهی به عنوان پلکانی برای بالا کشیدن خود استفاده کرده اند. چرا که او بیش از هر زمان دیگر نیاز دارد که همراهی، همگامی و هم فکری خود با سران و سلاطین جمهوری اسلامی و زنان مجلسی آن را عملی به حق و ضروری معرفی کرده، برای خود پشتوانه ایجاد کند و از این طریق خود را هر چه بیشتر به دایره حکومت نزدیک تر کند.

همراه کردن حکومت ضد زن، جانی، خون خوار و فاسد پهلوی با کدام جنبش زنان و از طرف کدام اقتدار می تواند پذیرفته و ضروری باشد؟ آن جنبش زنانی که پتانسیل همراهی و مشارکت در جنایات چنین رژیمی را داشته باشد مطمئناً نماینده توده زنان ایران نخواهد بود.

نویسنده در این کتاب، بارها از زنانی که با رژیم پهلوی نزدیک و یا بخشی از آن بودند و در مقابل افکار و عقاید انقلابی قرار داشتند، به عنوان ناجیان زنان یاد می کند. یکی از زنانی که از خدماتش در این کتاب بسیار قدر دانی شده، ستاره فرمان فرمایان است. ستاره فرمان فرمایان در خاطراتش که می توانیم در صفحه ۱۲۶ بخوانیم چنین می نویسد: "کوشش های من در جلوگیری از نفوذ افکار و عقاید تند انقلابی در بین دانشجویان ثمری نداشت. این ایده های انقلابی توسط جنبش دانشجویان خارج از کشور ترویج و تبلیغ می شد و نفوذ افکار انقلابی، تمام مراکز تحصیلی کشور را در بر گرفته بود." کوششهای ستاره فرمانفرمایان از جمله همان "تلاش و همت و از خود گذشتگی فعالان جنبش زنان" است که نوشین احمدی ضرورتی به انتصاب آن به خاندان سلطنت نمی بیند. فرمانفرمایان به صراحت و با وقاحت تمام به تلاش خود در ممانعت از رشد آگاهی در بین جوانان اشاره می کند. آگاهی انقلابی که می توانست پایه های تخت سلطنت را بلرزاند، برای همه آنانی که حفظ این تاج و تخت برایشان حیاتی بود، یک زنگ خطر جدی تلقی میشد. و باز در صفحه ۱۳۳ نویسنده به کسانی که به انگیزه حاکمیت در اعطای حقوق

شهروندی شک می کنند به شدت انتقاد می کند و به این ترتیب خواننده را ترغیب می کند که ساده لوحانه و بدون در نظر گرفتن ماهیت هیئت حاکمه، بپذیرد که اعطای این حقوق می تواند یک عمل خیر خواهانه از طرف حاکمیت باشد.

آنچه در این کتاب، بارها به آن بر می خوریم این است که نویسنده عامل اصلی در تحمیل حجاب اجباری و بطور کلی موقعیت فرو دست کنونی زنان را نه حاکمیت، بلکه نیروهای ضد شاه و ضد جمهوری اسلامی می داند. اگر جنبش ضد شاه را به نیروهای مذهبی و نیروهای چپ تقسیم کنیم، در رابطه با رهایی زنان به طور کلی نمی توان انتظاری از نیروهای مذهبی داشت. مذهب ایدئولوژی است که در آن جایگاه فرو دست زنان رسماً پذیرفته شده و نیروهای حامل این ایدئولوژی حد اکثر می توانند مثلاً در مورد عمق چاله ای که برای سنگسار زنان حفر می شود، اختلاف نظر داشته باشند و نه در مورد اصل برابری. نیروی دیگر مطرح در جنبش ضد شاه جریانات چپ بودند. این جریانات حامل ایدئولوژی هستند که بر پایه برابری و عدالت اجتماعی استوار است و بنابر این در رابطه با جنبش زنان باید مسئول و پاسخگو باشند. نقدی که بر این نیرو به طور کلی وارد است این است که بهای لازم را به جنبش زنان نداده و به جای متشکل کردن زنان حول مطالبات مستقل جنسیتی آنان مسئله مبارزه برای رهایی زن را به بعد از پیروزی انقلاب حواله دادند. ولی این انتقاد با آنچه نوشین احمدی در کتابش به آن می پردازد تفاوت ماهوی دارد. نوشین با اصرار تمام نقش حکومت و اربابان خارجی اش را در سرکوب جنبش زنان، کم رنگ کرده و حتی برعکس، آنان را دارای پتانسیل رها سازی زنان می خواند و در عوض جنبش چپ را در ستم بر زن و فرو پاشی جنبش زنان به عنوان مقصر اصلی معرفی می کند؛ این در حالی است که جنبش کمونیستی در سطح جهان خصوصاً در کشورهای سابقاً سوسیالیستی نشان دادند که موضوع آزادی و رهایی زنان از چه درجه از اهمیت برخوردار است و بر پایه

آن پیشروی های قابل ملاحظه ای را سازمان دادند. و بر کسی هم پوشیده نیست که هم اکنون درون جنبش زنان، آگاه ترین و انقلابی ترین بخش این جنبش، زنان چپ و کمونیست هستند. وجود این دسته از زنان باعث شده است که جنبش زنان ایران نه برای خواسته های حقیر و کوچک بلکه برای در دست گرفتن سرنوشت خود و سایر ستمدیده گان، مبارزه را بر علیه رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی به پیش برند.

فصل سوم:

این فصل به جایگاه جنبش زنان در سالهای ۴۲ تا ۵۷ و انقلاب ۵۷ می پردازد؛ البته از همان دیدگاه مغرضانه ای که نتایج مطلوب نویسنده را استنتاج می کند و تاریخ را تحریف می نماید. در تحلیل نویسنده، اتفاقات داخلی ایران کاملاً انتزاعی بررسی می شود. گویی ایران نه در کره زمین بلکه در کره ای مجزا به حیات اقتصادی و سیاسی خود ادامه می دهد و هیچ رابطه ای با جهان ندارد و این تفکر را به خواننده القا می کند که حاکمیت این کشور در زمان رضا شاه، در زمان محمد رضا شاه و همچنین در زمان جمهوری اسلامی حاکمیتی مستقل از امپریالیستها بوده است. امروزه حتا جریانات راست و ارتجاعی وابسته بودن رژیم های پهلوی به امپریالیستها را رد نمی کنند و آن را به عنوان پدیده ای که باعث "پیشروی" جامعه ایران شده است معرفی می کنند. بررسی و تحلیلهای نوشین احمدی خراسانی در رابطه با مستقل بودن رژیم های پهلوی و جمهوری اسلامی تحریف آشکار تاریخ است برای این که بتواند راه را برای ماماشات و سازش با جمهوری اسلامی باز کند. یک بار دیگر در ادامه تحریف تاریخ خصوصاً برای نسل جوان در مورد وقایع دوران انقلاب در صفحه ۱۵۵ آمده است: "به عبارتی روشن و بی تعارف، باید گفت که: کنترل بر پوشش زنان در انقلاب ۵۷ به هیچ وجه موضوعی فردی نبود بلکه یکی از نمادهای اصلی و رمز آلود "جنبش ضد شاه" بود...".

طرح چنین ادعای بی اساسی آن هم در زمانی که هنوز جمع کثیری از شرکت کنندگان در انقلاب زنده اند و دچار فراموشی هم نشده اند، دور از احتیاط است. حد اقل زنان و مردانی که از قبل از انقلاب و سال های اولیه انقلاب در مبارزات شرکت داشتند به یاد می آورند که حضور نیروهای چپ و کمونیست در جنبش ضد شاه نه یک حضور فرعی بلکه یک وزنه سنگین و تعیین کننده بود. معرفی جنبش ضد شاه به عنوان یک جنبش مذهبی و پنهان کردن واقعیت حضور صف های طویل تظاهرات چپ ها که در آن حتی یک زن هم با روسری دیده نمی شد و در تمامی دوران انقلاب و سال های اولیه بعد از حاکمیت ضد انقلاب حضور پر رنگ خود را در خیابان ها و دانشگاه های تهران و شهرستان ها به ثبت رسانده بود، چیزی به جز تحریف مغرضانه تاریخ نیست. پاک کردن حافظه تاریخ از وجود و مبارزات وسیع جنبش چپ همان سیاستی است که حاکمیت با کشتار، تبعید و زندان خیل عظیمی از مبارزان جنبش سعی کرده است انجام دهد و دقیقاً نویسنده هم با تحریف تاریخ، این سیاست را حمایت می کند.

درست است که جنبش چپ مسئله حجاب و حجاب اجباری و مبارزه زنان علیه آن را، جدی نگرفت. اما هرگز جنبش چپ آن را تأیید نکرد. این جنبش، حجاب را چه از نوع اجباری یا "اختیاری" سمبل اسارت می دید. و زنان چپ هم آن را در هیچ دوره ای از تاریخ برنگزیدند. اگر جایی برای رعایت مسائل امنیتی از حجاب به عنوان یک تاکتیک استفاده شده، این به معنی تأیید و تبلیغ و انتخاب این پوشش نبود.

نکته دیگری که در این کتاب قابل توجه است این است که نویسنده تنها اجبار در حجاب را به "چالش" می کشد. در صورتی که حجاب در اساس ضد زن است، چه اجباری و چه "اختیاری".

حجاب زن را کالا می کند و وظیفه کنشگر زن، سر فرود آوردن در مقابل عقب افتادگی زنان نیست بلکه آگاه کردن آنان است که به خودشان به عنوان یک

انسان نگاه کنند نه یک شیئی ای که باید مورد تملک مردان خانواده باشند. از سوی دیگر نویسنده برخوردی به روی دیگر سکه، یعنی سکسیسم و استفاده کالایی از بدن زن ندارد. همانطور که پیشتر آمد زن از دینگاه مذهب کالایی است که متعلق به صاحب آن (پدر، برادر، همسر...) می باشد. و حجاب وسیله ای است که کالا بودن زن را تحکیم می بخشد و این کالا را از دسترس غریبه به دور می دارد؛ ولی روی دیگر سکه هم برخوردی است که امروزه جهان سرمایه داری و غرب به زن دارد. از دید نظام سرمایه داری هم، زن کالاست. کالایی که ارزشش با میزان زیبایی و فریبندگی ظاهرش ارزیابی می شود. تجارت سکس بعد از اسلحه به دومین تجارت پر سود دنیا بدل شده است.

مسابقات ملکه زیبایی و جراحی های بیشمار زیبایی، فیلم های پرنو، مدل های عکاسی و تبلیغاتی و... هر روز بیشتر به جایگاه فرو دست زن به عنوان کالا تأکید می ورزند. با ورق زدن مجلات زنان در غرب بر راحتی می توان دید که مدیای غرب برای مخاطبین زن خود چه مطالبی درج می کنند، تا بتوانند کالائی بودن زنان را در این نظام در فکر و عمل زنان نهادینه کنند. مطالبی که به اندازه دور سینه فلان هنرپیشه و چگونگی داشتن چهره و بدنی جذاب خلاصه می شود. اما در کتاب "حجاب و روشنفکران" هرگونه انتقادی به سیاست های زن ستیزانه غرب تقبیه می شود. تمامی مباحثی که این سیاست ها را مورد حمله قرار می دهد در ردیف بحث های ناموس پرستانه ارتجاعی و مرد سالارانه نیروهای مذهبی قرار می دهد تا کسی جرأت نکند سیاست های ضد زن سرزمین های موعود نویسنده را افشا کند.

فصل چهارم:

این فصل وقایع بعد از انقلاب و برخورد زنان به اجباری شدن حجاب را بررسی میکند. در این فصل هم مثل فصول قبلی، زنان حکومتی، به عنوان نمایندگان زنان ایران معرفی می شوند و راهپیمائی ۵ روزه با شکوه زنان علیه

حجاب اجباری در ۸ مارس ۵۷ بی اهمیت و کوچک جلوه داده می شود. در صفحه ۱۹۲ آمده: "... در واقع در آن دوره التهاب انقلابی، "لشکر کشی به خیابان" و بسیج مردمی برای گروه های مختلف حامی انقلاب به راحتی قابل تحقق بود و به تلاش جانفرسا برای بسیج گری، نیاز چندانی نداشت... در واقع برگزاری تجمع و راهپیمایی در روزهای ملتهب انقلاب قابل مقایسه نیست با روزهایی که جامعه در آرامش به زیر سایه دولتی مستقر و با ثبات، بسر می برد. از همین رو وقتی به کل تظاهرات و جمعیتی که به منظور اعتراض (و نیز برای شرکت در "مراسم ۸ مارس") شرکت کرده بودند نگاه میکنیم نمی توان این تظاهرات و راهپیمایی ها را در مجموع اش "واکنش بسیار گسترده" از جانب زنان قلمداد کرد... اولاً بر خلاف آنچه نویسنده ادعا میکند، در آن روز ها مقابله کردن با رژیم که به اسم انقلاب به قدرت سیاسی رسیده بود کار بسیار شاقی بود و هر انتقاد کوچکی می توانست از جانب حتی مردم عادی به خشونت کشیده شود. زنان اولین بخش از جامعه بودند که مورد حمله قرار گرفتند ولی با مبارزات شان ارتجاع ضد زن تازه به قدرت رسیده را به عقب کشاندند و هریک از سران و سلاطین رژیم را علناً به پس گرفتن حرف خود واداشتند. حضور هزاران زن به مدت ۵ روز در خیابان با شعار های انقلابی علیه حجاب اجباری، آن هم در شرایطی که بنا بر شواهد تاریخی، تعداد زیادی حزب الهی با چاقو و قمه به صف تظاهرات حمله می کردند، رادیکال ترین حرکت وسیع و مستقل زنان حول مطالبات جنسی اشان در طول تاریخ جنبش زنان است. کیت میلت می گوید که یکی از بزرگترین تظاهرات هائی بوده که در آن دوره در سطح جهان اتفاق افتاده است آنها برای دفاع از ماهیت انقلاب که قرار بود با آن به عقب بر نگرند و اولین نیروی اجتماعی بود که بدرستی این شعار که "آزادی زن معیار آزادی جامعه است" را پیش گذاشت. این تظاهرات نقطه عطف تاریخ مبارزات جنبش زنان است. نوشین احمدی با بی اهمیت شمردن این تظاهرات، قصد دارد بخش اصلاح طلب

جنبش زنان و حرکت های زنان حکومتی در قبل و بعد از انقلاب را که با آویزان شدن به بارگاه رژیم قصد اصلاح چند قانون را دارند، عمده جلوه دهد.

در صفحه ۱۹۳ نویسنده از سخنرانی خانم گوهرالشریعه دستغیب در تظاهرات بزرگ موافقان حجاب می نویسد ولی "یادش" رفته از خانم زهرا رهنورد که در آن روزها در دانشگاه های ایران به سخنرانی در رابطه با حجاب می پرداخت بگوید. از کسی بگوید که از "زیبائی حجاب می گفت و جاب را به عنوان پرچم ملی ایران معرفی می کرد که رضا شاه این پرچم ملی را بر باد داد!" در آخر صفحه ۱۹۴ و ابتدای ۱۹۵ مینویسد:

"... زنانی که در گروه های سیاسی چپ فعال بودند اساساً دیگر قادر به ادامه مبارزه علیه اجباری شدن حجاب نبودند، چرا که آنان به واسطه فشارها و بسته شدن فضای سیاسی، یا در حال خروج از کشور بودند و یا به همراه هم حزبی های خود، مورد تعقیب نیرو های امنیتی رژیم نو پای اسلامی قرار گرفته بودند، و یا برای آنکه می خواستند با زنان هوادار رژیم سابق، همگام و همراه نشوند از مبارزه برای حق پوشش خود دست شستند." نویسنده از بسیاری از زنانی که به دست رژیم به زندان افتادند و در زندان مخوف این رژیم بر علیه حجاب مبارزه کردند و بسیاری اشان به خاطر مخالفت با استفاده از حجاب در زندان شکنجه شدند و جانیشان را از دست دادند، حرفی به میان نمی آورد. در چندین کتاب منتشر شده از خاطرات زنان زندانی سیاسی، این موارد مشهود است. نوشین احمدی اما به این بخش از تاریخ کاری ندارد چرا که به دنبال این است که تاریخ مبارزات زنان چپ و انقلابی را تحریف کند و آنان را نزد جوانان به عنوان نیروئی بی عمل و پاسیو معرفی کند.

فصل پنجم:

نوشین احمدی برای توجیه این که چرا سالیان درازی یک کلمه در مورد حجاب که هیچ، حتی حجاب اجباری هم نگفت و در نوشته های گذشته اش، با مثال زنان محجبه ب زفروش از اینکه زنان، خود

حجاب را برگزیده اند، نوشته است، به یاد این افتاده است که برود و دست به دامان همه پرستی های نوع جمهوری اسلامی بشود. تا دقیقا همان خط همیشگی را که حجاب برای بسیاری اهمیت ندارد، به پیش ببرد. نویسنده همواره با اتکا به مطالبات عقب افتاده ترین اقشار جامعه، رسالت پیشروان جنبش زنان را به سر فرود آوردن در مقابل این عقب افتادگی تقلیل می دهد؛ نه اینکه ارتقا آگاهی آنان را در دستور کار خود بگذارد. از طرف دیگر اگر موضوع حجاب برای زنان اهمیت ندارد چرا جمهوری اسلامی تنها کشور مسلمان است که برای کنترل "بی حجابی" نیروی سرکوبگر در خیابان ها دارد؟ چرا هر روزه هزاران زن و دختر جوان با این نیروها درگیر هستند؟ در همین فصل، نوشین احمدی به دلخواه جنبش زنان ایران را به دو بخش تقسیم می کند. گرایشی که محور گفتمان خود را بر سکولاریزم بنا کرده است و رویکردی که محور گفتمان خود را بر دموکراسی قرار داده است.

باز معلوم نیست که نویسنده چطور به این جمع بندی رسیده که گرایشات جنبش زنان را می توان به این عناوین (سکولاریزم محور و دموکراسی محور) خلاصه کرد. سکولاریزم یا جدایی دین از قدرت سیاسی شرط لازم برای رهایی زنان است ولی شرط کافی نیست. زنان رادیکال و چپ، سکولاریزم را نه هدف غایی بلکه قدم اول برای رهایی زنان ایران می دانند؛ بنابراین سکولاریزم به تنهایی گویای نگرش و محور گفتمان این زنان نیست. ولی نویسنده عمدا جنبش زنان را در چارچوبی تعریف می کند که بتواند به راحتی آن را نقد کرده، دست آخر از این جدل پیروز بیرون بیاید. در حکومت مذهبی مثل جمهوری اسلامی که خود را با قوانین مبتنی بر اسلام تعریف میکند، حجاب زنان و سایر نمادهای مذهبی نقش پرچمی را بازی میکند که اقتدار و استمرار حکومت را به آحاد جامعه و به جهان می نمایاند. به همین دلیل است که جمهوری اسلامی و همه

انانی که در حفظ شالوده این نظام ذینفع هستند. هیچگونه مخالفتی با استفاده از نماد های مذهبی در سطح جامعه و در عرصه عمومی را بر نمی تابند. در صفحه ۲۵۳ آمده: "... اما مشکل وقتی شروع می شود که در یک همذات پنداری صوری و تخیلی، هدف حذف همه نماد های دینی (حتی نماد های دین سنتی) در پهنه جامعه و عرصه عمومی، به مثابه حذف این نهاد ها از ساختار دولت معرفی و توجیه می شوند." همانطور که قبلا گفته شد حجاب و سایر نمادهای دینی ضد زن (حتی نمادهای دین سنتی)، نماد فقیر و فرو دستی زنان هستند. این حق زنان است.

که اجازه ندهند که رهایی و استقلال شان برای تحکیم شالوده نظام جمهوری اسلامی هزینه شود. حقیقت نزد زنان معنی ای جز این ندارد نکته ای که در لایه لای کتاب بارها به آن بر می خوریم این است که حقیقت مطلق وجود ندارد. بر اساس این حکم، نویسنده به اینجا می رسد که بگوید همه حق دارند و مرزی بین حق و ناحق موجود نیست. باز هم با مخدوش کردن مرز دوست و دشمن تلاش دارد این توهم را ایجاد کند که اصولا دشمنی وجود ندارد که لازم باشد با آن برخورد قهر آمیز کرد و نتیجا فلسفه **عدم خشونت و کثرت گرایی** را با تعاریف خاص خود تبلیغ می کند. در این رابطه میتوان مثلا به مطالبی که در صفحه ۲۵۴ آمده اشاره کرد: "در واقع ذهنیت اتوپیا گرا که خود را صاحب اختیار همه حقیقت (حقیقت مطلق) می داند، معمولا از مشارکت با نیروهای دیگر پرهیز میکنند." و **چند خط پایین تر:** "... اگر هر فرد یا نیروی اجتماعی، آمال و حقیقت خود را "مطلق" بیندارد و با استناد بر این باور رمانتیک و غایت نگر، پروژه های اجتماعی و باورهای خود را "حقیقت مطلق" و در نتیجه بی نیاز از مشارکت و همکاری با دیگر نیرو ها و حقیقت ها، تصور کند آنگاه آن نیروی اجتماعی، نا خواسته این پتانسیل را در خود ایجاد می کند که به جای تکثرگرایی، به مگاک هولناک انحصار

طلبی و حذف دیگران و نهایتا "خودکامگی" کشیده شود، حتی اگر این خودکامگی در سایه حاکمیتی سکولار- و نه دینی- رخ دهد." بنظر می رسد لازم است به مسئله حقیقت کمی عمیق تر نگاه کنیم. هریک از اقشار و طبقات جامعه حقیقت خود را دارند. مثلا وقتی از حقوق زنان و سایر اقشار تحت ستم سخن می گوئیم، مباحثی مثل دموکراسی، آزادی های فردی، آزادی اعتقادات و انتخاب شیوه لباس پوشیدن و... همه گی جزئیاتی هستند از یک کل و آن کل که هدف مبارزات حق طلبانه است، عدالت اجتماعی است که حق همه آحاد بشر است.

نوشین احمدی خراسانی با در مرکزیت قرار دادن آزادی در **حوزه خصوصی**، تلاش می کند که همه هدف مبارزات حق طلبانه و عدالت جویانه اقشار تحت ستم را به دموکراسی خلاصه کند آن هم دموکراسی طبقات حاکم. اولاً که دموکراسی هم، نزد طبقات مختلف تعریف های متفاوتی دارد. دوما حتی اگر بهترین حالت آن یعنی دموکراسی که مد نظر اقشار تحت ستم است موضوع بحثمان قرار دهیم، باز به خودی خود نمی تواند هدف باشد، بلکه تنها باید به یک حقیقت یعنی **عدالت اجتماعی**، خدمت کند. برجسته شدن این حقیقت و هدف امری است که نویسنده بشدت از آن حذر میکند و به انحاء مختلف ذهن خواننده را از آن منحرف می سازد. چرا که عدالت اجتماعی مطلوب همه اقشار و طبقات نیست. برای تحقق آن باید اقلیتی که صاحب سرمایه و قدرت هستند از جایگاه خود فرود آیند و مسلما این امر داوطلبانه انجام نمی شود. آنان با چنگ و دندان جایگاه خود را حفظ می کنند و برای حفظ موقعیت برترشان نه تنها حاضرند که منافع زنان و سایر اقشار تحت ستم را زیر پا بگذارند بلکه بر راحتی از روی جنازه های آنها رد خواهند شد طناب های دار و زندان ها را به پا می کنند. خشونت و جنگ خونین امری است که همواره صاحبان قدرت به توده ها تحمیل کرده اند،

چرا که حقیقت نزد آنها چیز دیگری است.

می بینید که خنده دار به نظر می رسد که بتوان از مشارکت و همکاری با سایر نیرو ها و حقیقت ها دم زد و این عمل را مبارزه با خودکامگی و انحصار طلبی نامید؛ مگر اینکه رسالت این باشد که مانع شورش افشار تحت ستم علیه حقیقت های دیگر (بخوانید حقیقت صاحبان سرمایه و قدرت سیاسی) بشوی.

پایان سخن:

در صفحات آخر کتاب، و در جمع بندی که انجام شده، نویسنده از تمام آسمان و ریسمان بافتن های تا به اینجا کتاب، بار دیگر تاکید می کند که مسئله حجاب، مسئله جامعه نیست و نتیجه می گیرد که باید مبارزه را به مخالفت با اجبار در حجاب محدود کرد. هم چنین آشتی با دشمن را توصیه می کند و راهکار حصول این آشتی را تقلیل مطالبات به حد اقلی که برای دشمن قابل هضم باشد، می داند. در صفحه ۲۶۶ می نویسد: بی شک جلب نظر و حمایت و توافق با نیروهای "غیر خود" نیز درگرو فداکاری، تساهل و گذشتن از برخی ارزش های تقدس یافته و معیاری های رسوب کرده در ذهن و باورمان است....." درست است نوشین احمدی بسیار فداکارانه به طبقه اش خدمت کرده است. در این راه همواره تلاش کرده است که مرز بین خودی و غیر خودی را تا آنجا که می تواند از بین ببرد. بر پایه همین نگرش است که در کل کتاب تمام هم و غمش این است که از یک طرف با معرفی زنانی که در چارچوب حکومت پهلوی ها برای طبقه خود فعالیت می کردند را به عنوان "کنشگران" جنبش زنان جا بزند و از طرف دیگر تا آن جا که می تواند به جنبش چپ و کمونیست حمله کند و آنان را عامل حجاب اجباری معرفی کند.

تاریخی که نوشین در این کتاب آورده است، تاریخ مربوط به زنان طبقات مرفه جامعه است. نویسنده در این کتاب در رابطه با اجباری شدن حجاب دست و دل باز به زنان انقلابی چپ و نیروهای چپ انگ می زند، اما از کسانی مثل زهرا

نشریه هشت مارس شماره ۲۶ اختصاص دارد

به آشنایی با ویژه گی رفیق آذر درخشان

کتاب «زنان سال صفر»

مجموعه ای از مقالات و سخنرانی های

رفیق آذر درخشان

آن چه در پیش رو دارید منتخبی است از نوشته

های من طی سال هایی که در جنبش زنان

فعالیت کرده ام، از زمانی که به همراه دوستانم

برای لزوم تشکل مستقل زنان رزمیدیم و سازمان

زنان هشت مارس را بنا نهادیم، در کنار سایر

زنان انقلابی صدای مان را علیه حکومت اسلامی حاکم

مقابل جنایات امپریالیستها نیز ساکت ننشستیم، با بیراهه

برابر زنان و جامعه گشوده شد مبارزه کردیم و برای روشن کردن راه رهایی با هم به

جدل پرداختیم. این مجموعه، پنجره ای به تاریخ دهسال اخیر مبارزه جنبش زنان نیز

هست، با این امید که برای زنان جوانی که به صحن مبارزه با نظام مردسالار حاکم قدم

می گذارند، پیشینه ای از منظر انقلابی ارائه کند.

جهت تهیه این کتاب با ایمیل زیر با ما تماس بگیرید.

zan_dem_iran@hotmail.com

سخنرانی ها و مصاحبه های آذر درخشان در یوتوب

<http://www.youtube.com/user/Azarderakhshan/feed>

خواند، عملکرد کسانی است که حاضر نیستند به خاطر خرده نانی همه چیز را زیر پا بگذارند. ارزش های تقدس یافته یعنی مبارزه برای جامعه ای که زنان اش خود تصمیم گیرنده باشند، خود در سرنوشت جامعه شرکت کنند، مبارزه برای جامعه رها شده، رها از زنجیر بردست و پای زنان، رها از کلیه ستم ها، رها از استثمار، این ها تقدس هائی است که در ذهن بسیاری از زنان زندانیان سیاسی در دهه خونین ۶۰ در مقابله با حجاب اجباری نقش داشت و برای بخش انقلابی جنبش زنان از معیار های رخنه کرده در تار و پود مبارزات شان است.

رهنورد که با وصف زیبایی حجاب نیروهای حزب الهی را از زاویه ایدئولوژیکی آماده حمله به زنان مخالف حجاب می کرد، سخنی به میان نمی آورد. تاریخ نویسی هم امری مربوط به منافع طبقاتی است. نوشین احمدی که کلی زحمت کشیده تا خودش را، به درون دایره زنان و مردان حکومتی بکشاند، می خواهد به زنان بگوید که شما هم باید مثل من بدوید و بنویسید و حنجره پاره کنید که صدایان را بالائی ها بشنوند و این طوری به بالا وصل شوید و اعتبار پیدا کنید تا من هم از این طریق بتوانم معامله گری بهتری را با بالائی ها انجام دهم. آنچه نوشین احمدی، ارزش های تقدس یافته می

گزیده ای از:

گزارش معرفی کتاب

"خیزش زنان ایران در اسفند ۵۷"

مونا امیری

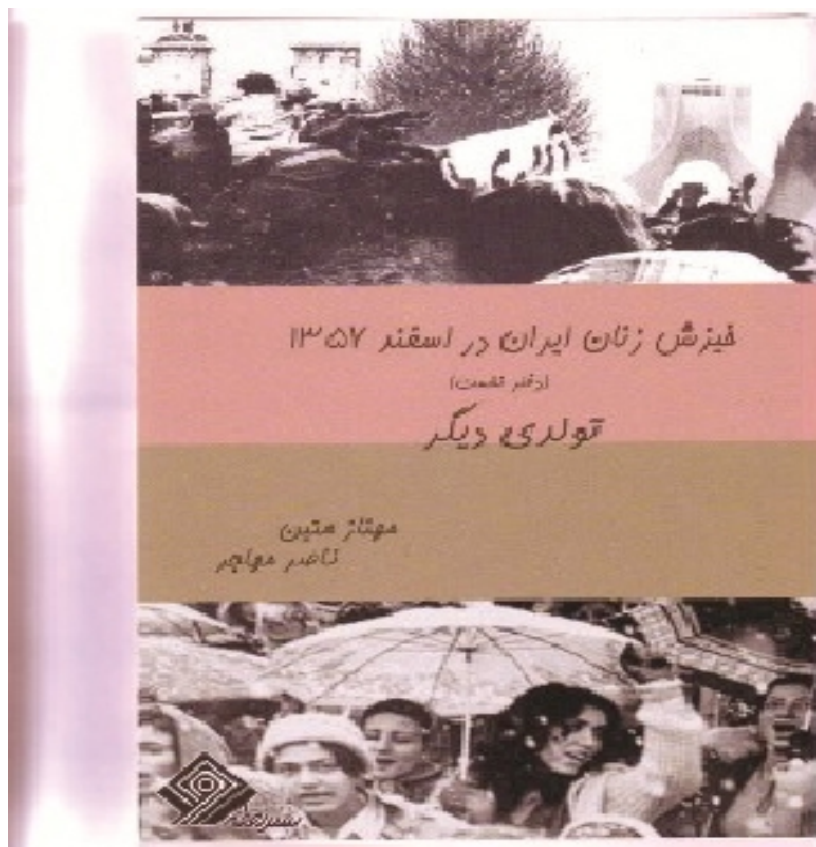
روز یکشنبه ۷ آپریل ۲۰۱۳ به کوشش شهرزاد مجاب و کلاس "زنان و انقلاب در خاورمیانه" و به مناسبت چهل سال مطالعات زنان در دانشگاه تورنتو، برنامه ای با حضور بیش از ۸۰ نفر به منظور معرفی دو جلد کتاب "خیزش زنان ایران در اسفند ۵۷" با حضور نویسندگان آن خانم مهناز متین و آقای ناصر مهاجر در دانشگاه تورنتو برگزار شد.

ابتدا شهرزاد مجاب ضمن خوشامدگویی به مهمانان برنامه و حاضرین، در معرفی این دو نویسنده گفت: "برای معرفی این دو نویسنده بهترین کار این است که از کارها و دستاوردهای بسیار مهمی که برای ما داشته اند صحبت کنم تا این که معرفی شخصی از آنها انجام دهم و این ها بعنوان دو پژوهشگر توانا و خودساخته هستند، خودساخته به این معنی که خارج از محیط آکادمیک و چهار چوب دانشگاهی به این نوع پژوهش ها می پردازند و دست می زنند و زمینه کارشان تاریخ اجتماعی ایران است و تمرکزشان روی مساله زنان و زندان است که اهمیت زیادی دارد و من خیلی از آن بهره برده ام. شهرزاد در ادامه صحبت های اش گفت: این دو جلد کتاب که در حدود هزار صفحه است هر دو تحت عنوان "خیزش زنان ایران در اسفند ۵۷" است که جلد اول بنام **تولد دیگر** و جلد دوم بنام **همبستگی بین المللی** است. اهمیت معرفی این دو کتاب به چند نکته خلاصه می شود: یکی اینکه تاریخ نگاری همیشه یک کار سیاسی بوده است. تاریخ امروز با توجه به تنوع و عدم همگونی که دارد از دیدگاه های مختلف تاریخ مبارزات زنان ایران را مورد مطالعه قرار می دهد و اتفاقی که دارد می افتد این است که مساله زنان خاورمیانه و زنان ایران در سال های اخیر مخصوصا بعد از انقلاب ۵۷ تبدیل شده به زنان مسلمان و از بین رفتن هویت های دیگر زنان خاورمیانه و تمام این هویت ها را در قالب زن مسلمان خلاصه کردند که به نظر من این یک پروژه تاریخ سازی است به این معنی که گذشته، حال و آینده زن را فقط در چهار چوب اسلام قابل فهم می کند. نکته دیگر اینکه مردم این منطقه از دنیا، فقط مسلمان نیستند بلکه اسلام و یا هر دین دیگری که وجود داشته باشد مخصوصا در مورد زن و مساله پاتریاکی و مسائل و معضلات بسیار مهمی را در مورد رهائی زن مطرح می کند، مذهب معضل بسیار مهمی برای حل رهائی زن است و در تاریخ صد ساله ایران این نکته بارها ثبت شده است. او در ادامه گفت: ما در لحظه مهم تاریخی هستیم که زنان تلاش می کنند در هر کجا که هستند از قید پاتریاکی دینی رها شوند. خیزش اسفند ۵۷ یک حادثه معمولی نبود بلکه یک نقطه عطفی در تاریخ مبارزه با رژیم اسلامی است بخاطر این که انقلاب مردم ایران که زنان نقش مهم و برجسته ای در آن

داشتند با به قدرت رسیدن جریانات اسلامی به پایان رسید و ضد انقلاب به قدرت رسید و مبارزات زنان علیه این ضد انقلاب تا به امروز ادامه دارد. اولین یورش ضد انقلاب، به زنان بود و این تصادفی نیست این سؤال مهمی را پیش روی ما مطرح می کند و خواندن این کتاب به ما کمک می کند که چرا این یورش انجام گرفت و چرا این مقاومت هنوز ادامه دارد و اینکه چرا نیروهای چپ به زنان پشت کردند و رهائی زنان را تاریحا تکرار به این مساله کرد که خطر عمده امپریالیسم است نه رهائی زنان. کار مهناز متین و ناصر مهاجر اهمیت بسیار دارد؛ چرا که نگارش تاریخی این دوره را انجام می دهند. به همین منظور به گردآوری مدارک، اسناد، مقالات و..... پرداخته و همچنین با تعداد زیادی از اقشار مختلفی از زنان که در این خیزش شرکت کرده بودند و شاهدین زنده آن دوره هستند، مصاحبه کرده اند. خواندن این کتاب باید به روشنفکران و فعالان سیاسی این هشدار را بدهد که اهمیت زنان را بعنوان یک نیروی بسیار مهم انقلابی درک کنند مخصوصا در دوران اخیر و خیزش انقلابی مردم خاور میانه و مخصوصا نقش زنان ایران در پیشبرد مبارزه علیه پاتریاکی مذهبی و اسلامی."

بعد از این معرفی، شهرزاد از مهناز متین دعوت به سخنرانی کرد.

مهناز متین در آغاز سخنان خود گفت: "به رغم این که خیزش زنان در اسفند ۱۳۵۷ در حافظه جمعی ما زنده است و دست کم در میان کنشگران حقوق زن پیوسته به آن استناد می شود اما هنوز تاریخچه ای از آن در دست نداریم. تاریخچه ای استوار بر پژوهشی بیش و کم جامع که بتواند سویه های گوناگون این خیزش را ارائه کند: بستر و زمینه، دلایل و عوامل، سیر رویدادها، ترکیب شرکت کنندگان، ژرفا و گستردگی، خواست ها و شعارها، آرمان ها و تهم ها، و سرانجام پی آمدهای این رویداد کم مانند را به عبارت دیگر، پژوهشی که چرایی و چگونگی خیزش زنان را نشان دهد. از چند ماه پیش از سی امین سالگرد جنبش زنان، به فکر تهیه مقاله ای در بازسازی این رویداد تاریخی افتادیم هدفمان در درجه نخست مستندسازی بود.



او در ادامه گفت: در میان شهادت دهندگان، فعالان زن در آن دوره هم هستند. چه آن هائی که در برگزاری روز جهانی زن در سال ۱۳۵۷ همت کرده بودند و چه آنها که در کار پی ریزی سازمان های زنان بودند. شهادت آنها از این نظر اهمیت دارد که هم درک و دریافت این زنان را از مساله زن و خیزش زنان نشان می دهد و هم ارتباط آن ها را با این خیزش روشن می کند می خواستیم بدانیم این ایده رایج درست است که گویا فعالان زن که در کار تدارک ۸ مارس بودند، با گفته های خمینی درباره حجاب اجباری، برگزاری روز جهانی زن را به تظاهرات خیابانی تبدیل کردند؟ به این نتیجه رسیدیم که چنین ایده ای اساسا درست نیست. بسیاری از این زنان همان طور که خودشان شهادت داده اند، از تظاهرات زنان کاملا بی خبر بوده اند. او در مورد همبستگی بین المللی این خیزش گفت: از تاثیر خیزش زنان بر فمینیستهای جهان جسته گریخته شنیده بودیم امیدی که در میان فمینیست های جهان متولد شد همبستگی بی سابقه ای را بوجود آورد. فمینیست های فرانسوی درباره این جنبش کوتاه اما فوق العاده می گویند: برای نخستین بار زنان نمی گذارند انقلابی که در آن شرکت کرده اند آن ها را بدام ببندازد. آنها نیاز و آرزوهای شان را برای نیل به آزادی بیان می کنند.....

این زنان از دور دست به ما می گویند جنبش زنان زنده است، بیش از همیشه زنده است حتی اگر در اینجا گاه بخواب می رود. راست است که جنبش زنان ایرانی ما را بیدار کرد راست است که ما را به جوشش در آورد. شاید آن را بزرگ کرده ایم.... اما زنان سرکش ایرانی وجود دارند. "از یاد نبریم که وقتی کیت میلر تردید زنان ایرانی را برای ادامه حرکت اعتراضی دید به خود گفت: "اگر آنها می دانستند که چقدر چشم در سراسر جهان به آنها دوخته است."

مهاجر متین که در دوران انقلاب ۵۷ از فعالین و هواداران سازمان های چپ کمونیست بوده است، طبق اظهارات خودش در آن زمان هیچگونه توجه و حساسیتی به مسائل زنان نداشته است تا آنجائیکه حتی هیچ اطلاعی از خیزش زنان در اسفند ۵۷ نداشت و چند سال بعد در تبعید وقتی که دیگر؛ فعال حقوق زنان شده بود، پژوهش جدی در این زمینه را آغاز می کند و فکر می کند شاید بدین وسیله دینش را نسبت به این جنبش ادا کند. ادای دین به زنانی که خطر استبداد نوپای دینی را دریافته بودند و می دانستند تهاجم به جایگاه و حقوق زن، اولین گام برای تهاجم به تمامی آرزوها و امیدهای برخاسته از انقلاب است. او در زمینه مقالات متعددی که اخیرا در مورد این رویداد تاریخی پرداخته اند، می گوید این نوشته ها نه تنها تصویر درستی از آن دوران نمی دهند بلکه عنوان ها طوری انتخاب شده اند و فاکت ها طوری در کنار هم چیده شده اند که آگاهانه یا ناآگاهانه به ذهن مخاطب القا می کند که روشنفکران دست در دست رهبران بنیادگرای جمهوری اسلامی، حجاب را در ایران اجباری کردند. این نتیجه گیری نادرست، تنها مورد استقبال کسانی قرار می گیرد که دیروز در صف حزب الله ایی ها شعار یا روسری یا توسری را می دادند و امروز نظراتشان عوض شده

است. هدف آنها فقط مغشوش و مخدوش کردن نقش و مسئولیت افراد و اقبال جامعه در آن دوران است چه آن هائی که قطعا مخالف حجاب اجباری بوده ولی بدلائل گوناگون در برابر اجباری شدنش مقاومت نکردند و چه آنهائی که می خواستند به زور همه ارزش های بغایت ارتجاعی را به مردم تحمیل کنند.

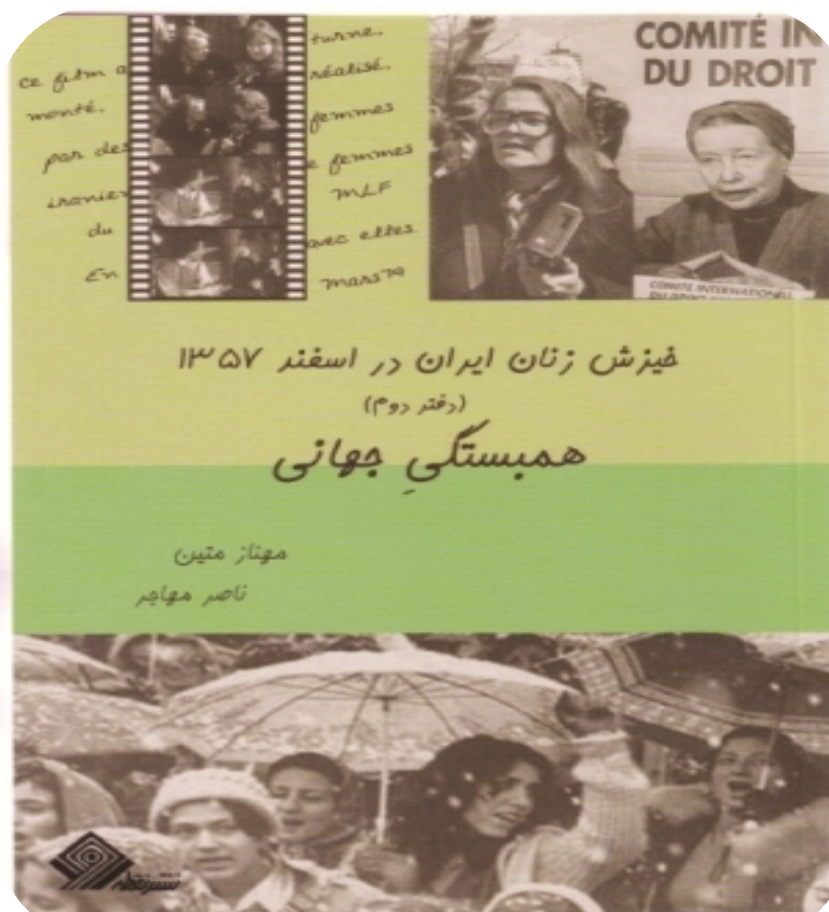
بخش مهمی از این کتاب به نقد جنبش چپ در مورد این خیزش مهم تاریخ پرداخته است. مهاجر در این مورد می گوید: "نیروهای چپ، نیروهای دمکرات و به طور کلی نیروهای سکولار در برخورد به حرکت اعتراضی زنان در اسفند ۵۷ و در برخورد به مساله تبعیض و نابرابری جنسی، کارنامه درخشانی ندارند. در این واقعیت تردیدی نیست. هیچ گونه چشم پوشی و گذشتی را در بیان این واقعیت نمی توان پذیرفت. انتقاد از چپ به گمان من، به بزرگی انتظاری از آنها بود که برآورده نشد. این واقعیت است اما نه همه واقعیت. رویکرد نیروهای چپ کمونیست نمی تواند دلیلی باشد بر کم رنگ یا بی رنگ کردن نقش بسیاری از نیروهای دیگری که در عدم حمایت از جنبش زنان سهیم بوده اند. درست مثل این که کاری نکردن و حرفی نزدن موجب رفع مسئولیت می شود."

سخنران بعدی ناصر مهاجر بود. وی در بخشی از صحبت هایش گفت: ما در مورد این خیزش استناد می کنیم، فیلم وجود دارد، کتاب وجود دارد ولی واقع نگاری این شش روز را هنوز بدست نداریم. بی تردید یکی از بهترین سندی که در مورد این خیزش وجود دارد، کتاب کیت میلر (خبرنگار امریکائی که در آن زمان در ایران بسر می برد) است ولی این کتاب هم بیشتر یادمانده های ایشان است از آنچه که مستقیم دیدند و مستقیم زیستند و بجز این کتاب کار دیگری که در حد یادمانده باشد موجود نیست. او در مورد شیوه نگارش

بخش دوم این برنامه پرسش و پاسخ بود و تعدادی از شرکت کنندگان از خاطرات خود در تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری گفتند. در ابتدا آناهیتا رحمانی خاطره خود را از حضور در تظاهرات اسفند ۵۷ بیان کرد او گفت " که همراه با عده ای به طرف وزارت کشور راه پیمائی کردند. پس از رسیدن به وزارت کشور، هیئتی از میان تظاهر کنندگان داخل وزارت خانه می شوند و با وزیر صحبت می کنند. این هیئت شامل، آناهیتا، یک زن پرستار و یک زن دیگر بود. هاشم صباغیان به آنها می گوید به زن ها بگویند شلوغ نکنند از "آقا" می خواهیم که فتوایش را پس بگیرد نگران نباشید کسی نمی خواهد بر سر شما چادر کند." یکی از حاضرین سؤال کرد: چرا اسم این اعتراض شش روزه را خیزش نام نهاده اید (و نه جنبش) خیزش از چه الگویی پیروی می کند؟ در جواب آقای مهاجر گفت خیزش ناگهانی بودن و غافل گیر بودن این حرکت را بیان می کند. این خیزش یک اپیزود از جنبش زنان است و چون آغاز دوباره ای بود برای جیش زنان، تولدی دیگر اسم گذاشتیم.

یکی دیگر از حاضرین سؤال کرد که: "آیا مردان هم در این خیزش نقشی داشتند؟" ناصر در پاسخ گفت: شمار مردانی که در این خیزش شرکت داشتند هر روز بیشتر از پیش می شد ما می دانیم که مردان نقش مهمی در تظاهرات روز دوشنبه داشتند. زنجر انسانی که برای محافظت از زنان بسته بودند نشان از آن دارد. طبق گزارش خبرنگاران خارجی بسیاری از مردانی که حمایت می کردند مردان چپ گرا بودند. او گفت جریانات چپ حملاتی را که مرتب به زنان می شد محکوم کردند ولی پرسش فقط محکوم کردن نبود پرسش این بود آیا از حق زن برای پوشش دفاع می شد یا نه؟ که به این پرسش جواب داده نشد. یکی از پرسش ها با این مضمون بود که چون در دوران انقلاب بحث وحدت کلمه بود بسیاری از گروه های سیاسی چپ هواداران زن خود را وادار می کردند بهمین منظور روستی سر کنند که بخشی از آن برمی گردد به دورانی که سرکوب شروع شده بود. مهناز متین در جواب گفت: یک سری از سازمان های چپ بودند که می گفتند چون به محلات کارگری می روید گاهی تشویق می کردند که زنان هوادار خود روستی سر کنند که برخوردی پیش نیاید..... و این یک نگاه مرد سالارانه در جنبش بر روی مسائل زنان بود. در جنبش سال ۶۸ فرانسه، زنان همین تجربه ما را داشتند و می گویند که در آن زمان جرات نداشتند مسائل زنان را مطرح کنند.....

این برنامه با استقبال خوبی همراه بود. سخنرانی ها و گفت و شنود بسیار مفید و خوبی انجام شد که تا به امروز بعد از این همه سال که از این خیزش و آغاز شکل گیری جنبش نوین زنان می گذرد، به این روشنی طرح نشده بود. جا دارد که از این پژوهشگران تشکر و قدردانی کرد که توانستند بخش مهمی از تاریخ جنبش زنان را روشن و ثبت کنند. ما مطالعه این دو کتاب ارزشمند را به همه زنان خصوصا کنشگران جنبش زنان توصیه می کنیم. ■



کتاب "خیزش زنان.." گفت بازسازی آن روزها با تکیه به اسناد با وجود خبرنگاران خارجی و هم چنین وجود روزنامه های ایران بویژه نقش روزنامه آیندگان بود. او عامل بلاواسطه این جنبش را سخنرانی خمینی دانست و گفت در جابجایی قدرت در بهمن ۵۷ یک سلسله اقدامات صورت گرفت که همه این اقدامات جهت زن ستیزی داشت مانند لغو سقط جنین، لغو نظام وظیفه برای زنان، محدود کردن باشگاه های ورزشی و لغو قضاوت برای زنان بود. این اقدامات یک بیم و هراسی برای زنان در جامعه بوجود آورد بویژه برای کسانی که حساسیت آگاهانه زنانه داشتند. یک قشر متوسط زنان اجتماعی و مدرن در ایران وجود داشتند که این ها موجب تحرک آن بودند. هم چنین بسیاری از زنان که در این اعتراضات شرکت کردند زنان خانه دار بودند و وجود آنها را نباید کم اهمیت دانست. او در مورد شعارهای مهمی که در این خیزش شش روزه مطرح شد از جمله شعار تاریخی "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" گفت این شعار به بهترین شکلی روح مبارزات مردم ایران را بعد از انقلاب بیان می کند. دیگری شعار "نه شرقی نه غربی آزادی جهانیست" شاید هیچ نیروی اجتماعی در ایران بخوبی مثل این شعار نمی تواند روح مبارزات مردم را بیان کند. یکی از نقاط مهم این خیزش شش روزه قطع نامه بسیار مهمی بود که در روز شنبه در جلو دادگستری خوانده شد که هنوز هم جایگاه مهمی در مبارزات زنان دارد. شعار آزادی شعار محوری این جنبش و دیگر این که شعار آزادی را با برابری حقوقی توأم می کند این دو تا از ویژگی مهم این جنبش است."



آذر درخشان! یک سالی که تو نبودی

آذر در یک سالی که تو نبودی، خواهرانت در هند، جایی که به امانت دختر جوان تجاوز گروهي شد، جایی که زنان به وحشیانه ترین شکل ممکن مورد آزار جنسی قرار می گیرند، جایی که هر ساله صدها زن به

خاطر فرهنگ و سنت ارتجاعی جان خود را از دست می دهند، مبارزه خود را برای ریشه کن کردن تجاوز و آزار جنسی و خشونت علیه زنان به پیش بردند.

آذر در یک سالی که تو نبودی، زنان مصر که با مبارزه شان حکومت سر سپرده مبارک را سرنگون کردند، در میدان التحریر قاهره توسط اوباشان رژیم اسلامی تازه به قدرت رسیده مرسی مورد تجاوز و آزار جنسی قرار گرفتند اما مبارزه خود را ضد تجاوز و خشونت علیه زنان ادامه داده اند.

آذر در یک سالی که تو نبودی، در افغانستان و عراق، کشورهایی که توسط اشغال گران امپریالیست آمریکایی و شرکا به خاک و خون کشیده شده اند؛ کشورهایی که حکومت های اسلامی دست نشانده ی پدر - مرد سالار زنان را فرودست تر از هر زمان کرده اند، خواهرانت هم چنان در مقابل این زن ستیزی مقاومت می کنند.

آذر در یک سالی که تو نبودی، در آمریکا هم رزمات مبارزه شان را برای آزادی سقط جنین و علیه پورنوگرافی که بدن زنان را وسیله لذت مردان و کسب سود قرار می دهد، ادامه داده اند.

آذر در یک سالی که تو نبودی، ایران، کشوری که حجاب اجباری و فرودستی زن پرچم ایدئولوژیک دولت تئوکراتیک آن است زنجیرهای اسارت پدر سالاری دینی و اخلاقیات شرعی بیش از هر زمان دیگری بر دست و پای زنان بسته شده است. با این وصف زنان به مبارزه آشتی ناپذیر خود در جهت سرنگونی این رژیم زن ستیز اسلامی ادامه داده اند.

آذر در یک سالی که تو نبودی، زنان در چهار گوشه جهان علیه خشونت افسار گسیخته ی نظام انگلی و مردسالار سرمایه داری مبارزه کرده اند. در این مبارزه گردانی از نسل زنان جوان پا پیش گذاشته اند. نسلی که درک کرده است: «ده آدم متشکل فعالیت ها و تلاش های شان بسیار موثر تر از هزاران توده غیر متشکل است» - حقیقتی که تو مرتب بر آن تاکید می کردی.

آذر عزیز در سالی که در میان ما نبودی یاران تو در سازمان زنان هشت مارس در حمایت فعال از تمامی مبارزات خواهران شان در سراسر جهان، سهم داشتند. طی این مبارزات یاد تو نیز در میان ما حضوری پر قدرتی داشت.

آذر! از دست دادن سخت است. اما مصمم هستیم راهی را که با هم آغاز کردیم تا پایان ادامه دهیم و آن را پر رهرو کنیم: برای پایان بخشیدن به دو قطب پوسیده و زن ستیز اسلام گرایان و امپریالیست ها، برای ساختن جهانی عاری از ستم و استعمار.

سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)

فراخوان دعوت به دومین نشست زنان چپ و کمونیست با عنوان:

رهایی زن و سوسیالیسم

ستم بر زن یکی از تعیین کننده ترین شاخص های چهره ی زشت جهان امروز است. نظام سرمایه داری جهانی، مردسالاری و سلطه ی مرد بر زن را به شکل های مختلف در نظام خود نهادینه کرده است. حیات سرمایه داری بدون مردسالاری غیرقابل تصور است. بدون تحلیل و نقد این روابط تحلیل علمی و نقد رادیکال روابط اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری و فرهنگ و ایدئولوژی آن ممکن نیست.

ظهور مارکسیسم تغییر انقلابی بیسابقه در فکر اجتماعی بشر بود و همچنان جهان بینی رهایی بخش جامعه ی بشری است. اعلام این حقیقت توسط مارکسیستها که ستم بر زن و ظهور جامعه ی طبقاتی هم زمان صورت گرفت، یک واقعیت تاریخی است.

تئوری های کمونیستی و عمل کردن بر مبنای آن ها، جهان را در زمینه رهایی زنان تکان داد. انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم در پاره کردن زنجیرهای ستم دیدگی زنان، رادیکال و انقلابی عمل کردند و افق های بشریت را کران تا کران گستراندند. این حقایق و گسترش آگاهی در این زمینه را باید تبدیل به تئوریهای رهایی زنان کرد.

در کشورهای سوسیالیستی، رهایی اولیه زنان، تبدیل به موتور محرکه ی دائم پیشروی سوسیالیستی نشد. به مدت چندین دهه، جنبش کمونیستی در ایران و جهان در زمینه ی رهایی زنان پیشرو عمل نکرد. حتی کوشش های پیشروی فمینیست های جهان با شعار برابری جنسیتی نادیده گرفته شد و خطری در مقابل مبارزه طبقاتی ارزیابی گردید و جنبش های کمونیستی نتوانستند از آن ها بیاموزند. این نیز بخشی از تاریخ ماست که باید کند و کاو شده و مورد نقد و بررسی قرار گیرد تا جنبش کمونیستی بتواند بار دیگر در این زمینه پیشگام رهایی بشریت شود.

دومین گردهمایی را امسال در شرایطی برگزار میکنیم که:

- بحران رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی شدت یافته و جناح های مختلف آن برای حفظ منافع خود و نظام به جان هم افتاده اند و از شورش و طغیان خشم زنان، جوانان و دانشجویان، کارگران و زحمتکشان، خلقهای تحت ستم و وحشت دارند.

- بازار تلاش برای آلترناتیو سازی های گوناگون رونق گرفته و نیروهای اپوزیسیون رنگارنگ بورژوائی با کمک کشورها و احزاب امپریالیستی با برگزاری کنفرانس ها و سازمان دادن پروژه های آلترناتیو سازی رویای «تغییر از بالا» و به حاشیه راندن توده های کارگر و زحمتکش و زنان و جوان در تعیین سرنوشت جامعه را در سر می پروراند.

- سیستم سرمایه داری جهانی در رقابت با یکدیگر در تقسیم مجدد جهان و در توجیه تجاوزات امپریالیستی خود در کشورهای نظیر ایران، عراق، افغانستان و از پرچم دروغین «رهایی زنان» و مبارزه با بنیاد گرایی اسلامی بهره جسته، در اتحاد با نیروهای ارتجاعی داخل این کشورها برای سرکوب مبارزات مردم برای دستیابی به حقوق خود بهره گرفته و با تکیه به بخش هایی از اپوزیسیون بورژوائی داخلی طرحهای تجاوزگرانه خود را به پیش میبرند. دخالت های امپریالیسم در مصر، تونس، لیبی و ... برای حفظ سیستم سرکوبگر نظام سرمایه داری وابسته به خود در این کشورها می باشد. بخش بزرگی از مردم این کشورها می دانند که تنها راه نجاتشان در سرنگون کردن نظام حاکم و ایجاد دولتی است که هم دست طبقات ارتجاعی بومی و هم قدرت های امپریالیستی را از جامعه شان کوتاه کند. اما صد افسوس که هیچ حزب انقلابی کمونیستی در میدان نیست که با چنین برنامه ای که رهایی زنان از شکل های گوناگون پدرسالاری دینی و امپریالیستی در صدر آن باشد، مردم را در دست یابی به این هدف رهبری کند.

در این شرایط بغرنج و حساس و وظیفه بزرگی بر دوش ما زنان چپ و کمونیست جهت مبارزه علیه بدیل های ارائه شده توسط قطب های ارتجاع جهانی، زنان لیبرال و فمینیست های اسلامی و ایجاد شفافیت لازم در برخورد به ستم جنسیتی و رهایی زنان قرار دارد و اینکه چرا سوسیالیسم، تنها آلترناتیو برای رهایی زنان است.

جنبش رهایی زنان نیز مانند هر جنبش اجتماعی دیگر متأثر از گرایشهای متفاوت سیاسی و طبقاتی است. طبیعی است که در میان ما نیز تفاوت نظر وجود دارد. اما وجه اشتراک ما در نقد روابط و سیستم سرمایه داری و بدیل آن، سوسیالیسم است که به ما این امکان را میدهد که این تفاوتها را تبدیل به انرژی سازنده کنیم.

به قول زنده یاد رفیق آذر درخشان، «ما زنان چپ و کمونیست نیز باید افقها و آرزوهایمان، سیر تکامل جنبش زنان از دیدگاه ما و اهداف خود را بطور صریح، در ظرف و نهادی که به خود ما تعلق دارد مورد گفتگو قرار دهیم تا هم مبارزاتمان شفافتر، رادیکالتر و هدفمندتر پیش رود و هم زمینه جوشش فکری و شکوفایی بیشتر گردد.»

با کدام تئوری ها، با چه افقی، با چه خط سیاسی و ایدئولوژیک پا به میدان این مبارزه تاریخ ساز خواهیم گذاشت؟

ما فراخوان دهندگان اولین نشست زنان یک سال پیش در شهر هامبورگ با آگاهی به کمبود افق و برنامه کمونیستی و دخالتگری نظری و عملی زنان کمونیست در جنبش رهایی زنان، که بتواند فعالانه در جابجایی تناسب قوای موجود در جنبش زنان و کل جامعه موثر واقع شود، اقدام به بنیان گذاری این نشست کردیم. این نشست تریبونی است برای اعلام مواضع انقلابی با هدف کمک به شکل گیری قطب کمونیستی در میان زنانی که با عزم سرنگونی جمهوری اسلامی پا به میدان مبارزه می گذارند.

دومین گردهمایی نشست زنان چپ و کمونیست امسال در شهر استکهلم در تاریخ ۱ تا ۳ نوامبر ۲۰۱۳ برگزار میشود.

ما از همه زنانی که می خواهند در نشست امسال سخنرانی خود را ارائه دهند دعوت می کنیم که از طریق ایمیل زیر با ارسال فشرده ای از سخنرانی خود تا تاریخ اول ماه اوت ۲۰۱۳ با ما تماس بگیرند.

دعوت به کارزار سه روزه «ضد انتخاب جمهوری اسلامی»

رأی زنان: سرنگونی جمهوری اسلامی!

انتخاب زنان: جهانی بدون ستم و استثمار!

جامعه‌ی ایران آستان تحولات بزرگی است. هر واقعه‌ای می‌تواند جرقه‌ی رخدادهای بزرگی شود؛ از جمله واقعه‌ای چون انتخابات فریبکارانه‌ی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی.

انتخابات جمهوری اسلامی همواره مجالی برای انتخاب یکی از میان جمع مرتجعین مردسالار و زن‌ستیز بوده است. امروزه این نظام آن چنان آبروبخته است که در نگاه میلیون‌ها نفر از زن و مرد توجیه خود را برای ادامه‌ی موجودیت از دست داده است؛ به ویژه در نگاه زنان.

در این بحران عدم مشروعیت، جمهوری اسلامی از بین مردمی که فقر و شکاف طبقاتی بی‌سابقه‌ای را تجربه می‌کنند، بسیار هدفمند دو قشر را به شدت و به شکل عریان سرکوب می‌کند: جوانان طبقات تحتانی و زنان. یعنی کسانی که بیشترین خسارت و فشار را در این بحران سیاسی و اقتصادی تحمل می‌کنند و بیشترین پتانسیل را برای شورش و عصیان علیه وضع موجود دارند.

روی دیگر این سکه‌ی خونبار این است که می‌بینیم از ایران تا عراق و افغانستان و مصر و لیبی و سوریه ... چگونه امپریالیست‌ها با دخالت مستقیم و غیرمستقیم یا نظامی و غیرنظامی خود در برپایی و تقویت حکومت‌های مذهبی نقش داشته‌اند و ما زنان اولین قربانیان استقرار این دولت‌های اسلامی و ضدزن بوده‌ایم.

برای ما شکی باقی نمانده است که حقوق ما زنان و منافع طبقاتی فرودستان، نه از دل مشارکت و تلطیف ساختار حکومت‌های بنیادگرای اسلامی و کانال‌های مدنی آن یعنی «انتخابات» تأمین می‌شود و نه با تکیه به همراه جنگ‌سالاران امپریالیست و چشم امید به پارلمان‌ها و لویی‌جرگه‌های ارتجاعی‌شان.

ما با شرکت در هیچ نوع انتخاباتی در این سیستم متکی به روابط پدر-مردسالارانه و واپس‌گرا نمی‌توانیم در تعیین سرنوشت خودمان و در ایجاد یک تغییر جدی و اساسی نقش بازی کنیم. ما در حفظ این نظام پوسیده هیچ نفعی نداریم.

این رژیم شایسته‌ی بودن نیست. این رژیم باید به دست قربانیانش، به‌ویژه زنان سرنگون شود و بر جای آن نظامی بنشیند که برابری زن و مرد از بدیهی‌ترین اصولش است.

ما زنان انقلابی تا سرنگونی این رژیم از پای نخواهیم نشست. زندگی ما بر گرد بسیج و سازماندهی نیروی زنان برای سرنگونی جمهوری اسلامی و روابط مردسالارانه و واپس‌گرا می‌چرخد.

ما زنان نه تنها برای گسستن زنجیرهای خود بلکه برای گسستن زنجیر خفقان، فقر و سرکوب، ستم و استثمار از دست و پای تمامی هفتاد میلیون مردم ایران مبارزه می‌کنیم.

ما زنان آگاه ایران به جای رفتن پای صندوق‌های رأی، مضحکه‌ی انتخابات را تبدیل به کارزار افشای این رژیم زن‌ستیز و توضیح ضرورت عاجل و حیاتی سرنگونی آن خواهیم کرد.

ما زنان ایران به جای انتخاب از میان بد و بدتر، جامعه‌ای را انتخاب می‌کنیم که در آن هیچ ستم و استثمار نباشد.

در این راستا سازمان زنان هشت مارس (ایران- افغانستان)، کارزار مرکزی سه روزه‌ای را در بلژیک (بروکسل) سازمان داده است. جای همه‌ی کسانی که در اشتیاق پایان بخشیدن به حیات پر از جنایت و فساد جمهوری اسلامی به سر می‌پرند در این کارزار است. به ما ببینید تا همراه با هم بتوانیم صدای مردم ستمدیده‌ی ایران به ویژه زنان را به گوش مردم مترقی جهان برسانیم.

این کارزار جای همه‌ی کسانی است که رأی بر سرنگونی جمهوری اسلامی داده‌اند.

این کارزار جای همه‌ی کسانی است که شکی ندارند منافع مردم تحت ستم و زحمت‌کش از درون صندوق‌های فریبکاری بیرون نمی‌آید.

این کارزار جای همه‌ی کسانی است که قلبش‌شان از بردگی خواهرانش تحت حکومت زن‌ستیز جمهوری اسلامی لرزیده است!

این کارزار جای همه‌ی کسانی است که از رقص مرگ جوانان فقیر و فرودست بر چوبه‌های دار جمهوری اسلامی قلب‌شان لرزیده است!

این کارزار جای همه‌ی کسانی است که برای جدائی دین از دولت مبارزه می‌کنند!

این کارزار جای همه‌ی کسانی است که می‌خواهند به فقر، گرسنگی، تن‌فروشی، سنگسار، زندان، شکنجه، برتری‌طلبی ملی، ستم مذهبی، تبعیض، آپارتاید، سرکوب و خفقان و ... خاتمه بدهند!

این کارزار جای همه‌ی کسانی است که می‌خواهند به ستم جنسیتی و فرودستی زنان و به استثمار و بردگی نقطه‌ی پایانی بگذارند! گسترده، پرشور و پرتعداد به این کارزار بپیوندید!

سازمان زنان ۸ مارس (ایران - افغانستان) - می ۲۰۱۳ (اردیبهشت ۱۳۹۲)

زمان و مکان کارزار مرکزی: ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ ژوئن ۲۰۱۳ - کارزار مرکزی سه روز کامل در بروکسل

Email: karzar.zede.entekhabat@gmail.com / www.8mars.com

HASHTE MARS

Quarterly Journal No.29 / June 2013



Adress:

ZAN

Postfach 850442

Köln 51029

Germany

E-mail:

zan_dem_iran@hotmail.com

Web-Site:

www.8mars.com

Price: 3-Euro / 2/5-Pound